

فلطم الیه احدی من الیه و کنت من القوم قال ابن شیم قال قلت مرات کل ذلک قوم الیه فیقول علی بن حمزہ
 فی الثالثه ضرب بیده علی یدمی ثم قال فذلک ورثت ابن عمی وون عمی انتهی و فی ذلک لکتاب حدیثنا
 ابن حمید قال حدیثنا سلمة قال حدیثی محمد بن اسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن محمد بن عبد الله بن
 الحارث عن عبد الله بن عباس عن علی بن ابی طالب قال لما نزلت بیده الایة علی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و اندر عشیرتک لایقین دعائی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لی یا علی ان الله امرنی ان اتی
 عشیرتک لایقین فصنعت ذرعا و عرفت انی منی اندر یهد الامر الی منہم یا اکره و صنعت علیتی جا فی حیرت
 قال لی یا محمد انک ان لا تفعل ما توعد به یذک ربک فاصنع لنا صاعا من طعام و اجلس فیما رجلا شاة
 و امل لنا عسائرا من لبن ثم اوع لے بنی عبد المطلب حتی اطلبهم و ابلغهم ما امرت به فعلت ما امرت به ثم دعوتهم لیم
 یومئذ اربعون رجلا یزیدون رجلا و یتقصون رجلا فیهم امامه ابو طالب و حمزة و العباس و ابولہب فلما
 اجتمعوا الیه و عالی باطعام الذی صنعت لهم فحبت به فلما و نسعت تناول رسول الله صلی الله علیه و آله خبثه من
 اللحم فسقها ہستانہ ثم اقا فی نواتی الصیفہ ثم قال صدقوا بسم الله فاکفوا القوم حتی یاسم شیئ حاجہ و لا یسے
 الا موضع یدیم و یم الله الذی فتنس علی بیده النخاع الرجل منہم یاکل کل ما قدمت ... ثم قال سبق القوم
 فنجبہم ذلک انفس فشریوا منہ حتی ردوا منہ جمیعاً و ایم الله ان کان الرجل یواحد منہم لیشرب مثلاً فلما
 اراد رسول الله صلی الله علیه و آله ان یکلمہم یروا بولہب لہ انکلام قال لہذا ما سحرکم مما حکم فمفرق القوم ولم یکلمہم
 رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لہذا علی ان یذاب الرجل سبقتی الی ما قد سمعت من لقول فمفرق الناس قبل ان
 یکلمہم بعد لنا من الطعام مثل ما صنعت ثم اجتمع الی قال فعلت ثم جمعہم ثم دعائی باطعام فترتہ لهم ففصل کل
 فعلی لاس فاکفوا حتی یابہم شیئ حاجہ ثم قال استہم فنجبہم ذلک انفس فشریوا حتی ردوا منہ ثم تکلم رسول الله
 صلی الله علیه و آله فقال لای بنی عبد المطلب ہما اعلم شایا فی العرب جا قومہ بافضل ما جنتکم ہ انی قد جنتکم بخر الدنیا
 و الآخرة و قد امرت ربی ان اذہوکم الیه فایکم یوازر فی علی ہذا الامر علی ان یکون اخی و وصیتی و خلیفتی فیکم
 قال فاجم القوم عنہا و قلت ذلک لاجد ثم ہستنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا و ارضنا
 علیہ فاخذ برقبتی ثم قال ان ہذا اخی و وصیتی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا امال قال القوم یضجکون و یقولون
 لای طالب قد امرک ان تسمع لایک و تطیع انتہی و ادر و صاحب زوالہ الخفاء عن جلالہ الخفاء فی بحث
 خلافہ سید الاوصیاء ہذا الخیر الساکفی کتاب المناہج عن ربیعہ بن ثابت ان رجلاً قال علی بن ابی طالب
 رضی الله عنہم و ادر من جک ذوی عکک قال جمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قال عار رسول الله صلی
 عبد المطلب ففتح لهم من طعام قال فاکفوا حتی یشبعوا و یبقی الطعام كما ہو کان لم یس ثم دعا بعبرة فشریوا
 حتی رووا بقی البشراہ کان لم یس ولم یشرب فقال لای بنی عبد المطلب ہ ما یبشت ایکم خاند و الی الناس
 صانہ و قدر انہم من بذرہ الماتہ ما رانہم و ایکم یابینے علی ان یکون اخی و صاحبی و و ادر فی ظلمتہم الی احدی من الیہ

وگفت هجر القوم قال ابس ثم قال قلت مرات كل ذلك اقوم اليه فيقول لي اجلس حتى كان في الثالثة
 ضرب بیده علی بید می ثم قال فبذلك ورثت ابن عمی دون عی ائمتت بلفظها ودر عنوان بیان این حدیث
 چنین گفته اند آن جمله پیش از هجرت صلی الله علیه وسلم یا او معاملة منتظر الخلافت که یکی از لوازم خلافت خاصه
 است بجا آورد انتهی و هر چند معاملة التفریق که بنده دیدم بسبب سقیم بود مگر چنان یافته شد که روایت طبرسی و
 روایت معاملة التفریق متحد است باللفظ و تطابق معنوی که بجز روایات این حدیث متحقق و در روایت مجمع البیان
 از ابی رافع قائم حدیث زیادتی دارد و بی بنده تمام علی فبایده و اجابہ فقال دن فدنا منه ففتح فاه و جع فی
 فیه من رقیه و قفل من کتفیه و ثدیہ فقال بولہین یس ما جوت بہ ابن عمک ان اجابک فمات فاه و وجهہ برفا
 فقال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ملائکة حکمہ و علما معاشر المسلمین نظر و او انصفوا کہ از حدیث کلام نص صریح در باب
 خلافت مطلقه امیر المؤمنین خواهد بود و هیچ عاقلی را شائبه برسی بعد از آنکه مضمون این حدیث که علما سے
 اہل سنت بدون تضعیف و جرح روایت کرده اند حتی شاہ صاحب محدوح کہ انشاء اللہ استعان حال صحبت
 بکننا صحبت شان درین و بیخبره صورت تمیز خواهد گرفت باقی می ماند و هر چند معررے الیہ بدو برینی با کلمہ
 از غنا و صحبت شتند حدیثی را انتخاب کردند کہ در آن لفظ یواز رقی و خلیفتی نبوده است مگر چون آن مقصود
 ارباب حق از حدیث مروی شان ہم ظاهر و باہر کا جملہ البدیہیات و زینہار حاجت تنبیه نذر و دیگر بطریق تنہی
 کہ تصریح بدیہیات مجوز خلافت گزارش می پذیرد کہ سائل و بعد خصوصیت وراثت خیر المسلمین از سید
 الوصیین پرسیده بود و حضرت علال مضلات لم و علت وراثت بمضمون این حدیث بیان فرمودند و
 پر ظاہر است کہ وراثت مال کہ در سوال مائل جواب مرقتوی مراد تو ان گرفت چه اولاً از و اہل سنت میرا
 انبیا بحکم حدیث صدیقی کسی نمیرسد و ثانیاً این حضرات عباس حم پیغمبر و حضرت سیدۃ النساء زینہ
 وراثت نوشته اند از حضرت امیر المؤمنین زینہار دعوی میراث نقل نکرده اند و ثالثاً سائل بعینہ ماضی اعنی ہم
 وراثت از امر واقع و کاشن سوال کرده و حضرت ولایت پناہ کی وراثت مال نبوی شده بودند کہ او چنین میگفت
 و حضرت امیر کل میر قولش مقبول استہم جواب میدادند و رابعاً مضمون جواب ہم بکنایہ ابلغ من التصریح
 و است کہ وراثت مال در ارثا و نبوی نبود پس نیست مگر میراث منصب نبوت کہ آن بجز منصب امامت و
 خلافت نیست و اینہم اسباب از نوشتنی بکیران تمامہ بکار رفت و الا اعتراف شاہ صاحب کہ این معاملہ
 منتظر الخلافت بود کما نقل کانی و بسند است کہ این حدیث دال بر خلافت مرقتویست و قول شاہ صاحب نزد
 علما زمان حال زرقہ اہل سنت سکنہ ہند عموماً و محققو مخاطب کہ با عقائد خود شان در جناب شاہ صاحب
 می نازند و اقتضای سبب از خصوصاً بلا تشبیہ بمنزلہ کلام ساولیت و بتبطل انصاف بعد صد و راہین حدیث صحیح
 و گریز گاہی برای قائلین خلافت خلفای ثلاثہ پدید نیست مگر اینکه توجیہ رکبکی و تاویل طلیلی کہ در دیگر موارد
 میکنند از نہایت حق پوشی و در مقام ہم بجا تشبہت شوند و بہ مفاد الفرق تیشبت بکل شیش چون

دریاسی عصیبت هستند و آنجا که ازین حدیث نیز مطلق خلافت ثابت میشود و آن بعد از خلفای ثلاثه صورت
و قیوم گرفتند خلافت مطلقه سبحان الله حضرت خیر البشر در او اهل اسلام اقربای قریب خود را بکلمه یزدانی
دعوت کردند و سوال فرمایند که کدام کس از شما اجابت دعوت من میکند تا در ازای آن برادر و وارث
و خلیفه من باشد و مقصود این باشد که بعد از کس پس از مدت کم بیش پنجاه سال منصب است
با و خواهد رسید لا و الله ثم لا و الله علاوه ضروری شان رسالت بود که حضرات ابن ابی قحافه و ابن عباس
در آن جمع طلب میفرمودند و جناب پور خطاب را نیز اگر در آن وقت سلام آورده بودند و بصره از شاد
میکردند یکم یا یعنی علی ان کیون و ارثی و خلیفه بعد هو لا و الله او بنی الاثنین و ثالثهم سلیم بعد چه اگر
کسی از آنها و راسی امیر المؤمنین ایجاب میکرد همین فهمیده ایجاب میکرد که مرابا لفضل بمنصب خلافت و لا
عهد برافراز میفرمایند که مدتی در از رعیت اذل بطون قریش بود بعد بشرط حیات باین منصب میسر
رفع این قوم ابتدا ضروری منصب رسالت بود مگر اینکه عیازا باشد از تحریر آن خوف است که گش
بخامه و قرطاس در گیر گفته شود که چون میدانستند که اینها اقرب اقربای من اند و بعضی آنها بمنزله پدر بزرگوار
یعنی اعمام و خود را افضل و شرف کافه اقوام عرب میدانند اگر تصریح میفرمایم باین انحطاط رتبه و منقصت تن
در نحو ایند و ادبها برای تخریب اینها کتمان این معنی فرمودند و کلامی ارشاد کردند که آنحضرت بمطله افتاده بطبع
سرفرازی چنین منصب جلیل بالفعل ایجاب مباحثت سازند و ذکب برباطل لا یعفوه به عاقل ذو درایه فضل
عمن له دین و دیانته و مایلزم من مثل ذکب الباطل فهو اشد لطلحنا و ازین حدیث دو نکته لطیف مستفاد
شد که نزد دقیقه سبحان لصفقت اندیشه بمنزله نفس صحریت اما الاول پس بدیهی است که این انداز عشرت
اقربین بکلمه ربانی بلکه تاکید یزدانی واقع شده پس حضرت رسالت آب که وعده خلافت در ازای ایجاب است
فرمودند بکلمه ان هو الا وحی یوحی نیز حکم یزدی بوده است چه البته متدنی متدرج تجویز نخواهد کرد که انداز حفظ
یا مایزدی و وعده ولایت عهد که از اهم جهات دینی است من تلقا بنفس پس محقق گردید که منصب مجیب بعبادت
بخلافت یعنی جناب ولایت آب من الله بود و فیه مطلوب و اما الثانی پس حکم انداز عشرت اقربین خاصه
لا غیر فیهام عهد ولایت عهد برمان قاطع است برین معنی که این منصب رفیع متعلق بعشرت اقربین بود و جناب
لیاقت این مرتبه گذشته اند الحاصل از حدیث مبرهن شد که حضرت خاتم النبیین در ابتدا قبل از شیوع اسلام
پیش از ازدواج ابن عم خود با حضرت سیده النساء بتول خدرا تنصیف بر خلافت مرقعه سی بفرمان ایزد
فرموده بود و بعد ازین برای تشدید مبانی این حکم مزید تاکید غیره فرمودند که ذکر و یادگر بعبودت جل ثناؤه و حضرات
سینه مجال نقض برین امر ندرند مگر اینکه معاذ الله قائل تغییر و تبدیل میشوند که ایشانرا همه می زبید و آنچه فقیر او است
این ماجرا با و اهل اسلام در و در اسلام جناب بن خطاب در آن وقت کرده ام و پیشش ظاهر و با هر چه در کی بود
این پایه که کلامی نیست چنانچه شاه ولی الله هم عترت کرده و از فرمایش حدیث مبرهن است که این معادله قبل از

اسلام حضرت حمزه واقع شده و جناب معریه الیه و کسند ساومه مسجت نبوی ایما و پوداندر اسلام فاسد
 بعد اسلام جناب عم غیر علی علیه السلام مقارن آن بود و علی بن ابی طالب میگردد که در او این حکایت نه
 جناب فاروق شرف بکفر بود و گمان آخر از تصور نظر چنان بود که مستدلالان نیز مزبور و نشان نزول
 از خصائص این و چهره ما خود اسرار مروی فی البیاض لایبسی باشد لکن کتب مستخرجه است که هلاکت کرام علی
 در جاتهم فی جنات حدن تعرض آن نگرده چند چنانچه در کتاب فاضل النظر احقاق الحق که هم بسی است
 شد که آیه الله تعالی فی الارضین علامه علی علیه رحمة رب العالمین مستدلال بان فرموده اند و فضل این
 بگویش پر داخه و علامه شوستری علیه الرحمة منقوش ساخته مگر کلام اهل حق و باطل درین مقام بسیار جمال
 بود و آنچه غیر نوشته کافی و بسینه منتهی که بعد زمانی از فراغ تحریر این مرام بتقریب تطبیق بعضی روایات
 کتاب الامامة و السیاسة لابن قتیبة الدینوری کتاب انوار بدیهه تالیف فاضل تحریر حسن بن علی اهل
 الملک و در کتاب تالیف یوسف بن ابی الفتح منصور النخوی الواهلی الاغور که در آن نسخه مستصدی لغرض
 اثنا عشریه شده دیده شد در آن بنظر آمد که اغور موصوف از عدم بصیرت در ابطال دلالت این آیه و نشان
 نزولش بر خلافت مطلقه خلیفه مطلق زیاده از حد و مانع سوزیا بکار برده و اطلب و اطلب را بیایان
 وسیع غیر شکورش بجا بود که بعد ثبوت مدلول روایت مزبور در ابطالان نه سبب عینیه احدی را بر می ماند
 پس عجب افتاد که بدگر مقالات جانبین پر داخه آید و آنچه قریب قریب این جاد القریب بان مسامح کند الحاق
 کرده شود و بهیچ تصدیق کلام الماتن بلفظ کمال و تعابیل الشارح بکلمه اقول و ما یقول العبد الخیر فلا حاجة
 الی العلامه و الالبانه لافراق العبار العربیه و انما رسیه و انکانت عبارة القیر بان شد و حره نبشع بان کلامه
 قال الثانی دعوی الرافضه بالوصیه علی قالوا ذلک فی موضعین احدی فی کتب استه ذکره انفرادی تفسیر
 بمعالم التنزیل عند قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین قال علی لما نزلت هذه الآیه امرنی رسول الله
 علیه السلام ان اجمع بنی عبدالمطلب فاجتمعت بهم حیذاربعون رجلاً فزیدون واحداً و نقصونہ فقال لهم بعد ان
 اجتمعتم برجل شاة و لبس من لبس شبا و بیا و انه کان احدکم لیا کله و لیشیر به یا بنی عبدالمطلب نه قد جئکم بالخیر
 و الاخره و قد امرتکم ان ادعواکم الیه فایکم یوازر فی علیه فیکون اخی و صیتی و خلیفتکم فیکم فلم یجروا احدی
 فقام علی و قال یا حبیب بنی اسد فقال النبی صلی الله علیه و سلم انت اخی و وصیتک و خلیفتک فاسمعوا و اطیعوا
 فقام القوم فیکفون و قالوا الابی طالب کرم الله وجهه لا یکن تطیعنا فی الجواب عن ذلک من وجوه الاول
 یقال فی الروایة کذوبه عن علی و الدلیل علیان هذه الآیه اسی و انذر عشیرتک الاقربین امره الله صلی الله
 علیه و سلم بجملة الالذار الحاصن بجموع اقربی عشیره و لم یجزم بجملة الالذار و لکنه من خصص بعد انهم
 دون الباقین قول نفع انصار اوله الوصیه فی الموضوعین المذكورین بربیل و فاق انهم کما ذکر فی سند احمد
 بن حنبل عن انس بن مالک انه قال قلنا لسان النبی من وصیه فقال لاسلمان یا رسول الله من و صیتک

قال يا سلمان من كان وصي نبي فقال يوسف بن نون قال فان وصيتي ووارثي يقضي ديني ويخبر موعدى علي بن
 ابي طالب من شيا تب ابن المغازي ان انا فاضل الواسطي بحديث الاسناد عن ابن عباس في تفسير قوله وانجم
 اذا هوى قال تجالس مع فية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا انقضت كوكب فقال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم من انقضت هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدى فقام فية من بني هاشم فمظروا فاذا
 الكوكب قد انقض في منزل علي عليه السلام قالوا يا رسول الله دعويت في حب علي فانزل الله وانجم اذا هوى
 ما ضل صاحبكم وما غوى الى قوله بالافق الاصل وقد اخرج البخاري عن الاسود انه قال وذكر واخذوا علي بن
 عليا كان وصيا وقد اخرج صاحب الوسيد عن بري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لكل نبي وصي
 ووارث وعلي وصي ووارثي قل لهذا الناصب لشيء ليس بده اخباركم وخياركم عن خياركم وخياركم عن خياركم
 قد وافقت اخبارنا وما نحن بصدده وانت تاتي بحديث باطل مختلق تتدل به علينا وقد ذكر صاحب الوسيد
 ايضا عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان حليلي ووزيري وخليفة في ابي وخير من اترك
 بعدى ومن يخبر موعدى ويقضي ديني علي بن ابي طالب ومن اوصيه ايضا واخا رضى الله عنه عليا وصيا
 اورده علي بن النعمان الذي احاله ما فرغ فيه وما غنى فمخبره فمخبره فمخبره فمخبره فمخبره فمخبره فمخبره فمخبره
 جهة شيوخهم كالفراء وقوله فرواية مطروقة باطل مردودا لما حصل التعارض بالورود من جهة النجم ايضا ولا سلم
 الورود فبطلت المعارضة وببظا هر واما كذب الناصب للخبر فانما يرد عليه حيث ان الخبر الكاذب في كتبهم و
 تفاسيرهم وهذا ما يصدق اقوالنا بانهم يتقاون الكذب ولو اعتقد الفراء كون هذا الحديث كذا بالوجب عليه ان
 يطرحه او ينيه على ذلك وهذا علم اصحابه بهذا الفن اذ قد صنف مثل شرح ائمة وجميع مثل المصاحب ولا مثل
 معالم التنزيل وغير ذلك فاذا كان نظر الاغورا قومي منه دل على عماء قوله جاءت بلفظ التواخي لا يكفي في كذب
 الحديث بل ولا يدل على ضعفه ولم يذكر احد من ارباب علم الحديث ان هذا ما يضعف الحديث كما هو مسطور في
 كتبهم وايضا قد روى الشيخ في تفسير الآية بحديث الاسناد متصل الى البراء قال لما نزلت وانذر عشيرتكم
 الاقربين جمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بني عبد المطلب وهم يومئذ اربعون رجلا والربيل منهم ياكل
 ائمة ويشرب اعس قام عليا ان يطبخ له حسبل شاة فاذا بنا هاشم قال دنوا بيسم اسرفد في القوم عشرة عشرة
 حتى صدروا ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة وقال لهم شربوا من هذا فمخبروا حتى رووا فبدهم اوجب
 قال بها ما سحركم به محمد بنكست النبي صلى الله عليه وآله وسلم به بنذ ولم يتعلم ثم دعاهم من افند على مثل ذلك الحكم
 والشرايب ثم انذرهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا بني عبد المطلب انا انذرتكم انكم من اسر عول
 والبت لما لا يخفى به احد حبكم بالذنيا والآخرة فاسلموا طيعوني تهتدوا والذين يؤمنون بي وياؤنوني ويؤنوني
 بعدى وخليفة في ابي ويقضي ديني فكست القوم واعاد ذلك مثل كل ذلك يكت القوم ويقول علي انما جعل
 انت فقال تمام القوم وهم يقولون الى طالب اطلع ابيك فقام عليك وانذر الذي اوردوه الناصب

ان الورد من جواهر علي عليه السلام ومن انفسه

مخلوط و ربما تعد ذلك لیبني عليه غرضه قوله فكيف تخمن بها و احد منهم الجواب را د صلی الله علیه و آله و سلم ان کل
ما عهده بزيادة ترغيب احدهم فریاسا بقولهم فیه و نذیرا لعل علی غزارة علیه صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف ما توهمه
الناصب شیخی و لا تناقاة بین العام من الاثار و بین طلب الموازنة و غیرها من واحد منهم و ربما کان ذلك
یا من الله تعالی و قد اذکرهم جميعا بقوله و انا اذعوکم الیه و فی روایة و انا اذعوکم الی کلمتین خسيفتين علی اللسان
فکلتین فی الیتران تملکون بهما اعراب و العجم و نقادکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تجون بهما من النار شهادة
ان لا اله الا الله و انی رسول الله و بقوله ایضا انی قد جعلکم بال دنیا و الآخرة و ما اوردہ علی الجزاکر با علی عبارة
الفراد فاجتبه علیہ دو تا و کیفی اننا صلب الشیخ عن کذب لروایة و قد جاءت من الطرفين لم نقل من البحر اصن انهم
تذیبها و لا فی الآیه ما یدل علی ذلك كما ستعرفه انشاء الله تعالی و یقول العبد المحقر من خصائص هذا الرجل الی
علی کمال لداوہ ان کذب الحدیث الذی رواه الثقات الاثبات و زینوا بکفره کتبهم و لا حاجتنا بعد ذلك
الی الاثبات و یروم ان یدرج مزیدة بالتویهات و کلماته الشتمات و قد اشترت فی مفتیج الکلام الی رواة ذلك
الحدیث من العلماء الاعلام منهم الطبری الذی وثوقه فی غایة الانجلاء کالیزان علی الاعلام و الشارح الهام
قد نقل عبارة تفسیر الثعلبی بالتام و ربو الذی لیس لاحد فی توثیقه مجال الکلام و قد نقلت انه نقل من کتاب الخصائص
المولوی ولی الله و رضی علی انه من دلائل الخلاقه بغير اشتباہ مع غلبه المنصب علیہ و انساب من تاخر من فی
الافتقار و باثره الیه و ربو الذی بعده ایاہ و ولده المولوی عبد المزی علیہ الهدی فی هذا الزمان قدوة و تجدونها
تقد و سندا و اسوة حتی انهم یشکون رؤسهم اذ اروى منہما رجل حدیثا و لا یقولون الا سلما و آما قلنا بک
منذ و قد عن کلماته المقبولة و کثیرا یرایه عرض بکرمه سہت کہ ہر گاہ ثقتہ از فرقہ حدیثی نقل کند و منہم شمس ظاہر
موسم محذوری شہد علمای الفرقہ را نیز سہ کہ بدین جہت کذب حدیث سازند کہ این سترم کذب آنرا وی
موشوق برمی افتد و حال آنکہ از و اخذ کرد روایات کردہ اند و بران بناسی اعتقادات نہادہ اند بکتاب و این ذمہ
علمای فرقہ مزبورست و بذرا ظاہر من دیدن العلماء قاطبہ و این شخص بدون آنکہ حسد در رد لول حدیث شہد
صوت برمی او حاضر حق بکلمات دورا کار زبان می آید و قد اطلعت و مستطلع علی بطلان ما قال و قال
من کلام الشارح رحمہ الله و لطیفه شارج مقام حیث قال فاذا کان نطق ذلك لا عوراقوسی منہ دل علی عماء
دیدن دارد و اگر حضرت سیدہ کار با نصاب فرماید آنچه معتقدرا عوارزین تا یفیش دریافت میگردد و آنچه عقائد
جناب شاه ولی الله از سر و کتاب مولف نشان از الہام و قرہ العینین می تراود بکلمہ می بار و یعنی در ازاد نشان
امیر مومنان ہلامبالات و مضائقہ نازند و اذنا صیبت میدیند اصل مذنب بل سنت و جاعت بہین سہت و در
تذیب کہ زیادہ تر شوق خنای کلو گیر این قوم میشود و چنانچہ انشاء الله سہت جان بموقع آن مفصلا اشعار بان خولہ
رفت الہام شارج محقق جواب اعتراض عو یعنی قوله فكيف تخمن بها و احد منهم بخان و شاققت داوند کہ الی یقی فی
قلب حد من ذوی النصفه اریاب و سحتہ اولو الالباب و غیر حقیر میگوید کہ باتفاق تمامہ اہل اسلام بکلمہ کا نام

من ذوی الاقربان مجیدیه نهایت ایجاز و سهولتی از جمله اسالیب کلام خلق نماند نازل شده که عرب عرب و
 فصیح و بلیغ از آیتان مثل آن عاجز و درانی تخیلی این جزوه دیگرست و اکثر کلام بلکه تو ان گفت که تمامه او امر و نوا
 بکمال اجمال عرصه و ریافته و تفصیل موکول بزبان حضرت روح الامین علیه السلام بوده است آیاتی بنید که اهم فرمود
 دینی نماز است و جز حکم اجمالی اقامت صلوة و یکجا اشاره باوقات نماز آنها با بهرام تصریح از عنوان نماز یا عمده مجلی
 حضرت جبرئیل علیه السلام تقریر پذیرفته و زکوة در امتیت تالی صلوة است و کثرتی است که حکم با تیار زکوة
 مقارن حکم اقامت صلوة نباشد و از قبیل است تقدیر عباثر یا کثر مواقع و موارد که استقامت معنی آن
 منوط است مثلاً آیه قل تعالوا اتل حرم ربکم تلک ان لا تشربوا کواکباً و بالوالدین حسنا بقدر عبارت تقدیر
 باید کرد تا فقره و بالوالدین احساناً تحت محرمات داخل شود پس کدام محذور است بعد است که حضرت جبرئیل
 امین علیه السلام تفصیل عنوان آنرا بیان فرموده است که مطابق آن ذمت بشیر و ذمیر صلی الله علیه و آله انداز
 جمله عشرت اقربین بایتمای نیر دنیا و آخرت در انقیاد عیب و عجز فرمودند و هم بشارت دادند که خلیفه ذاب
 هم از شما باشد چه این معنی بزرگ تمام است عشرت انظم لغتاً به و سوال موازرت من و احد است
 علی سبیل نفرد نیستند فائده عظیمه است که بطبع این موهبت عظمی رغبت هر واحد عظیم تر شود و یکی بر دیگر
 نماند و این معنی تطابق تمام دارد و باین جهت نیز اول صیغه جمع در آیه و یوتون الزکوة و هم را چون
 یعنی تا دیگران را هم هوس چنین عمل نیر شود و سرگمتوی درین باب دیگران بودند است که بدی در ان معنی
 جیب رحمانی بوده است که احدی از ان زمره در ان مجلس اسلام نمیکند چنانچه در بعض طرق حدیث مذکور است که
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در ابیان این حکم بسبب علم عدم انقیاد اقارب اجمال میفرمودند و بعد تا کی
 ساوی است که راه اقدام فرمودند پس هر واحد را موعود باین عطیة کبری فرمودند تا محبت بر آنها تمام است که با جود
 چنین عنایت عظیم محمود پیش آمدند قال ثانی الامضاء والاستحلاف علی ناس لایکون الا بعد الانقیاد و الطاعة
 منهم و هم حینذ علی خلاف ذلک ثالث ان من تحقق من واحد و حکم و هو صل کلیم بجل تا بعد حکم علیه و راه با جمع
 و الطاعة و بل ذلک الاستفاد کالمثل المصروف بین الناس و بومن قال لاخر عظمی و یارین بسلامه ما طلب استاذ
 شک فلما اعطیته تقریر فاقد الادراک میگوید کلام ما تن اعور فاقد البصر در نهایت درجه سقوط است چه اگر
 حضرت بشیر نذیر عشرت اقربین را جمع فرموده ادمی بد میفرمودند که من علی را بر شما با تلیفه کردم و حاضر ما تن
 گفائش داشت که مضار و استخلاف بدون انقیاد و اطاعت مامورین یعنی چه مگر این ناصبی دیده و دونه
 اغراض نظر از مقتضای حال نموده برای تعلیظ ناظرین بر عم خود این افعال قرار داد و حال آنکه حقیقه الحال این بود که
 حضرت خاتم الانبیا از عشرت اقربین استمدعاه اسلام و قبول موازرت فرمودند و این سوال مکرر نمودند
 و جناب امیر المومنین که انایا رسول الله عرض میکردند بر تمام محبت یککات میفرمودند و دفعه اخر فرمودند که خدا
 ندیفقی اخره یعنی هر گاه با وجود سوال مکرر از شما کسی ایجاب نساخت من این عم خود این که است مخصوص گندم

پنجاهمین آفریده قوس است بر رجحان این روایت عنده علی الروایات الاخره و اب محصلین همین است که تفسیر
 روایت قوی میسازند و اگر قرائن عقلیه با هم مثل تن بخرج و تضعیف حدیث پردازیم روایات اخیر است
 روایت مزبور که تشریح منقول جواب شبهاتش دندان شکن داده کا ذکر و دیگر اولی بخرج و تضعیف است تفسیر
 این بحال که در اصل روایات مزبوره انیک حضرت خاتم الانبیا علیه السلام قبائل قریش و اقربا را جمع فرموده اند از فرموده
 پس و لا وارث یستحق که حکم ربانی بانذار عشیرت اقربین عرصه دریافت بود و فوجی ای این روایات آنحضرت اندر
 با کثر قریش که در پیش عشیرت قریب و بعید کجا باقی ماندند و علی هذا استیفدا بعد از قید اقربین در کلام ایزدی لغو بود
 و یا رسول الله و رای حکم یزدانی کار بند شدند و ثانیاً و بهو کالنص علی بطلان مدلول تک الروایات متفق علیها
 که این آیه در کلمه مظهر و با و اهل اسلام نازل شده و از مخالفین که جمع کرده شدند کمتر کسی بود که اسلام آورده بود
 و با آنها حسب بعض طرق ارشاد شده که لا یعنی حکم شیمان کسانیکه با تبلاسی صلال کسی را مفری و کاذب است
 هستند و آن کس با آنها بگوید که شما عمل نیک بکنید و الا من معنی شما نمیتوانم شد البته تعلقاً اعوذ با سزای کس
 تفسیر قائل خواهند کرد که اینها کی مترصد اغراض قائل بوده اند که آنها را بعد از اغراض خویش فرموده و خود اغراض
 استبعاد از حکم نبوی استعمواله و اطیعوا انموده که بدون انقیاد این حکم نبوی چه پس تهدید بعد از اغراض با وجود کفر
 و وجود آنها از آن حکم تبعه تر و ذلک بین الاسترقاقیه و در روایت اولی ازین روایات بعد کلمه عشیرتکب اقربین
 و در هر یک منهم تخلص مندرج و این فقره قرآنی مبطل مضمون احادیث ثلثه است چه مندرین یا کفار قریش
 یا انفرار و یا با شرک اقرار مشرکین و مسلمین بوده اند و بر آنجا اطلاق ربط مخلصین از قسم اطلاق سواد بر
 بیاض است یکی از آنها ابی لهب بود که در جواب ارشاد نبوی گفت تبالک ما جمعنا الالهذا و بر همین کلام شر
 آیه ثبت یزالی لهب نازل شد پس ایضا با سزای ابولهب هم از افراد ربط مخلصین شند و با آنکه هر سه روایت
 از عبد الواحد الملیحی و در روایت اولین از ابن عباس اختلاف لفظ و معنی در هر سه حدیث است و ضرورتاً قاصد
 که عبارت هر سه حدیث بعینها از معالم التنزیل نیست سازم تا صدق معروضه ششم منکشف گردد و الا اولی قال اخبرنا
 عبد الواحد الملیحی معناه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس لما نزلت و انذر عشیرتک الاقربین و در هر یک منهم تخلص
 خروج رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی صعد الصفا فبیت یا صباحاه قالوا من نداء و اجتمعوا علیه فقال
 ایتیم ان اخبرکم ان خیلنا تخرج عن صفح هذا الجبل انتم مصدق قالوا ما جرینا علیک کنبا قال غانی تذرکم
 بین عذاب شدید فقال ابولهب تبالک ما جمعنا الالهذا ثم قام فزلت بتت یزالی لهب و تب و طبت
 که از اقراء الاعمش و الثانی عبد الواحد الملیحی معناه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال و لما نزلت و انذر
 عشیرتک الاقربین صعد البنی صلی الله علیه و سلم علی الصفا فبیت یا صباحاه فنادی یا نبی فیر یا نبی عدی لبطون قریش
 حتی اجتمعوا فبیل الرجل اذ لم یطع ان یخرج ارسلس رسولا یبصر ما یو فی ابولهب و قریش قال فیر حکم لو اخبرکم
 ان یطابا لوادی تریان فیر انتم مصدق قالوا نعم ما جرینا علیک الا صدقاً قال غانی تذرکم و تب و طبت

عذاب شدید قال ابو لیب تبالك ما ارا اليوم البذاجمتنا فزلت ثبت يد ابی لیب و تب ما اغنی عن هذا الوداع
انما قلت منعا عن شهره قال قام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم انزل العذاب قالی و انذر عشیرتک لا یتربص
قالی عشیرتک او کلک نحو یا اشیر و علی انکم لا اغنی عنکم من الله شیئا یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شیئا
اینی عبد المطلب لا اغنی عنکم من الله شیئا یا عباس بن عبد المطلب لا اغنی عنکم من الله شیئا یا صفیه عمة رسول
الله لا اغنی عنکم من الله شیئا یا فاطمة بنت محمد سیبنا اشت من الی لا اغنی عنکم من الله شیئا استبر
تخافت در نظر و معنی این احادیث که بصح سفری ناظرین منجلی است حاجت قرع عصا ندارد و البته اختلا
معنوی و نقلی در احادیث متضمن یکسانند دلیل ضعف روایت و وهم رواه می باشد و با خفا و نظر از ما ذکر
از اصول مقرر متفق علیها این فریقین است که هر اکن جمیع بین الاحادیث المتعارضة باید که گوید و صحت و
وثوق در یک پایه نباشد کیفیت که ضعف در احادها نباشد و اینجا که در حقیقت تعارض نیست فقط همین که ذکر است
موانعت در آن روایات نبوده و جمع و توفیق باین سلوب که اندر کمر واقع شده یکبار اعمام و بنی اعمام را
بالخصوص جمع کرده و ضیافت فرموده است رعای سوار رت و اختلاف فرمودند و بار دیگر عمو با تمامه قریش
ندار نمودند و تقدم و التأخر لایها کان سواء و ای محذور و سنها و فی ذلک آیاتی بینی که معترین قائل
تزل یک آیه بعینه حسب تعدد سوار در و بار شده اند اینجا که حسب تزل آیه یکبار اندر بد و اسلوب واقع
شده اند ظاهرا تعارض بین تک الاحادیث و ذلک الحدیث داخل الشارح المدقق شارالی ذرا بقوله و بغیا
فان المعارضة التي ادعاها باطله و بی المقایده علی سبیل الممانعة فعلیه بانهها و اگر کسی تصدی تاویل جمع بین مضامین
الاحادیث التکثره تاویل جمع بین الحدیث المروی اولاً و هذه الاحادیث که فقیر ذکر کرده از ان بسیج تر و
چسپان تر خواهد بود و آنچه ناصب بو چاپیده که الروایه عن علی بن بشیر و این معنی بقوت دگر و ایات
که در ان بصراحت اندر است انکاشته نبده از حال مسیغ علم این شخص بد نیست که ترجمه اش کتابی بنظر قاصر
نیامده لکن و رای ناصبیت که از نفو اش میبارد از دو حال خالی نیست یا اسان و فور محبتش پس همانا فقیر
است و یا نظر ناقصه مقصور بر کابره این چه سخن است که گفت و این چه دلیل است که آورده فان الاذکار
و القبشیر المشرطین فی الحقیقه کالتصایفین لا یکن تصور احدی بدون تصور الآخر مثلاً هر گاه کسی کسی گوید
که اگر ایسان بخدا و رسول خوایی آرد بخت خوایی رفت بالمفهوم تبصریح ازین استفاوت است که اگر ایسان خوا
آورد بخت نصیب تو نخواهد شد و بل نه الا الاذکار همچنین پس هر گاه یکی دیگری گوید که اگر ایسان بخدا و رسول
غنی آری بچشم میروی بر کس ازین کلام می فهمد که اگر ایسان می آری از چشم محفوظ میمانی و بل نه الا القبشیر علاوه
در اندر کفار گزیری از بشیر ابتدا نیست چه اگر کفار را با دخی بد و ارتداد است که شما ایسان آرید و الا القدر اب
ابدی مستعد و سقر ای شما ما و خواهد بود موجب مزید تفراتنها شود و این خلافت منصب سالت و حکم
ایزدی یعنی حاد لم بالقی هی اسس بود البته و نیست که ابتداء تر خیب آنها بخیر دنیا و کفرت و غیره است

بعد ترميم بنگال دنيا وعقبي بي بالبيت عداوه ودين معنى سريت لطيف كه مخاطبين بشير كانه بود پس كمن كافر
 چگونه نازل ميشد و بشير عشيرتك الاقرين و تيز و در علم انهي بود كه درين مجلس كسي از انبا ايمان نبي آر و بعضي نيا
 بر كفر مي ميزند پس اتيان بشير آنها بنگاه اندازد بر چه قصواي بباغت بايع و با اتمام الحسنه زني قال سابع ان ارفقه
 يدعون ان عليا لم يزل مسلما والذبي يدل عليه الرواية عن ابن ابي عمير سلم انما طلب لموازية
 من اقبائه الكفار فما معنى جواب علي و يويس من هم في الاعتقاد وله تينا و له الطلب ولا الخطاب اذا من
 ان عليا قد سلم و امن قبل ذلك و واما و جميع الكفار من بني عبد المطلب علي حسب رواية و الرفضه
 يدعون انه المبع البلاء فمقاله نزه لا تطابق بذال المقام و حاشا منكم عن مثلها التاسع ان الخطاب لطلب مواز
 المرتب عليها الوصية و الاستحلاف المذكوران انما كان للكفار و لا يقيم للرفضه حجة بذك الالوازم و
 ان عليا كان حج علي مثل ما هم عليه و حاشا من مثل ذلك انه افاض بل لا تحتاج اقوال نقول بان عليا
 عليه السلام لم يزل مسلما قد اجمع عليه سائر المسلمين كروي الزهري في كتابه عن رسول الله صلى الله عليه
 و آله وسلم انه قال سباق الاثم لثمة لم يكفر باسد طريقيين علي بن ابي طالب صاحب بيمن و مؤمن آل فرعون و
 رواه صاحب شعبة الكشاف و زاد و علي فضلهم و روى صاحب التوسيع في كتابه عن النبي صلى الله عليه و آله
 و سلم الصديقون ثلثة ثم يسمون من آل فرعون و جيب البخاري مؤمن آل فسن و علي بن ابي طالب مؤمن آل
 محمد و فضل ثلثة و اكرمهم عند الله تعالى علي بن ابي طالب و في معنى البيت المشهور عن ابي طالب في آل
 في كعبته لم يزل ذاك علي عبد الله ابراهيم - فامى مصيبة اصابت هذا الناصب بانما حسد فخر و تابهذا القول
 و يشك في ذلك و قد اجمع المسلمون على ذلك و قد اخرج صاحب كتابنا المصنف في حديث يزيد بن قنبر قال
 كنت جاسما مع العباس بن عبد المطلب و فرقي من بني عبد العز من ابا بيت اسد المحرم اذ اقبلت فاطمة
 بنت اسد ام امير المؤمنين عليه السلام و كانت حاملة بتسعة اشهر فاخذها بالطلق قالت يا رب اني مؤمنة
 بك و باجادم من عندك من رسل و كتب و اني مصدقة بكلام جدى ابراهيم الخليل عليه السلام و انه نبي البيت
 العتيق فحج الذي نبي هذا البيت و المولود الذي في بطنى الا ما يستر علي و لا ولى قال يزيد بن عاصب فرأيت
 قد انشق من ظهره و دخلت فاطمة فيه و خابته عن ابصارنا و عاود على حالتها فرمنا ان يفتح لنا قفل الباب فلم
 يفتح فقلنا ان ذلك من امر الله تعالى ثم خرجت في اليوم الرابع و علي يدى علي بن ابي طالب ثم قالت انى
 فصلت علي من اقدمنى من النساء لان سنيبت فرام عبد الله سرانى موضع لا يجب لمدان مصدق الا اضطر
 و ان مريم بنت عمران هزرت النخلة اليها بسته بيدى حتى اكلت منها رطبا جنيا و انى دخلت بيت اسد المحرم فاكلت
 من ثمار الجنة و ارضاقها فلاردت ان اخرج بنتى لي باقت فاطمة سميت عليا فهو علي و اسد العلى الا على يقول
 شققت اسمه من نبي داوود بن داود و اوقفته على غامض على و هو كسر الاصلانم في بيتى و يوزن فوق ظهرى
 و قد سنى و يهدنى فطوى لى ان اجه و اطاحه و ويل لمن بغضه و عصاه الى آخرة اقول و قد هذا الحديث ما يجعل

تفضیل علی من کونتم مقسما به و کون العلی قد سماه احد من ان امره مؤمنه و بوظافت ما یقول انما نصب من ان
 علیه خیر موئینن کما ستعرفه و لایرد علیتنا قول علیه السلام فی البیت المشهوره انا الذی سمیتنی امی حیدره
 یجوز تسمیته قبل البهاتف و قول انما نصب و لم یتبادر الخطاب اقوال لای شرط فی کل جواب تناول الخطاب کما
 و اخنا علیه الخضم من قول البنی علی السد علیه و آله و سلم حسین فتم عمر و الخندق ایکم نیر الیه و کیون جاری فی ائمه
 فلم یجیه احد فقال علی انما یارسول الله فقال البنی صلی الله علیه و آله و سلم انه عمر و معناه جلس فجلس ثم دعاهم لینه
 صلی الله علیه و آله ثانیاً فلم یجیه احد فقام علی و قال انما یارسول الله فقال له انسی صلی الله علیه و آله و سلم انه
 عمر و فقال علی و انما کان عمر و و ایضا فقد قال تعالی لا یلیس بامتک ان تسجد اذا امرتک و علی قول اکثر المحققین
 انیس من الملائکه فقول تعالی کان من الجن فعلی یدل لایکون الخطاب متنا و لاله و قد قال تعالی لما امرتک ما داک
 الاضوره بین الملائکه وقت الامر و ایضا فان فعل علی علیه السلام مثل نذر یکشف عن رسول الله صلی الله
 علیه و آله هم الرز و لطیب بک قلبه و یفت فی عهد الخلف و ما زال کثرت التزیل الکریات عن وجه رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد کیون قول علیه السلام انما غیر جواب للخطاب بل تبادر کلام منه جین ظهر له من
 الحاضرین سکوت و الرد و لایزوم منه عدم البلاغه فهو کما ذکرنا من اقوال العلماء کلامه تفه و غیره فی تفسیر قوله
 و لاناخذ بلحیتی و قوله لا تشمت بی الاعداء فایله و کذا لایزوم ان کیون علی مثل ما هم علیه و تعجب من قول انما
 الشقی و الرافقه یدعون الی البلاء قاله احد و بل حسن الفصاحه تقریش سواه کما ذکرناه عن المورخین
 عبده لیس عرضه میدر که شارح رحمه الله تعالی عالم المعنی و مناظر فاقده النظر است در عبارات جمالت مطالب
 بسو و مفصل مندرج میباشد و بعد کلامش کلامی می باشد مگر حقیر بنیج شرح کلام شارح چیزی التماس می سازد که
 این شخص که بخار فرسائی اصاحت داد و قرطاس کرده غالباً عرضش تفضیل و تخریج اهل مذاهب خود است
 تا دانند که شیعه است دلال باین آیت و حدیث کرده اند و حسب ما پس متین حالش انیکه بران بست آورد و غیر
 وار و میشود و الا منصفه خور سازد که این همه اعتراض یعنی سابع و ثامن و ناسع را که سه اعتراض قرار داد
 تا شن بهمین می کشد که معادله با کفار بود و علی علیه السلام مومن بودند و خانه آبادان چقدر با عدوت با حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام دارد که آنچه متفق علیه جمهور سنیا است آن را هم دلش نمیدر که حلالی را شریک
 روایت دارد مخصوص بروافض میگرداند و الا نزد اهل سنت امری از امور دینی بجد تو اتر فائز است ایان
 امیر المؤمنین از بد و امر است چنانچه در موقع خود باین وجه هم مذکور میشود و کذا کلمه البلیغ ابوعبیدون امام المتقین
 چنانست که کسی را شکی باقی باشد ماعلی قوی شیخی شارح تجرید با همه تصدیق اعتراض کرده که کلام معجز نظام تشویق
 دون کلام انا لوق فوق کلام المخلوق بالجلد بر سه اعتراض در نهایت درجه سقوط بلکه اصلا صلوح و رود ندارد
 چه حضرت معجز صادق قبل از وقوع واقعه از ایمانی تیا و دون آنها بارشاداری نسیم با اگر چه امیر المؤمنین اشعار
 فرموده بودند و روز اول قبل از تکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ابولهب بی ادبی نسبت سحر کرده بود

من الطعام وحصل عليه رجل شاة واطا لنا عسا من لحم الخبز وجمع وجمع اربون زجلا زير وون رطل او نحوها
فجمع احامه ابو طالب وحمزة والعباس وابولهب فلما اجتمعوا دعاني بالطعام الذي صنعت فجلست به فلما
وضعت تناول رسول الله صلى الله عليه وسلم جذية من اللحم فشقها باسنانه ثم اتعاباني ثم القى الصنف ثم قال خذوا
الخبز فاكل القوم حتى بابهم شبي حاجته وايم الله ان كان الرجل الواحد منهم لياكل مثل ما قد استلمت عليهم ثم قال سقى
القوم فحبتهم نيك الحسن فشربوا رووا جميعا وايم الله ان كان الرجل الواحد منهم ليشرب مثل ما سقى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يكلمهم بده ابو لهيب وقال سمركم مما جكم فتفرق القوم ولم يكلمهم رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال انما اظن ان هذا الرجل يفتنى اني سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان يكلمهم فدنا
من الطعام مثل ما صنعت فقلت ثم جمعهم ثم دعاني بالطعام فخرته ففعل كما فعلت لاسنق فاكلوا وشربوا ثم تكلم
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا بني عبد المطلب اني جئتكم بخير الدنيا والاخرة وقد امرني الله ان ادعوكم اليه
فايكم يوازي علي ابي هذا ويكون اخي ووصي وخليفة فكم فلم يجبه احد فقال تمام علي وقال انا احيبك يا بني
قال النبي صلى الله عليه وسلم انت اخي ووصي وخليفة فاسمعوا له واطيعوا له انتهى وازفوا هي ابن حديث
كالصحيح المنجلى حيث كانت سيد الانبياء قبل از وقوع واقعه از عدم اجابت آگاه بودند و اين واقعه
نبود گر با تمامي عالم السرد والطن وسعد كه در باب نذرا نيمه تا كيد صادر شد كه حضرت جبرئيل امين بجلا وانتم
تفعل فيذ بك ربك ازان انما فرمودند والبسته احكام از يوشم مثل برضا لم يباشد و بعد علم بعدم اجابت
فانده اشس منحدرين بود كه بعد اتمام حجت از بد و امر خلافت امير المؤمنين ريكمان ظاهر و باهر گردد و اين
جمله وان تفعل فيذ بك ربك بچدر مطابق است بجله وان تفعل فابلغت رساله كه آينهم در امر خلافت
امير المؤمنين عليه السلام يوم غدیرنازل شده و علي بن ابي طالب استر است كه با وجود ناظر بودن اعور بر عالم النزل
كه خدمت اين فخره وغيره نموده و در نيشن باعث بران بود كه لا تخفى على الناظر اليسب قال لعاشران من شرط
الوصية والاستخلاف الجزم بها وتعلق استحقاقها بوجوده في ذلك الحادي عشر ان الوصية والاستخلاف
يكونان لم يقطع به اتفاقا وطلبه من واحد من جماعة تصنيفين بصفة واحدة توجد به توجب الجمال تصنيفين
الاطلاق الثاني عشر ان الخطاب بالصفة هو لو احد يكون فيه فلو وجدت من اثنين او اكثر فواو مر تا واقع
كاستعمال الثالث عشر ان من شروط الموصي والمستخلف العلم بنصب عليه بها وطلبه من جماعة بصفة معمول عليه
بهان الموصي والمستخلف به فثانيا الرابع عشر ان الاستخلاف لا يكون الا للبالغ وعلى كان صبي او اعمى مجبور عليه
من قبل الخامس عشر ان عليا كان صبي ولم يكن احد غيره مستحقا يحكم به لاسلامه تبعا لاصد ولم يكن لاسلامه لا يتحقق
واقتراره وهو غير بالغ وكان كيف يزوج الامم للبايعين باسرع والطاعة ولهذا نقل الراوي في كتاب المجموعين
من هذا الكلام اقول قولنا حسبنا الاولين هو تجايل لان قول النبي صلى الله عليه وسلم هو ان من كذبني
اباطني جعلت الوصية المعبرة له فيكون واحدا لا وصية فلا يشترط فيه التميز ولا الجزم ولا كونه واحدا مطلقا

من الطعام وحصل عليه رجل شاة واطا لنا عسا من لحم الخبز وجمع وجمع اربون زجلا زير وون رطل او نحوها
فجمع احامه ابو طالب وحمزة والعباس وابولهب فلما اجتمعوا دعاني بالطعام الذي صنعت فجلست به فلما
وضعت تناول رسول الله صلى الله عليه وسلم جذية من اللحم فشقها باسنانه ثم اتعاباني ثم القى الصنف ثم قال خذوا
الخبز فاكل القوم حتى بابهم شبي حاجته وايم الله ان كان الرجل الواحد منهم لياكل مثل ما قد استلمت عليهم ثم قال سقى
القوم فحبتهم نيك الحسن فشربوا رووا جميعا وايم الله ان كان الرجل الواحد منهم ليشرب مثل ما سقى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يكلمهم بده ابو لهيب وقال سمركم مما جكم فتفرق القوم ولم يكلمهم رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال انما اظن ان هذا الرجل يفتنى اني سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان يكلمهم فدنا
من الطعام مثل ما صنعت فقلت ثم جمعهم ثم دعاني بالطعام فخرته ففعل كما فعلت لاسنق فاكلوا وشربوا ثم تكلم
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا بني عبد المطلب اني جئتكم بخير الدنيا والاخرة وقد امرني الله ان ادعوكم اليه
فايكم يوازي علي ابي هذا ويكون اخي ووصي وخليفة فكم فلم يجبه احد فقال تمام علي وقال انا احيبك يا بني
قال النبي صلى الله عليه وسلم انت اخي ووصي وخليفة فاسمعوا له واطيعوا له انتهى وازفوا هي ابن حديث
كالصحيح المنجلى حيث كانت سيد الانبياء قبل از وقوع واقعه از عدم اجابت آگاه بودند و اين واقعه
نبود گر با تمامي عالم السرد والطن وسعد كه در باب نذرا نيمه تا كيد صادر شد كه حضرت جبرئيل امين بجلا وانتم
تفعل فيذ بك ربك ازان انما فرمودند والبسته احكام از يوشم مثل برضا لم يباشد و بعد علم بعدم اجابت
فانده اشس منحدرين بود كه بعد اتمام حجت از بد و امر خلافت امير المؤمنين ريكمان ظاهر و باهر گردد و اين
جمله وان تفعل فيذ بك ربك بچدر مطابق است بجله وان تفعل فابلغت رساله كه آينهم در امر خلافت
امير المؤمنين عليه السلام يوم غدیرنازل شده و علي بن ابي طالب استر است كه با وجود ناظر بودن اعور بر عالم النزل
كه خدمت اين فخره وغيره نموده و در نيشن باعث بران بود كه لا تخفى على الناظر اليسب قال لعاشران من شرط
الوصية والاستخلاف الجزم بها وتعلق استحقاقها بوجوده في ذلك الحادي عشر ان الوصية والاستخلاف
يكونان لم يقطع به اتفاقا وطلبه من واحد من جماعة تصنيفين بصفة واحدة توجد به توجب الجمال تصنيفين
الاطلاق الثاني عشر ان الخطاب بالصفة هو لو احد يكون فيه فلو وجدت من اثنين او اكثر فواو مر تا واقع
كاستعمال الثالث عشر ان من شروط الموصي والمستخلف العلم بنصب عليه بها وطلبه من جماعة بصفة معمول عليه
بهان الموصي والمستخلف به فثانيا الرابع عشر ان الاستخلاف لا يكون الا للبالغ وعلى كان صبي او اعمى مجبور عليه
من قبل الخامس عشر ان عليا كان صبي ولم يكن احد غيره مستحقا يحكم به لاسلامه تبعا لاصد ولم يكن لاسلامه لا يتحقق
واقتراره وهو غير بالغ وكان كيف يزوج الامم للبايعين باسرع والطاعة ولهذا نقل الراوي في كتاب المجموعين
من هذا الكلام اقول قولنا حسبنا الاولين هو تجايل لان قول النبي صلى الله عليه وسلم هو ان من كذبني
اباطني جعلت الوصية المعبرة له فيكون واحدا لا وصية فلا يشترط فيه التميز ولا الجزم ولا كونه واحدا مطلقا

ولا في ذلك ما ذكره ابن ابي شبة في وقولهم اطلع ابيك فقدر عليك ليل على ذلك ليل على انهم في
صدق النبي الامين **عليه السلام** وانما الخلف وحده فقدر ما رجموا وقول ابن الوصية والاشهاد
يكونان لغيره لم يكن قد حصل ذلك على علي **عليه السلام** فيما جاءت به النصوص والروايات وما حصلت
الوصية لاحد في الحال حتى يحكم الناصب بطلانها قوله ولو وجدت من واحد او من اثنين او اكثر وقت وقوع
الاشقاق اقول لما وجد ان يكون لغيره سمانه قد امره بذلك مع علمه بعدم قبولهم ويكون فعل النبي صلى الله عليه
وآله وسلم توكيد لذلك كما ان ذكر كثير من الكفار مع علمه بانهم لا يؤمنون قوله فان الاستحلاف لا يكون الا
ببالغ اقول هذا استخلاف اصحابه العامة فانهم شرطوا في استخلاف الامام شروطا من جملتها البلوغ
اعنى العقل نداء انباه وبل من المسلمين وغيرهم شرطوا في استخلاف الامام شروطا من جملتها البلوغ
وايمانهم بالحكم مبيها وكلا آيتنا حكما وعلما وكان عمره احدى عشرة سنة عند ابي و ايضا هذا صحابته ان عليا
حين امن بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم كان عمره خمسة عشر سنة والروايات قد جازت ايضا
من طريق الختم ذكر ذلك تشرح الطوايح عن اصحابه في شرحه والعاقولي في شرحه للمصباح قال روى الحسن
البصري ان عمره عليه السلام كان خمسة عشر سنة عند هجرته واما تشرح الطوايح فروى اربع عشرة سنة وهذا على
اصحابه في صحيح البخاري قد تجاوز البلوغ لانه روى عن المغيرة انه قال اتممت وانا ابن ثمانية عشر سنة وروى
ايضا عن الحسن بن صالح انه قال ادركت جارة لنا جارية بنت احدى وعشرين سنة و ايضا فان النبي دعاه الى
الاسلام وهو لا يدعوه الى الاسلام الا من صح منه ذلك كما قال الامامون حين نظر ابا القاسم ولان المرجح
بالاسلام حينئذ الى التصديق بما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم وان رسول الله وذلك من الكفاية العقلية
والمعلوم ان التكليف بالعقلية انما يقف على كمال العقل وان كان الراسل خمسين او خمسين سنة وعلى علي **عليه السلام**
كان قد كمل عقله حين سلم والبلوغ انما هو شرط في الكفاية الشرعية على انه لا يجوز ان يكون من خصائصه لو كان
مخصوصا اسلامه صغيرا و ايضا فان السورة انما نزلت بعد النبوة بعد سنين و ايضا فان الوصية انما كانت يوم
المعدي في سنة العاشرة من الهجرة وعمر علي اذ ذاك ثمان وثلاثون سنة او سبع وثلاثون سنة كما حكيت في تاريخه
يكون مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله لم يكن احد **عليه السلام** اقول بهذا القول باطل مردود وقد اتممت
ايان في طالب كتاب الطالبين وما نقل من شرح الكتاب ولولا ابو طالب وابنه لما مثل اليه
يوما وقابله وما ضرب ابي طالب به جبول في ابي بصير فاما ما رواه ابي ايمان ابي طالب انقلها صاحب الحديث
في اول العهد الخامس قال وقد وصف النبي صلى الله عليه وآله وسلم فكان كما قال عمر ابو طالب
الايتاح حتى على ذات يمينه تصيبه من قصي بن كعب الم تعلموا انما وجدنا محمدا بن عبد الله كومي خطه
اول الكتب طيبا بل العاقل هذا الشعر الذي قد شهد به انضم بل هذا قول كافر **عليه السلام** و سلم
ولما يجوز من قول غيره المقادير ان يوصف بالكفر واين هذا من قول ابي طالب في تهنيت قوله تعالى وما لا حرج

من غیر خبر کسی که بوزان میوزن نه در فی البقی لا نشاء فی تریح ابیطالب کلماتهم السیما و الله تعالی تعالی قول من
یحیی بن عمار کافرین علی المؤمنین سبیلا و ما جاز فی ایمان ابی طالب ایضا من سند **عبدالله بن سنان** مثل فی ذکر وفاته
بخدمت الاستاد من انس کل لما مرض ابو طالب مرضه الذی مات فی ارسال فی البقی صلی الله علیه و آله و
سلم و قال له ابو سعید بن جبیر ان یغیب فی ان ربک یطیعک و ابی بخت انی بقطعت من خمار الجده فارسل
الیه ابی صلی الله علیه و سلم ان اطعت الله عزوجل طاعتک اقول فی نه الحدیث ایضا بیان ابیطالب
و هو قول عزوجل و تصدیقه لوجود الجده استه یکذب بها المشکون و ما وعد فیها من الماکل ان الله عزوجل
لذک و اعترافه ان البقی ما واده مقبوله و ان له رباً یقبل دعاوه و اما قول البقی صلی الله علیه و آله و سلم فی
جوابه ان اطعت الله اطاعتک لیس نبی له علی ما هو علیه و لا تبرک لاجابة دعاؤه بل هو امر له بطاعة الله
و اقراره علیه بیل علی ذلک قول تعالی و ان تطیعوا الله و اطیعوا رسوله و اطیعوا الله و اطیعوا
الاعمالکم شیئا و من تفسیر التعلیه فی تفسیر قوله تعالی و السابقون السابقون ذکر التعلیه فی تفسیرها انها حقیقه بامر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و انه اول من امن برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سابق الحدیث
ثم قال فی اخر القصة و یروی ان ابیطالب قال لعلی علیه السلام امی نبی ما نزل الدین الذی انت علیه قال
یا ابت امننت بالله و رسوله و صدقته فما جاء به و صلیت معه بقدره قال له اما ان محمد الا یدعو الی غیره قال
اقول ما قال ابو طالب هو الایمان بعینه و من الجمع بین الصحیحین للحمیدی الحدیث الحادی عشر من افراد البخاری
فی الصحیح من سند عبد الله بن عمر قال اما ذكرت قول الشاعر و اما انظر الی وجه البقی صلی الله علیه و آله
و سلم یستقی و ما نزل حتی عمال کل ظرابه و ابیض یستقی الغنم بوجهه و یریح الیتامی عمته
للارامل و قال ابو قول ابی طالب قال و قد اخرج به الاستاد من حدیث عبد الرحمن بن وینار عن ابی قال
سمعت ابن عمر یقول یقول ابی طالب البیت و هذه القصیده معروفة عند اهل نقل و هی هذه سه لعمری لقد
کلقت و جذا بامحمد و ابی حبه حب الحیاء لمواصل و وجدت فی نفسی دونه و حیته و وارات عن الذکر
و الکلاکل و نمازال فی الدینا جلالا لها و شینا لمن عادی وزیر المغانل و حیا شیدا عازرا غمنا
یوالی الالحق لیس یاصل و ایدیه رب العباد و نبصره و انظر دنیا قد غیر باطل و الم تعلموا ان بنی تخرج
لدینا و لا یغنی قول الما باطل و ابیض یستقی الغنم بوجهه و شمال الیتامی عمته للارامل و یلوذ بالکفا
من آل یاسم و فهم عنده فی نعمه و قواهل و کذبتم و بیت الله نبری عذرا و المغانل دونه و نقالتن
و سلم حتی نصیح دونه و نزل عن ابنا ثنا و المغانل و اقول و سنه هذه القصیده عدة مواضع یذیل علی
ایمانه منها قوله رشیدا و منها قوله یوالی الالحق لیس یاصل ای لیس یقول للکذب لان الما اصل هو الحق
لکذب و منها اقراره بالالحق و قوله قبل رب لجهاد و منها قوله و دنیا قد غیر باطل و منها قوله لجهاد لقوله
و لکننا ناضل دونه و نقالتن و سلم حتی نصیح دونه و نزل عن ابنا و المغانل و ولشدة حرصهم علی تفسیرها و یصلون

صلوات اسد و سلام علیه سیاه و سی باقی اصحاب بهم فی بعض رزائلهم اخرج البخاری و مسلم حدیث سبب بن حزن
 فی وفاة ایطالرب مع انه لا راوی له خیر انیه و لذلک عیب علیها تخرج عن شرطیهما بمثل الاول ما تقدّم
 من آیات ابی طالب فی النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقوی قلبه علی التثبیت و یخصه علی ان یصدح یا مراد
 تعالی و یعرف اعداؤه انهم عاجزون عما یریدون بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم و بی س و انه یرید ان یک
 یجهم به حتی اوسد فی التراب و فینا به فاصدح یا مرک ما علیک من خاصته و البشرباک و قرنته عیون
 و دعوتی و زعمت انک ناصح و لقد صدقت و کنت امینا و عرضت دنیا لا مجاله انه من خیر و یان
 البریه دنیا و قد اتفق علی نقل هذه الابیات مقاتل و الشعلی و ابن عباس و القاسم و ابن دینار ثم روى
 الزینج و الضلال لیسج الرجاج الجبال بینا ظلما و زورا اذ لم یمکن ذلک فی الجمله ابیات مسطورا و هو س لولا
 الملامه او حداری سببه لو جردت فی سجاذک سبنا علی ان الروایة المعروفة صلی خیر ما ذکره الختم لولا الامامة
 او غیر سبته لو جردت فی سجاذک امینا یعنی بالامامة ایان قریش علی دعائهم و السنته ما سلفت بعد طلب
 قبله فی الرفق بهم و المداراة لهم و الذب عنهم و لیس فی ذلک مانع من الحكم علیه رضی الله عنه بالایمان بجلالت
 ما یرویه الخلف من التبذیل و التیغیر لایستبعد ذلک الا لفر القوم فان من سبت علیا علی منابر امین
 شهر ما ذکرته لک من صحاح القوم كما اخرج صاحب الجامع من حدیث الحسن فی تفسیر انا اخطیناک الکوثر
 یستبعد ذلک تنجم کلا و رب الرافعات الی متی باسم اکثرهم الا وهم کارهون اذا عجزوا لناصر الناصب فیما یفصل
 باحدیث الرسول صلوات الله و سلامه علیه و لیس من الرافعات کیف سطر هذه الابیات فی کشاف و ضم الیها
 البیت النحول و لم یتنبه بالتناقض الذی فیه و منافاة باقی الابیات و لکن قبل فیما مضی و عین الرضا عن کل عیب
 کل من کما ان عین السخط یدعی المساویا و قوله و ابذا نقل الراوی فی حکم المجموعین من هذا الکلام اقول ان صدق
 الراوی فالضحک علی لخی المجموعین وان کذب الراوی فلی لخی انا قلیین اذ لم یات الا من طریق الناصب الضال
 و قد عرفت سلام فاطمة بنت هدام امیر المؤمنین من حدیث قعب الذمی اخرج صاحب بشائر المصطفی و حمایل
 علی ان اسلامه مما یقده خلافا لما قاله الناصب اللعین السابی باسلام امیر المؤمنین با اخرج صاحب لوسیة
 عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الملائكة صلت علی و علی علی سبع سنین قبل ان یسلم
 بشوئذاکما ترمی قد شهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باسلامه و ان الناصب اللعین یقول لای حکم بسلامه و کذا
 السابق كما عرفت و فیه اعظم المسلمین علما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما قد مر علی الله علیه و آله وسلم کمونه اقدمهم
 سلما و الناصب اللعین یقول لای حکم بسلامه و قد عرفت کذب قوله غیر بالغ و قوله کیف یبعث الامر للمسلمین
 باسمع و اطاعة کقول المشکرین لولا نزل هذا القرآن علی رسول من القریین خلیم فطامه مع انه متدراده
 فاسموا و اطیعوه كما قلناه اولاد حمایل علی ان اسلامه علیه سلام یتدر به ما نقله خلیب رثق انشائه بسنده
 الحافظ ابی نعیم فی حلیته ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یا علی و ضرب بین کتفه لک سبع خصال لایجابک

بج

احدین یوم القیامت است اول المؤمنین بابتد تعالی ایما و او فایم بعد آمد و اقومیم با مراد و اراقم با قره
 و تمسبهم بالسویه و اعلمهم بالقضیه و اعظمهم مرتبه یوم القیامت و هذا تصریح بثبوت ما اردناه و فی هذا الحدیث المرفوع
 ایضا و قبل باسناد الایمانه بمن غیره لما عرفت من فعل التفضیل و نداء او صاف الامام فقیر کثیر التفسیر گزارش
 میدهد که بعد از ایشارح النور الایمانه که با ایجاز عبارت چنان جوایز بلوغ و ندان شکن داد که بر سر سیاهین انگیزند
 خصم را یارای حریفی نیست و در حقیقت شبهات امور از سر مشعل چه آنچه اعتراضات برستلزمات وصیت
 استخلاف متینی ساخته اگر مرادش وصیت با عام و عمومیت خیر مسلم است و حسب ظاهر از کلامش
 همین استفاوت خیر مسلم ما شاگرد نسبت با تنها شائبه از وصیت و استخلاف متوهم تواند شد زیرا که ارشاد
 نبوی شرطیه بود اگر چنین گنید چنین میکنم و شرطیه مستلزم ملازم است بین المقدم و التالی می باشد و مستلزم
 مقدم با تالی در نفس الامر و البتة انتقاسی مقدم مستلزم انتقاسی تالی است و اگر وصیت و استخلاف بر یک
 امیر المؤمنین علیه السلام مراد باشد هر چند شارح محقق جوایش بعنوانی دیگر داده مگر یکسان استخلاف الامام اثبات
 وصیت و استخلاف محذوری ندارد بلکه تحقق مثلا اگر شخصی شخصی را با امری در تنهایی وصیت کند آیا آن
 وصیت نافذ می شود و اگر موصی واجب الطاعه است بروسی بجا آوری حکم وصیت مگر واجب گردد
 آری اگر متعلق بجامعی است در ترتب آثار و وصیت موقوف بر آگاهی آن جماعت خواهد بود و این تمشیل
 مطابق است با سخن بعدی آنکه حضرت رسالت آب در آن مجلس ابن عم خود را وصی و خلیفه فرمودند و
 چون وجود منکرین بمنزله عدم بود ترتب آثار آن وصیت در یوم غدیر که خلق کثیر مشرف با سلام شده بودند و
 در آن مقام حاضرند پذیره سمت ظهور گرفت و در بین ایام تنبیه و اشعار بموقع غده و تمسبوا آنچه ماتن گفته فلوجه
 من یاتنهن او اکثر دفعه او مرتباً وقع الشقاق از تمام اعتراضاتش اگر قابل صفا و اعتناست همین است
 و بس وجو ابیک شارح مدقق داده قلع ماده افعال لا تصدیرش بکلمه لا یجذب مستبعد و وجه ایرادش
 اینکه روایتیکه بنظر شارح بالغ نظر در آمده چه منقول ناصب و چه منقول از نقلی در ان عبارت ان اصدرا
 ان انذر عشیرتک الاقرین منقبت بدگس در عاه و عرفت انی متی انا دیهم بهذا الامر امری منیم ما اگره نصحت
 علیها حتی جاری جبرئیل تعالی یا محمد ان لا تفعل ما تو میزند یک ربک نبود لکن فراد و تفسیرش معالمت التولیع
 طبری در تاریخش بر دو این عبارت روایت کرده اند کامفهم و علامه سیوطی هم در رد منثور همین حدیث
 وصیت و استخلاف را مطابق بروایت فراد و طبری به تفاوت یکدیگر و لفظ ارحاق و ابن جریر و ابن کثیر
 و ابن مردودیه و ابی نعیم و بیقی مع عبارت مزبور آورده و بعد در این کلمات اعجاز آیات از پیشگاه ائمه
 مصطفوی کدام شبهه و کدام کس را شبهه در جمیع بودن حضرت مخبر صادق صلوات الله علیه للاحق
 میشود و الا ان کیون عیان البصر کما لا حور فاقطع بنیان الاحضان بحیث باقی رصین و لا اشرقا لعمد
 الاکبر و باقتضای کمالی است که ماتن مدعی عدم اعتداد اسلام امیر المؤمنین و سید السیدین پیغمبر است

جو البش شایع علامه شمرانجام ذوی الاقلام داده و پرتلا هست که امیر کل امیر در واقع صدی سی و هشت ساله
 و یاشی و هشت ساله هشتاد و دو وقت بخت نبوی پاره پاره و پانزده ساله هشتاد و بیست و یکم نزول آیه سطر آنچه
 بیان میفرماید و درین عمر یک کم ازان بعضی افراد سلاطین قلم و مشق سلطنت کما ینتیغه کرده اند از رجوع کتب
 سیر صدق معروفه آثم پلا هر شیوه حکیمت عالم علم لدنی مستند نشین و ساده سلو فی منظر العجایب و منظر
 الغرائب مؤید بتائید بانه مقرب بارگاه نیردانی تربیت پذیرفته بنی مختار و پرورش یافته کنار رسول
 کرد کار در چنین سن ایما نش از روی فهم و ادراک نباشد آری کسیکه بهره از اسلام ندارد در اعتداد
 اسلام آنجناب شبهه دارد ارباب تاریخ ذکر کرده اند که سید رضی شقیق سید مرتضی علم الهدی ثنیاً و
 ساله بودند و پیش سیرانی نخوی کدام مختصر نحو میخواندند در امثله غیر منصرف آمد رایت عمر سیرانی پرسید
 که علامت نصب در عمر چیست سید جواب داد که عداوت علی بن ابیطالب سیران برین جواب اش
 کرد و تعجب با نمود و این حکایت و رای بلاغت جواب اول دلیل است بر اینکه سید دران عمر از
 اصول دین کما ینتیغه واقف بود و این امر چندان غرابت ندارد اکثر صبیان دو از ده سیزده ساله
 بلکه کم از اصول دین من حیث الادراک آگاه می باشند و همچنین حکایات ذکامی مامون بن ماریون در
 صبی که بکتاب سیر مندرجست و این امور فاقد البصیره از انسان کامل عقل مجرد و روح مجسم حلال
 مشکلات کاشف معضلات تعلیم یافته سید کائنات یعنی علی عالی درجات در سن چارده سالگی او
 ما یقرب منه من الجانین کمال بیان راستی میثارد قاعی بصره و علی اسراجره علا و همین حدیث
 برهان قاطع است بر اینکه در او ان نزول این آیه حضرت امیر المؤمنین بجز شد رسیده بودند چه خدمت
 که حضرت رسالت پناه ابن عم خود را بان مامور فرمودند از سامان نیافت عشیرت اقربین زینهار از
 صبی که بجز تر عرع نرسیده باشد انصرام نمیتواند پذیرفت و نه همگان و نه است که آنحضرت صلی الله علیه و
 آله وسلم بدون سن تیز باین خدمت مامور میفرمودند و اگر متوجهی را شبهه صادره علی المطلوب از تلال
 فقیر برین ابدع ازین حدیث در گیر و تا برای انجاش حدیثی که علامه شیخ علی بن عابد متضمن قیاس
 قوم و ترتیب آن از دست امیر مومنان بدون ذکر وصیت و اختلاف نقل کرده و در خاتمه حدیث این
 عبارتست انی انا الذیر الیکم من الله و البشیر قد جئکم بالذیاء و الاخره فاسلموا و اسلموا و طبعوا تهتدوا
 کما فیست اینچه شارح اثبات اسلام جناب ابیطالب رضی الله عنه عرته نشانده شکر الله سعیه معین الله که از
 بسیار بگذر توان گفت که منی از بشار و بکمان فقیر که مساوق لغتس الامر است ثبوت اسلام جناب ممدوح از رو
 روایت و درایت از اجلا می بدیهیات است و تشریح ذیل علماء سنیه اثبات کفر جناب ممدوح بجز مختصر
 کسیکه بغتس بارشاد و غیر صادق صلوات الله علیه و آله علامت نفاق مهتک صبی دیگر ندارد که دل این
 محاسبان فنیست و عرضی ذمی المفاخر و المناقب علی بن ابیطالب علیه السلام را بر بنی تابد و غیر تخمین

آن بود که این مدعا را در محبت دلائل و قرائن عباد این قوم با جناب من حیة عنوان محبت المؤمن ذکر کند مگر چون شایع محقق انزال مد علیه تأسیب رحمته با آنکه مقام تطفلی بود اثبات این مرلم کما یبغی نموده بجهت ذکر این مقدمه را فیما یجی نیز تحصیل حاصل می نسید فقد قضی الشارح الخیر الوطرحنا الا ان یجی ذکره تطفلا لکن ینز مقام محبتی قاطع برین مرلم ذکر میکنم که جمله دلائل مذکور کرده شارح جهام را در یک پله و این برهان حسنین را در یک پله باید بنجد و هو نیز صاحب جامع الاصول در او اثر کتاب مزبور گفته اهل البیت ینعمون ان اباطال مات مسلما پس بخدمت کثیر الاقادات حضرت سینه عرضه میدرد که آیا قضیه کلیمه سلمه اهل البیت ابصر باقی البیت در غیر مقام مسلم نیست و البته امیر المؤمنین علیه السلام از اهل بیت خارج نیستند پس البته معتقد اسلام پدر خود بود اند و کفی بیک علی ذلک شهیدا و لعن من تنزلنا پس لاحواله از اهل بیت حضرت حسنین و اولاد کرام شان علیهم السلام مراد نشند و اینحضرات که اعتقاد اسلام جد خود داشته بدون اینکه عن اب عن جد دریا نشند اعتقاد اسلام جناب شان داشته پس آنها چه کسانی اند که در ازای این حضرات قول آنها در باب کفر جناب عم پیغمبر لائق صفا باشد مگر اینکه بگویند که حضرات اهل بیت برای تبریه جد خود از کفر و حرص اثبات فضیلت خود منظر خلاف واقع نشند فلما محیص لهم بغیر ذلک اعاذنا الله وایاهم من مثل ذلک فانه من المبالک و لم یست که روایت موت حضرت ابیطالب بر کفر از امیر المؤمنین علیه السلام با قول الکنذوب علیه السلام اند عیبات حکم الضال روایت کنند و بل هذا لا ینقض صریح و تهافت فصیح و صریح است که غرض از این افزا و اختلاق در امی تطیب خواطر جابر بن امیه و بنی الزرقا که چنین احادیث در عهد سلطنت آنها موضوع شده نیست که مردم بغلط افتند که هرگاه خود امیر المؤمنین علیه السلام حق پدر خود چنین گفته باشند باز در موت شان علی الکفر چه جای ارتیاب مگر بکلم الحق یعلو ولا یعلی از زبان خود آنها قطع سان آنها شده و کاشخس نکبد اسما در بخش گشته که حدیث کذب علی علیه السلام مخلوق است و چون صاحب تقصی و تشریح معنی صبا مقصدی اندک تفصیلی در ین باب کرده و از نحو امی کلاشن با وجود سنن امر حق ظهور میکند و مناسب نمود که چهار عقیده هم ذکر کرده شود و بی بده ارباب ملت را اختلاف است درینکه ابوطالب سلمان رفت بانی بیا سموع از صحابه روایت ثقات و آن مذمب سنت و جماعت است آنتست که بر دین عبد المطلب رفت و درین باب اخبار متواتر است و سموع در صحاح احادیث چنانست که امیر المؤمنین علی رضی الله عن رسول یاصلی الله علیه وسلم گفت هیچ نفعی رسانیدی عم خود را رسول علیه الصلوة والسلام فرمود و بعد بنظر من النار فاخرجه الی فضیح یعنی در میان آتش بود بکناره آورده ام و از طریق احاد مرویست که او را غسل کردند و نماز گزار دند و دیگر آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام رسول علیه الصلوة والسلام را گفت ان حکم الضال قد توفی یعنی عم کراه تو وفات یافت رسول فرمود واره فی التراب ولا تغسل ولا تغسل علیا ماد فی شیخ الاسلام حاکم صحتی در بیان قول ابی میفرماید آنکه لا تهدی من اجبت مسطور است که آیا

اهل بیت اتفاق دارند که ابوطالب سلمان در گذشت و خلافت اهل بیت در اسلام خلافتی معتبرست و چگونه
 نباشد که از امام ابوحنیفه پرسیدند که فضل بهر عالم که تو مشاهده کرده کیست گفت جعفر بن محمد صادق خلیف
 این چنین مردم چگونه معتبر باشد و در کتاب دلائل النبوة آمده است که در حالت نزاع ابوطالب عباس
 رضی الله عنه حاضر بود چون رسول فرمود که ای عم من لالا الا الله گوئی تا در حضرت آهی ترا شتافتی تم
 کردن و بان او بگفت آمد عباس گفت گوشه ششیم ششم شنیدم که کلمه شهادت گفت اما چندان قوت
 ندشست که همه اهل مجلس را بشنوا ندمن رسول را خبر دادم و اهل بیت از احادیثی که اهل سنت روایت میکنند
 جواب میگویند و تاویل میکنند و میگویند که معنی ضال در قول علی که گفت ان عمک انضال محبت یا شتر
 در محبت تو چنانکه در قصه یعقوب اکت لقی ضالک القدیم آمده است و بعضی ضال میخوانند بختیغ که آن
 روح شجره ایست که خلیف شد که از او اتحاد خال کنند و اینهمه در لغت است و این ضعیف میگوید که مراد
 امیر المؤمنین می باید که محبت باشد و ذکر این صفت از برای تخریص نبی بر شفق و حرمت بود و اگر مراد کراه و
 کافر گفتن بودی از روی تادب بر رسول اضافه نکردی بلکه پدر کراه من گفتی اما جوانی که از رسول نقل کند
 اگر صحیح باشد مؤید قول اهل سنت است و از جمله آنچه به سلام ابوطالب استدلال می کنند آنست که چون رسول
 در مدینه مستقر کرد و آب بسیار آمد حضرت رسالت پناه از روی افتخار گفت بدر و ابیطالب من نیشنا
 تو که و بعضی استسقاء انعام بوجه یعنی خیر مقبول برای ابوطالب باو کیست که این شعر که او در حق ما گفته است
 بخواند و اما آنکه میگویند که غسل کرده شد و بروی نماز نکردند جواب میگویند احکام صلوة بر میت بعد از سحر
 مقرر شد تا اختلاف بسیار در تکبیر نیز واقع شد که بر شهید چند تکبیر گفت و بر غیر شهید چند تکبیر و روایت تکبیرات
 که منقولست بر موتای اهل مدینه است انتهی قدر برقی نزه العبارة و فیما یتفاد منها و لا یتعسف و مقال
 و این نقل راومی ضحاک الجموعین من هذا الکلام عجیب غرابت زست چنانچه شارح محقق اشاره اجمالی بر کاک
 و سخاقتش فرموده و بقول العبد الذلیل که شدت نصیب این شخص و عداوتش با اهل بیت اطهار علیهم السلام
 مفضی بان شده که از اساتاد اب در حضرت سرور اصفا سید الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم اصلا مبالا
 ندارد شرح این ابهام آنکه این ناصب ضحاک جموعین بر صحت قول خود که سلام حلی بن ابی طالب علیه
 اسلام بجهت صخر من معتبر نبود استدلال نموده و پیر ظاهراست که یکچس با من غیر واقع بر قول خود دلیل نمی آرد
 و علی بن ابی کس از حان بوقوع ضحاک جموعین بر امر باطاعت صغیر داشته است و امر باطاعت آن صغیر نبود
 مگر رسول رب قدیر و ضحاک آنها بر امر مصطفوی بود لا غیر و ضحاک آنها نزد ناصب بجا بود که ضحاک
 آنها بر صحت مرسوم خود دلیل آورده مجزاه الله علی ما آورده و کذا کس بق اسلام مرتضوی بر کافه است
 مصطفوی از متواتر است و هر چند علمای سینه برای اثبات سبق اسلام حقیقه دست و پا زده اند مگر بجای
 شریع پادان شاء الله استعان درینو جزیه هم بموقع خود صورت تبیین می پذیرد قال السادس عشر ان دس

النبي صلى الله عليه وسلم حتى يولفت ويستجلب جميع من دعاه الى الايمان وقوله في الرواية ايكم يوازرني
 قائل وصبي وخليفتي فيكم اذا اجيب من واحد يوجب منافرة الباقيين فاستحالت السابع عشران ترخيص ^{الذي}
 يجتنب ان يكون ثواب يعم جميع من يؤمن به كالجنة في الآخرة والتمكين في الدنيا مثلاً وقوله ايكم يوازرني فيكون
 اخي ووصي وخليفتي لا يخص ثوابه الا بواحد فابقي فائدة للباقيين وهل يوجب في كل الاحدم الرخصة في
 الايمان والالتقاء الا من عشره وقد ذكر في الرواية احد ما مطوفاً على الاخر والعطف يوجب المغايرة
 والترادف على خلاف الاصل وهو محتجج التاسع عشران الموازنة المرتب عليها الوصية والاستحالة كانت
 ثابتة لعل قبل الحجية المذكورة لتقدم ايمانها عليها وفاقاً فامتنع طلب النبي صلى الله عليه وسلم لها من غيره بعد
 ذلك وبيان حالان متناقضان اقول الجواب عن السادس عشر هو ما اجيبنا به في الثاني عشر من انه لا يبعد
 ان يكون الباري تعالى عرفه انهم لا يؤمنون ولا يجوزون الى شئ من ذلك وانما قال لهم ذلك لتوكيد الحجية
 عليهم كما فعل سبحانه كثير من الكفار من تسليغ والاذار مع علمه انهم لا يؤمنون والعجب من الناصب ومجاهبه
 وقولهم هذا مع انهم يقولون انه تعالى يفعل بالافرض ثم يسيئون مذمبهم ويطلبون غرضه تعالى منا وايضا فان هذا
 خلط فاحش من الناصب وهو قوله يوجب المناقرة فان الالتقاء يصح في المناقرة بسبب قوله تعالى
 فلا وربك لا يؤمنون حتى يحسبوا انهم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت والمناقرة سبب
 المخرج وعدم تسليم فاين الالتقاء حينئذ لو لا صنعت البصيرة بل عما وا الجواب عن السابع عشر وهو قوله لا يخفى
 ثوابه الا بواحد وما يبقى فائدة الباقيين هو ان نقول فامتنع ثواب الايمان اذا الثواب يخصص في الوصية و
 الاستحالات كما هو معلوم من قوله صلى الله عليه وسلم ادعواكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين الميزان
 تمكون بها العرب والعم ويتقاكم بها الامم ويدخلون بها الجنة وتخرجون بها من النار شهادة ان لا اله الا الله
 واتى رسول الله صلى الله عليه وآله في الرواية الاخرى هو اني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد امرني الله ان ادعواكم اليه
 والجواب عن الثامن عشر وهو قوله الوصية والاستحالات واحدهما عين الاخران الوصية اعم من الاستحالات
 من وجه كالميزان والاصح في هذه المغايرة والعطف قد يكون تفسيراً ولا ينافي في الترادف كلام ابي سعيد كقوله
 تعالى او لئلا عليكم صلوات من ربهم ورحمة وكقوله راقه ورحمة والجواب عن التاسع عشر وهو قوله الموازنة
 المرتب عليها الوصية والاستحالات كانت شابه على هو انه لا يكفي في ثبوت الموازنة تقدم الايمان في نفس
 الامر بدون التخصيص عليها وقد حصل التخصيص من النبي صلى الله عليه وآله وسلم بقوله انت يعني علياً وقد حصل ايضا
 ما يترتب على الموازنة من الوصية والاستحالات الموعودين بالتخصيص عليهما في يوم القيمة وخيره فلانما قض
 اذ من شرط التناقض اتحاد الموضوع وهو غير متحد بهما اذا الايمان ليس هو الوصية والاستحالات الا كما
 كل من خلقته وهو باطل بالضرورة يقول المتناق الى ربنا الجليل عبده الذي لا يذل شارب رحمة الله كما جواب اخر من
 شانهم راجع الى جواب اخر من دوازدهم محول فرموده در حقيقت بين الاخرين فرق مني بس كتر احدهما

اکی الی الاخریکه صرف تغییر عبارتست فلا محاله الجواب الجواب و این کس درین اعتراضات بست و
 دوگانه غیره چنین کرده است که صرف به تغییر سیر در نقطه معنی اعتراضی براسه قرار داده بغرضی که سابق
 ازین بیان ایما رفته و اما قال شارح رحمه الله و ما قلت فی سبعا و تصدیقه المقال بلقظ سید فلیکن علی
 ذکر من الناظرین و فی ما اجاب به شارح المحقق من السابغ عشر غناء من الکلام فیه و اعتراض ثامن عشر
 مستوجب آنست که اولیای امورا از نهایت استیجاب چشم نمکنند و سر یابین انگشته استعمال الفاظ مترادف
 در محاوره عرب و جمیع کلمات تمام عالم شائع و ذائع و اگر بوقع مناسب باشد و حاصل بلاغت و چنین اعتراض
 دلیل صریح عجز زبونی میباشد علاوه موالیان و می مصطفی علی مرتضی صلوات الله علیه و علیه را مژده باد که
 انیکس پیر انداخت یعنی بنده در صد آن بوده ام که چون اطلاق وصی بر امیر المؤمنین علیه السلام متواتر است
 گمراه سنت و وصیت را عام شامل استخلاف و غیره میگیرند و معنی دیگر و رای استخلاف بجهت آری پس بعد نقل
 اسناد مطلق وصیت ابطال دیگر افراد محتمل و وصیت کرده اید تا با سخن فیه این عام در فرد خاص یعنی
 استخلاف یافته شود لا غیر مگر این شخص با اعتراف ترادف و وصیت و استخلاف با تحشیم مؤنت را از سر
 برداشت پس مقول است بقامیکه ذکر وصیت درین و حیزه می آید یاد کرد نیست و شارح تلخیص پنجویز
 اعتراض تاسع عشر فرموده بزعم احرار الناس رگبرای طریق ماضیات با ما تن کر دیده و شخص منوی ضمیر نصب
 تخمیر شدن نگردیده و الا هرگز محصل کلامش منکشف نیست اگر مرادش نیست که از جهت قدم و سبق اسلام
 و از عشیرت اقربین بودن امیر المؤمنین علیه السلام خلافت حضرت شان محقق بود باز طلب قبول خلافت
 از دیگران متافی با تحقق و حسب هر از کلام شارح را لیه جز این استفاد نیست و شارح رحمه الله هم ابتداء علی
 گفته آنچه گفته یا نعم الوفاق و الحمد لله علی ما اجری علی لسان مثل ذلک لناصر الحق الصراح گویان میگویم
 که آری خلافت امیر المؤمنین در علم الهی و بوحی ربانی در و مای زمین نبوی محقق بود و استعدا از دیگران
 فقط اتما للحق و دفعا للتهمة که یکا لکان تکلیف یکا لکان حضرت مصطفوی را بجهت مرتضوی متهم میشدند
 و یکی سنده ایضاً فی بده العجالة و اشعار حاضرین ازینکه این منصب ترگ و هویت عظمی ختصاص من بجا
 ولایت آب وارد حسب ان ایزدی این محبت منقد و آنچه ارشاد فرمودند فرمودند کما اشیر الیه ایضاً
 سابقاً و علی ذل خلافت خلیفه مطلق از بد و امر و ابتدای اسلام محقق و ثابت و خلافت فلان سپهان طبل
 و اگر محمول کلام ما تن چیزی دیگر است تا کسی از اولیایش مقصد می یابش گردد که در ان نظر کرده شود
 قال العشرون انکان غرض النبی صلی الله علیه و سلم ثبوت الوصیة و الاستخلاف لغیر علی من الجاهل
 المناطین استحالی ان کیون له و انکان غرضه ثبوت علی فهو تحصیل الحاصل لتقدم ایمانه علی ذلک و مثله
 لا یصح عن حکیم الحدادی و العشرون ان بعض هؤلاء المجوعین المناطین من نبی عبد المطلب من سلم کما عباد
 و غیره بالغ ابابکر و تابعه و انقاد لمنصوبه عمر و ذلک ما یو که کذب بده الروایة الثانی و العشرون ان نقول

فابتدروا فحدثوا اولادهم اقالوا فاجابوا بقض توبه ويقولون رقت وقولوا في رجل له عشر خصال اى آخره وفيه قال
 لبني عبدكيم يواليني في الدنيا والآخرة قال صلى جالس معهم فقال على انهوا اليك في الدنيا والآخرة الحديث وسندك
 فيما بعد انشاء الله تعالى فقد بان لك كذبك انه لم يوجد الا عن نقله قوله هي من قبيل شهادة المرء لنفسه فلا يقبل قول
 كيف قبل لنا صفة شهادة عائشة لا يهاجر والابا بكر طيب صل بالناس وبنو عليها ائمة كقولهم رضيك رسول الله صلى
 عليه وآله وسلم لدينا فلا ترضاك لدينا ما وكقولها اوصى لى اباك واما كقوله فاني اخاف ان تخمى بمن انى آخره وقد اخرج
 البخارى حديث جابر وفيه وعدنى رسول الله كذا وكذا فاجابوا من مال المسلمين وقد اخرج جميع المسلمين عن كثير من
 الصحابة روايات في حق انفسهم وعملوا بها وقد قالت عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين قال لها الماسوزان
 الناس يزعمون ان رسول الله اوصى الى على فقالته متى اوصى وقد فاضحت روجه حين صدرى وتحرى كما اخرج البخارى
 ايضا فقبل قولها وبلا كان قول بنى بكر في معرض الخصام مع على وفاطمة في الميراث ومنه قدك من قبيل شهادة المرء
 لنفسه لانه قال لا لتواب الامام ولبن الاغاية انجور والتعد وعظم من تبا انها لما وصلت النوبة لغيرها ان تطهروا
 ابن طير رسول الله لما زوجه ابنته ام ابان وتوارثها الم وانيت حتى وصلت النوبة لابن عبد العسر في نزعها
 من ايديهم ومن يده لانهم اتموا ما خصها ورذالها ما كانت بكذا ذكره صاحب جامع الاصول عن الترمذي
 وغيره في تفسيره لثقة في اخر المجلد الاول فليتنظر فيه غير انه لم يذكر انهم قسموها وكيف يكون من قبيل الشهادة
 والشهادة لا يقبل الا من عدلين والرواية كفى فيها العدل لو احدا جاعا فضلا عن المصوم سواء كانت
 لنفسه او لغيره ولم يفرق احد من المسلمين بين ليل ما اخرجوه في كتبهم ولو لم يكن من الادلة على عصمة الا
 ما نقله الختم لكفانا وليس كما ذكره صاحب جامع الاصول عن الترمذي عن على من قول النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم اللهم ادرا الحق معه حيث ما دار وكذا قوله صلى الله عليه وآله
 وسلم على مع الحق والحق مع على وكما اخرج الفراء في مصابيح من قول ابنه صلى
 عليه وآله وسلم عبيد وفاطمة وحسن والحسين انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالتم
 وسيل العصمة في الاول انه دعا على القطع وفي الشان في اخبار على الاطلاق
 وكذا الثالث ولا يصح ذلك لغير المصوم وكذلك آية التطهير وكذلك قوله صلى الله
 عليه وآله وسلم انى خلقت فيكم الثقلين ما ان تسكتم بهما لن تضلوا ولا تنسى انهم من
 ذلك على عصمة عليه السلام ولا تنحى على العاقل ما يلزم هذا الجاهل من اعترافه
 يكون احب اليه عليه السلام ونحن لو تنزلنا عن صحت هذه الرواية وسلمنا
 بطلا لما صحت اذ كانت اجازات احاديث سلمها الختم في بعضها
 كفاية ولو تركت ابيان ولم نجب عن لتوهم بعض الجصدة حقيقت ذلك قولنا
 ان الآية آمرة بالانذار لخاص اللى قوله الاستخفاف والوصية لى فيهم

اسے آخرہ الجواب اذا اعترفت انہ امیر بنی عبد المطلب وحبیبان کیوں امیر
غیر ہم عدم العتائل بالشرق و لکنہم شرف من غیر ہم والابحاج علی عدم
تجواز اجتماع اما بین خصوصاً علی قول عمر لانصار سینان نے غملاً یجمعان
و اعجب من ہذا ان الناصب یتدل علی تخبیص الخبر بالمشیرة بقول المجموعین
امرک ان تسمع لایک و قطع و لا دلالت فی ہذا القول الاعلی الامارة لا غیر و لا
یلزم من تخبیص الا تذاہ تخبیص الاستحلاف کما تفسر فی مظانہ من ان ورود الخطاب
علی سبب لایحتمل الخوض من کقولہ تعالیٰ و الذین یطیبون انفسہم لایہ
فاختنازلت فی حبس طہار من امرأۃ الا ان یقوم علی ذکک دلیل و لا دلیل
ہیئنا الاعلیٰ محصل الناصب اللعین اذل الخلیقۃ بل لاشی فی الحقیقۃ منطبع منغ
گزارش میسازو کہ شارح محقق جواب اعتراض عشرتوں برداب مناظرہ
دادہ و فقیر جوایش بتقریر سے میدہم کہ نزد ارباب بصفت ایراد مزبور صلوح
ورود بران ندارد یعنی میگویم کہ ارادہ رسول ہاشمی بطی بفرمان لم یزل و حیث
و استخلاف علی بن ابیطالب علیہ السلام بودہ است و ہمدھا از ذکر اعتراض
عشرت اقرین بر اسے لمجور وجود و ہتباد نشان بر کسب و تقریب نصب ابن عم خود
بر خلافت بعد پس انہ علی اسد علیہ وآلہ وسلم کان خیر العبد من اجابہ احد متہم
و ذیل ہذا التفسیر متعال من ان یصل الی غبار الاعضال و جواب الزام تحصیل المصل
اتال اشارج العتائل و ایضاً ظہیر تذکرہ ما قالہ العبد الخیر آقا نے جواب ما قال
نے الاعتراض التاسع و العشرين الا عور الایم الحباہل فان فیہ تبتظانہ
غنا و عن رد قول ذلک العتائل و جواب اعتراض حاد می عشرین کہ شارح
مدقق دادہ کاسے و واسے است و علی اسد احبرہ و فقیر بر جمود زہن احو تجب
دار و کہ چسرا دور تر رفتہ سعیت خود امیر المؤمنین علیہ السلام را حسب معتقدات احرار
خود چننا کہ انحصار علی الاطلاق دلیل می آرند بخصوص مناسقات با مضمون این
حدیث دلیل نیارودہ کہ این اعتراض قوت داشت و اگر منظورش باشد کہ
آن در کتب مسطور و شیعہ جوایش بہ قیہ و تسلط میدہند تا آن جواب اینجا ہم
متمشے بالجملہ کل ذلک محباب فی موضوع و بندہ بیاد اولیایے ماتن میدہم
کہ جناب عباس زا ارشاد پیسیر عند صلوات اسد علیہ الخ مضمون این
حدیث یاد بود تا با وجود کبر سن و قرب قرابت علی زعم السید بہ برادر زاوہ

خود التماس بیعت کرده و الا با وجود چنین ترجیحات خود چنان این استه عامیگز
 مگر چون این امر اتفاق نیفتاد بناچار نیکی ماسحات با قوم کردند و شارح مبحر
 که قول بعضی نعتی است که در همه فقیر تیز به بعضی از منته خالیه در دفع استدلالت
 اهل سنت به استبعاد و عدم کمیکر که رس المسال و لائل آنهاست فصلی بنج
 تحسیر کشیده بود چون درین آوان عبارت مزبور بنظر آمده گویند کلام مستهجم تفصیل
 همین همسال بوده است و چون تفسیرش به بحث مزبور که عمده مباحث است و جواب
 وارد انشاء استهجمان به قوشش ناظر آسان کلام امامهم الرازیه متعلق با این
 معتام که بس غرابت زاست ذکر میکند و آنچه شارح علیه السلام در جباته
 الجنان بجواب افعال الشائنه و العشرین افاده فرموده الحق که دعوی اعور صر
 لغت حدیث مزبور از جناب مرتضوی علیه السلام بر تصور نظرش درین است
 استین که کتب احادیث را ندیده فقط بر مانع تفسیر الموسوم به عالم التسنزیل چشم
 و وقت و در انهم خیانت را کار کرده و یادیده و دانسته کار تبعا شده و الا
 صحت مدور این حدیث از پیشگاه بدایت خیر المرسل و هادئ السبل صلوات الله
 علیه و آله زیاده ازین چه دلیل خواهد بود که اکثر علماء اعلام سینه از متقدمین و
 و متاخرین کتب خود را با تدریس زینت و شدت بخشیده اند کذا ذکر اشارح
 المقتمم و ذکر العبد الذلیل المستهجم فی مفتوح الکلام و آنچه شارح مدقق در
 جواب این اعتراض ذکر آنفاست فرموده لایکن لاحد المزید علیہ مگر کشف عوار
 این ناصب بمقاله اش و لایمتنع جو از ان یطلب الخلاقه لفت علی من استحقاقه
 لها اجتهاد و آبا یطلب و کان المستحق غیره اذ هو لیس بمصوم ضروری
 و آن اینکه آنچه منویه خاطر نصب زحماشش بوده است آن را به نظر
 اجتهاد و ابر تا طبرین ملتبس ساخت و حال آنکه صریح نسبت افتد
 بر حنا تم النبیین سوسه امام المتقین نموده است زیرا که اگر از عا سے
 استحقاق خلافت بظن و رایه بشد در ان گنجایش اجتهاد مو خطا و اجتهاد
 حسب مزحوم این قوم ممکن است اینجبا کلام در استحقاق خلافت از رو
 این حدیث است که ناصب بر تقدیر تسلیم صحت نسبت لغت این حدیث

سوسے جناب امامت انتساب گفتہ انجہ گفتہ پس اگر جناب ولایت مآب
 در نقل حدیث از زبان وسے ترجمان نبوسے صادق اند خلافت
 انتساب دون غیره متحقق والا غیر ازین احتمالے نیست کہ سلطان
 الاقتیاد امام الاصفیاء معاذ اللہ بطبع احد خلافت افترا بر حضرت
 رسالت نمودند و سلمنا کہ سنیان جناب عصمت آب را معصوم نمیدانند
 لیکن ہم چنان بیچ کس را از اصحاب قاصے و دانے بحکم قضیب کلم
 عدول مغتربے سے پنہ دارند چه با نیکه ذمے السوابق والمفاد
 والمنقب علی بن ابطال علیہ السلام را مرتکب جنسین کبر
 کہ جنسش فلیتبیؤ مقصدہ من التار شد انکارند مجتہدہ علی ذلک شرح
حاشیہ الکلام از قول باتن در ابتدا سے این بحث و ہوا الجواب
 عن ذلک من وجوہ الاول ان لیتال ہذہ کمذوبۃ من حیث چنان مستفاد
 میشود کہ در بابتے اجوبہ امرے ہند مواسے تکذیب روایت میگوید
 حال آنکہ تا جواب حاد سے و عشرین جسد ہفتواش مبتنی بر تکذیب
 روایت ہست باقیماند جواب الثانی و ابعشرین در انحصار شق اول گو
 تکذیب روایت عن علی علیہ السلام نکرده مگر نسبت کذب سوسے آن
 جناب کردہ کما شرح آنفا و انحال ان تکذیب المر ویے من الثقات لیس من
 العلماء الاثبات آیائے بنے کہ حدیث منقول علی الصادق والمصدوق بر زبان
 عیے ترجمان من مثال اند تقاسے فی شان مقالہ ان ہوا لا وسے یوحے
 کہ شتمن کلمات تلک الغرائب علی ان شفا عتہن لترتبیہ بحق اصنام چقدر قطاعت
 وارو کہ استینبایا نسبت تقوہ بکلمات کفر سوسے شارح صلوات اللہ علیہ وآلہ است
 مہبتا بعض علماء کہ تکذیبش کردہ اندا من محبر شارح بخاری تہجین مکذبین بسبب وثوق
 روایت بعض طرق آنحدیث مکذوب نمود کما یجی مفصلاً فی ہذہ الوجیزۃ و این شخص جنین حدیث را کہ اکثر
 علمای سنیہ بدوین جرح و تضعیف نقل کردہ اند و مؤیدات کثیر دارد بخرق احتمالات و ہمیہ باطلہ تکذیب میازد
 و این اول دلیل ہست بر اینکہ حدیث مزبور نفس ہست در خلافت مطلقہ مضمومہ راقہ اول
 را سد جو باضمہ بالباء و ضمطہ ارباعہ تکذیب شتافہ و از زبان فقیر کہ بعض کلمات خلاف حنوا یکہ بر خود
 لازم کردہ ام سر برزده غالب کہ ارباب انصاف معذورم دارند چه بحق کسی کہ در حق
 من یدور الحق مع حیث دارد انچنان کار با سادہا و بکرده ہر چه گفتہ شود سزاوارتر از ان کہ انجہ گفتہ شد

بمحت آیه و اندر عن غیر کلمات

بسم الله الرحمن الرحيم

من الحج القاطنة لخصوص السالم على خلافة علي بن ابي طالب عليه السلام من غير حصول الآية الواهية الهداية
 في اولها كراية وقد سئلوا الذين يفتون في القتل وقتل الكافر وتعلم ذلك ممنون
 ودر حقه علمي اعلام استدلوا به بياني في بالانرازان ودر تصور كنه فرموده انه وفضلای بجانب قابل غير كنه
 از عهد نقص به بنامه انه كنه غير اتقا باثر علماء الملة المحقة وناظر لالی كلام امام الاشارة حرمي چند بگزارش من سازد
 و اگر اندك هم بر تو انصاف باساحت خاطر بار دهند از ظلمت تقلید عثمان بر آید پیش از آن كنه از حد واجب است كه
 عبادت مفرغین خاصه و عامه را به بیاض به و قال احللتها اسبوطی فی تفسیر الموسوم بالهدى المنثور اخرج الخليل في المنفق
 والمفرق عن ابن عباس تصديق علي بن ابي طالب قال النبي صلى الله عليه وسلم من اعطاك هذا الخاتم قال فاك
 الركن فانزل الله انما وليكم الله ورسوله الآية و اخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد وابن جرير و ابو الشيخ وابن مردويه عن ابي
 في قوله انما وليكم الله ورسوله قال نزلت في علي بن ابي طالب و اخرج الطبراني في الاوسط وابن مردويه عن عمار بن ياسر
 قال وقف علي سائل بهو كنه في صلوة فقطع فخرج خاتمه فاعطاه السائل فاتي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاعلم ذلك فنزلت على النبي صلى الله عليه وسلم هذه الآية انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة
 ويؤتون الزكاة وهم راكعون فقرأ يا رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي طالب ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخرج ابو الشيخ وابن مردويه عن علي بن ابي طالب قال نزلت هذه الآية على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته انما وليكم الله ورسوله الى آخر الآية فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل
 وجاء الناس يصلون بين ركن وساجد وقام صلى الله عليه وسلم فاعطاه الخاتم قال لا الا اذ اكره الركن يعني
 علي بن ابي طالب عطا في خاتمه و اخرج ابن ابي عمير و ابو الشيخ وابن عساكر عن سلمة بن كهيل تصديق علي بن ابي طالب
 فنزلت انما وليكم الله ورسوله الآية و اخرج ابن جرير عن مجاهد في قوله انما وليكم الله ورسوله الآية نزلت في علي بن
 ابي طالب تصديق بهو كنه و اخرج ابن جرير عن ابي بصير بن ابي حكيم بن ابي حكيم بن ابي حكيم بن ابي حكيم بن ابي حكيم بن ابي حكيم
 صالح عن ابن عباس قال اتى عبد الله بن سلام و ربه طامه من اهل الكتاب نبي الله صلى الله عليه وسلم عند الطير قالوا يا
 اعدان هو لنا قاصد لا نجد احد يهاجنا وناجنا الطامه من هذا السجد وان قومنا لما را وناقه صدقنا الله ورسوله وركنا وقيم لهم الهدى
 و فهموا ان لا يخاطبوا ولا يراهم الا في شق ذلك علينا فيما هم يشكون ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ نزلت هذه الآية
 على رسول الله صلى الله عليه وسلم انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون و تودى
 بالصلاة فمضى انظر و اخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المسجد والناس يصلون بين ركن وساجد وقام وقاعدوا اذا سكن
 يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عطاك احد شيئا قال نعم ذلك الرجل القائم قال علي بن ابي طالب قال
 وهو كنه قال ذلك علي بن ابي طالب فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك وهو يقول من يتول الله ورسوله والذين
 اوتوا فان حزب الله هم الغالبون و اخرج الطبراني وابن مردويه و ابو نعيم في المعرفة عن ابي صالح قال قال رسول الله

انما وليكم الله

قول علي التفسیر
الله المنثور

الزكاة عليه

الله صلى الله عليه وسلم وهو ما علم ويوحى اليه فلا يجزي في جانب البيت فكريت ان ثبت عليها فاقول النبي صلى الله
 عليه وسلم تحفتان يكون يومى عليه فاضطربت بين الحية وبين النبي صلى الله عليه وسلم لمن كان متبعا سوكان
 في دونه فمكثت ساعة مستيقظ النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول انما وليكم الله وسورة والذين استوال الذين
 الصلوة ويوتون الزكوة وهم راكعون الحمد الذي اتم على نعمته وهديتنا بفضل امتداد اياه واخرج ابن مروي عن ابن
 عباس قال كان علي بن ابي طالب قائما يصلي في سائل وهو راكع فاعطاه غائبا فنزلت هذه الآية انما وليكم الله وسورة
 والذين استوال قال في الذين استوال علي بن ابي طالب ولهم انتهى وفي مجمع البيان حديثا السيد ابو محمد صدي بن الزبير
 الحسيني القاضى قال حديثا الحكم ابو القاسم الحسكاني رحمه الله بسناده عن الامام عمن عن عباية عن ابي طالب سميت
 عباية بن عباس جلس على شيفر من عقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما قبل سهل تتعمم بامته مجمل ابن
 عباس لا يقول قال رسول الله لا قال الرجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال ابن عباس ساكت باسما
 كنت فكشفت العمامة عن وجهه فقال يا ابياس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا جند بن جندار البدي ابو ذر النخعي
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ياتي من الاخصم او رايت بهاتين والافيتا يقول صلى الله عليه وآله وسلم علي
 قائم البرة وقائل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله كما اني صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم من
 الايام صلوة الظهر فسال سائل في المسجد فلم يعط احد شيئا فرفع السائل يده الى السماء وقال اللهم شهدني سالت في
 مسي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم يعط احد شيئا وكان علي راكعا فادى بخصره لليمنى اليه وكان تخم فيها فاقبل
 السائل حتى اخذ الخاتم من خفه فذالك بعين النبي صلى الله عليه وآله وسلم فلما فرغ النبي من صلوة فرفع راسه الى السماء
 وقال اللهم اني في موسى ساك فقال رب اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي
 واجعل لي وزيراً من اهل بي ارون اني باشد به ازدي وواشرك في امري فانزلت عليه قرآنا مطلقا سنشدك
 باخيك ونجس لكما سلطانا فلا يصلون اليكما اللهم تا محمد عيك وصفيك اللهم فشرح لي صدري ويسر لي امري
 واجعل لي وزيراً من اهل عليا اشرد به نظري قال ابو ذر فواصدا استتم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكلمة حتى
 نزل عليه جبريل من عند الله تعالى فقال يا محمد اقرا قال ما اقرا قال اقرا انما وليكم الله وسورة والذين استوال الذين
 يقرون الصلوة الاية روى هذا الخبر ابو اسحاق الثعلبي في تفسيره بهذا الاسناد ابعينه جوزى ابو بكر الرازي في كتابه
 احكام القرآن على ما حكاه المصنف في هذا الطبري والرياني انما نزلت في علي حين تصدق بخاتمه وهو راكع وهو يقول مجاهد
 وادي وهو المروي عن ابي جعفر ابي عبد الله عليه السلام وجميع علي ارايل البيت عليه السلام وقال الكلبي نزلت
 في عبد الله بن سلام وصاحبها سلمة انقطعت اليهود والنصارى فمكثت الاية في رواية علي قال عبد الله بن سلام
 يا رسول الله انما رايت علياً تصدق بخاتمه وهو راكع فمكثت الاية وقد رواه لنا السيد ابو محمد عن ابي القاسم الحسكاني
 بالاسناد المتصل عن ابن عباس قال اقبل عبد الله بن سلام مع نفر من قومه من قدامنا بالنبي عليه الصلوة والسلام
 فقالوا يا رسول الله انما رايتك تصدق بخاتمه وهو راكع فمكثت الاية وقد رواه لنا السيد ابو محمد عن ابي القاسم الحسكاني

الحسكاني
بعضه
ابن جندار

الايه

وصعدت ان رخصتوا واوا على انفسهم ان لا يجالسونا ولا ياتوا كونا ولا يكلمونا فاشق ذلك علينا فقال لهم النبي صلى
 عليه وآله وسلم تاويلكم تسود اجسادكم انتم النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج الى المسجد والناس من قادمين فركب فصرخ
 فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من احطاك قال ذلك فقاموا واتي بيده الى علي عليه السلام فقال النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم على اي حال احطاك فقال اعطاني وهو راكع فكبى النبي عليه الصلاة والسلام ثم قروا من يقول الله ورسوله الله
 استوفان حرب استمع العالمون انتهى وقال في الاشارة في التفسير الكبير بذكرنا ^{الله} يا اهلنا وياكم الله ورسوله والذين
 هموا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ووجه النظم انه تعالى لما نهي في الايات المتقدمة عن سوا الايات
 امرني هذه الاية بما الاله من يجب سوا الاية فقال تعالى يا اهلنا وياكم الله ورسوله والذين امنوا من سوا الايات
 المذكورة وفي الاية يسأل الاول في قوله تعالى والذين امنوا قولان الاول ان المراد عامة المؤمنين فكذلك لان عبادة
 بين الصامت لما تبرأ من اليهود وقال انا بري الى الله من حلف قرظية والنصير والتولى الله ورسوله فنزلت هذه الاية على
 وفق قوله وروي ايضا ان عبد الله بن سلام قال يا رسول الله ان قومنا يهودنا واقسموا ان لا يجالسونا ولا يستطيع
 محالته اصحابك بعد لنازل فنزلت هذه الاية فقال ضيأ الله تعالى وبرسوله وبالؤمنين من ليا فعلى هذه الاية عاترني
 حق كل المؤمنين وكل من كان موثقا فوولي كل المؤمنين نظيره قوله تعالى والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء
 بعض على هذا فقوله الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة صفة لكل المؤمنين والمراد بذكر هذه الصفات تمييز المؤمنين
 عن المنافقين لانهم كانوا يعنون الايمان الا انهم كانوا يدين على الصلوة والزكوة قال الله تعالى في صفة صلواتهم
 لا ياتون الصلوة الا وهم سالى وقال تعالى يأتون الناس لا يذكرون الله الا قليلا وقال تعالى في صفة زكواتهم
 اشحى على الخير واما قوله تعالى وهم راكعون ففيه على هذا القول وجوه الاول قال ابو سلم المراد من الركوع معنى انهم
 يصلون فيركون وهم منقادون خاضعون بحسب اوامر الله تعالى ونواهييه والثاني ان يكون المراد من شانهم طهارة
 الصلوة وخص الركوع بالذكر شرفا لكان في قوله تعالى واركعوا مع الراكعين والثالث قال بعضهم ان الصحابة
 كانوا عند نزول هذه الاية مختلفين في هذه الصفات منهم من قدم الصلوة ومنهم من دفع المبال الى الفقير منهم من
 كان بعد في الصلوة وكان راكعا فلما كانوا مختلفين في هذه الصفات لاجرم ذكر الله تعالى جميع هذه الصفات القول
 بلثاني ان المراد من هذه الاية شخص معين وعلى هذا فقيه القول الاول روى عنه عن ابن عباس رضي الله عنهما ان هذه
 الاية نزلت في ابي بكر والثاني روى عنها عن ابن عباس رضي الله عنهما ان هذه الاية نزلت في علي بن ابي طالب وروى
 عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الاية قلت يا رسول الله اننا رايت عليا تصدق بخاتمه على محتج وهو راكع فمن
 تتلوا وروى عن ابي فداتة قال حدثتني النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم صلوة الظهر فسأل سائل في المسجد فاعطيه
 احد فرمض من اهل بيده الى السماء فقال اللهم شهدي في سالت جنتي في مسجدك رسول فاعطاني احد شيئا وعلني كان كعا
 فاحي للية بنصره اليسني وكان فيما خاتمه فاجل السائل حتى اخذ الى اتم فرأى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اللهم ان
 اتى نفسي ساك فقال يا بشر لي صدرى الى قوله واشر في امرى فانزلت قرآنا مطلقا بنشد عضدك يا نبيك

نزل على
سنة في
القرآن الكريم

وجميع كل سلطاننا اللهم اني ارجو ان يكون في هذا الخبر ما يرضي الله تعالى
 ويشهد بنظري قال ابو زر رضي الله عنه واندما تم رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الكلمة حتى تزل حيزي فتالي
 يا محمد اقر بما يوجبك من رسول الله الى اخرها فمعه مجموع ما يتعلق بهذه الروايات في هذه المسئلة من كتب الفقه
 حالت الشبهة الاية والاية على ان الامام هو رسول الله صلى الله عليه وسلم هو علي بن ابي طالب كرم الله وجهه وتقريره في
 هذه الاية والاية على ان الامام بهذه الاية امام متى كان الامام كذلك وجب ان يكون ذلك الامام هو علي بن ابي طالب
 كرم الله وجهه بيان المقام الاول ان الولي في اللغة قد جازى بين الناصر والتصريف كما في قوله صلى الله عليه وسلم يا ابا طالب
 اني اخذتك مني وانا اخذتك مني لفظ الولي جاء بندين المعنيين لم يعين الله تعالى المراد من
 بين المعنيين فوجب حملها فوجب دلالة الاية على ان المؤمن المذکورين في الاية متصرفون في الامارة الثانية
 ان نقل الولي في هذه الاية لا يجوز ان يكون بمعنى الناصر فوجب ان يكون بمعنى التصريف وانما قلنا لا يجوز ان يكون بمعنى
 الناصر لان الولاية المذكورة في هذه الاية غير عامة في كل المؤمنين بل هي ان الله تعالى ذكره بكلمة انما وكلت انما
 كقول تعالى انما الله له واحد والاية بمعنى النصرة عامة كقوله تعالى يا موسى اني قد جعلتك نبياً ورسولاً
 المقطع بان الولاية المذكورة في هذه الاية ليست في النصرة وانما لم تكن بمعنى النصرة كانت بمعنى التصريف لانه ليس
 للولي سمي سوى ندين خصا فتقدير الولاية انما للتصرف فكما هي المؤمنون هو الله ورسوله والمؤمنون الموصوفون
 بالصفات الخلقية ونها يقتضي ان المؤمن الموصوفين بالصفات المذكورة في هذه الاية متصرفون في جميع الامارة
 ولا حتى الامام الا الانسان الذي يكون متصرفا في جميع الامارة فثبت بما ذكرنا ان دلالة هذه الاية على ان الشخص
 المذكور ههنا يجب ان يكون امام الامارة اما بيان المقام الثاني وهو انه لما ثبت ما ذكرنا وجب ان يكون ذلك
 الانسان هو علي بن ابي طالب كرم الله وجهه وبما بينه من وجوه الاول ان كل من اثبت بهذه الاية امامه شخص
 قال ان ذلك الشخص هو علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقد ثبت بما ذكرنا دلالة هذه الاية على شخص فوجب ان
 يكون هذا الشخص هو علي ضرورة لولا قال بالفرق الثاني تطاهر الروايات على ان هذه الاية نزلت في علي بن
 ابي طالب لا يكون المصير الى قول من يقول انها نزلت في ابي بكر لانها لو نزلت في حقه لكانت على امامته و
 جمعت الامارة على ان هذه الاية لا تدل على امامته بل هذا القول الثالث ان قوله تعالى وهم راكعون لا يجوز
 جعله عطفاً على ما تقدم لان الصلوة قد تقدم ذكرها والصلوة مشتتة على الركوع فكانت اعادة ذكر الركوع
 تكراراً فوجب جعله حالاً اي يوقعون الزكوة حال كونهم راكعين وجمعوا على ان ايتاء الزكوة حال الركوع لم
 يكن الا في حق علي كرم الله وجهه فكانت الاية مخصوصة به وانه على امامته من الوجوه التي قررناها وهذا حاصل
 استدلال المقوم بهذه الاية على امامته على ما مضى الله عنه والاجواب بما حمل لفظ الولي على الناصر والتصريف معا فصر
 ما نزلنا ثبت في القول الفقهاء لا يجوز حمل اللفظ المشترك على مفهومه معاً اما الوجه الثاني فنقول ان
 يكون المراد من لفظ الولي في هذه الاية ههنا والمحب من فقهاء الدلائل على ان كل لفظ الولي على هذا المعنى

يا ايها الذين آمنوا

اولى من حمل على معنى التصرف ثم نجيب عما قالوه فتقول الذي يدل على ان حمل على التنازل ووجه الاول
ان الملائق بما قبل هذه الاية وما بعد ليس الاية المعنى اما ما قبل هذه الاية فلانه تعالى قال يا ايها الذين
امنوا لاتخذوا اليهود والنصارى اولياء ليس المراد الاتخاذ اليهود والنصارى ايته متصرفين في احوالكم وانما
لان بطلان هذا المعلوم بالضرورة بل المراد الاتخاذ اليهود والنصارى ايجابا والنصارى والاتخاذ الطواغيت المتعاصدين
ثم لما بالغ في النهي عن ذلك قال انما وليكم الله رسوله والمؤمنون الموصوفون والظاهر ان الولاية لما موبها
بمنها هي المنهي عنها فيما قبل ولما كانت الولاية المنهي عنها فيما قبل هي الولاية بمعنى النصرة كانت الولاية لما مور بها
هي الولاية بمعنى النصرة اذ بعد هذه الاية فتقوله تعالى يا ايها الذين امنوا لاتخذوا الذين اتخذوا وكفرتم واولياءكم
الذين اتوا الكتاب من قبلكم والكفار اولياءهم واتخذوا الذين كفروا اولياءهم من قبلكم واتخذوا الذين كفروا اولياءهم
الكفار اولياءهم ولا تشك ان الولاية المنهي عنها هي الولاية بمعنى النصرة فكذلك الولاية في قوله تعالى انما وليكم الله
رسوله يجب ان يكون هي معنى النصرة وكل من انصف وترك التعصب تامل في مقدم الاية وفي موخرها قطع بان
الولي في قوله تعالى انما وليكم الله ليس الا بمعنى الناصر والمحب لا يمكن ان يكون بمعنى الامام لان ذلك يكون القادر
لكلام اجيبى من كلامين مسوقين لغرض واحد وذلك يكون في غاية الركاكة واستقوط ويجب تزيه كلامه عن
الحجة الثانية فالوجه الثاني على التصرف والامامة لكان المؤمنين المذكورون في الاية موصوفين بالولاية حال
نزول الاية وعلى بن ابي طالب كرم الله وجهه كان نافذ التصرف حال حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم
والاية تقتضي كون هؤلاء المؤمنين موصوفين بالولاية في الحال حال الوجود والولاية على المحبة والنصرة كانت الولاية
حاصلة في الحال فثبت ان حمل الولاية على المحبة اولى من حملها على التصرف الذي لو كان يخلو
ان الله تعالى منع المؤمنين اتخاذا اليهود والنصارى اولياء ثم اعمم الالة هؤلاء المؤمنين
فلا بد ان يكون هو الالة هؤلاء المؤمنين حاصلة في الحال حتى يكون النفي والاشبات متواردين على شئ واحد ولما كانت
الولاية بمعنى التصرف غير حاصلة في الحال امتنع حمل الاية عليها كحجة الثانية ان الله تعالى ذكر المؤمنين الموصوفين في هذه الاية
بصيغة الجمع في سبعة مواضع وهي قوله تعالى والذين امنوا الذين يعقون الصلوة ويؤتون الزكاة هم الكون
وان جاز حمل الفاظ الجمع على الواحد على سبيل التعظيم لكنه مجاز لا حقيقة لاصل حمل الكلام على الحقيقة كحجة البراهنة
قد بينا بالبرهان المتين ان الاية المتقدمة هي قوله تعالى يا ايها الذين امنوا من يريد منكم عن دينه الى آخر الايتين
بقوى الدلائل على صحة امامته ابي بكر فلو دلت هذه الاية على صحة امامته صلى الله عليه وسلم لزم
التناقض بين الايتين وذلك باطل فوجب القطع بان هذه الاية لا دلالة فيها على ان عليا هو الامام بعد رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولقد علمت حجة النبي صلى الله عليه وسلم على اكرم الله وجهه كان يعرف بتفسير القرآن من هؤلاء الرواة
فلكانت هذه الاية دالة على امامته التي هي في محل من المحال ليس للقوم ان يقولوا انها ترك للتقية فانهم يقولون
عنه انهم يسمون مشوري بنجر فغيره غير النزيه ويسمع فقلنا واما قوله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين آمنوا

الحجج

وذلك يوجب القطع بتسوية قول به لاء الروايفض الحجج السادسة هي انما واد على امامته على كرم الله وجهه لكنتم
يوافقوننا على اننا عند نزولها ما ولت على حصول الامامة في الحال لان عليا ما كان نافذة التصرف في الامامة
حال حيوة النبي صلى الله عليه وسلم فلم يبق الا ان نحل الالية على انما يدل على ان عليا سيصير اماما بعد ذلك و
متى قالوا ذلك فنحن نقول بوجوبه بحكمه على امامته بعد ابي بكر وعمر وعثمان اذ ليس في الالية ما يدل على تعيين الوقت فان قالوا
الامامة في هذه الالية على قولين منهم من قال انها لا تدل على امامته على وشهم من قال انها تدل على امامته كل من
قال بذلك قال انها تدل على امامته بعد الرسول من غير فصل بالقول بدلالة الالية على امامته على بن ابي طالب كسهم
وجهه لا على نداء الوجبة قول ثالث وهو باطل لاننا نجيب عنه فنقول من الذي اخبركم بانه ما كان احد في الالية قال
به القبول فانه من المحتمل بل من الظاهر انه متى استدلل مستدل بهذه الالية على امامته على فلان اسأل بوير وعلى
ذلك الاستدلال بهذا السؤال فكان ذكر هذا الاحتمال في هذا السؤال مقرونا بذكر هذا الاستدلال بالحجة السابعة ان قوله
صلى انما وليكم الله رسول لا شك انه خطاب مع الامامة وهم كانوا اقطاعين بان التصرف فيهم هو الله ورسوله وانما
ذكر الله سبحانه هذا الكلام تنظيميا لقلوب المؤمنين تعريفيا لهم بانه لا حاجة لهم الى اتخاذ الاجاب انصارين الكفار
وذلك لان من كان الله ورسوله ناصر او معين له فاجب حاجته به الى طلب النصرة والمجبة من اليهود والنصارى
واذا كان كذلك كان المراد بقوله انما وليكم الله رسول هو الولاية بمعنى النصرة والمجبة ولا شك ان لفظ الولى يذكور
مرة واحدة قلما اريد به معنا معنى النصرة والمجبة استغن براد به معنى التصرف لما ثبت انه لا يجوز استعمال اللفظ المشكك في
معنيين معا الحجة الثامنة ان تعالي مرع المؤمنين في الالية المتقدمة بقوله يحبهم ويحبونهم اذلة على المؤمنين اذلة
على الكافرين فاذا حملنا قوله تعالي انما وليكم الله رسول على معنى المجبة والنصرة كان قوله انما وليكم الله رسول مفيد
فائدة قوله تعالي اذلة على المؤمنين واذلة على الكافرين وقوله تعالي يجاهدون في سبيل الله فيفينا فائدة قوله تعالي
يقسمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون فكانت هذه الالية مطابقة لما قبلها موكرة لمعنا باو كان ذلك او
فثبت بهذه الوجوه الولاية المذكورة في هذه الالية تجب ان تكون بمعنى النصرة لا بمعنى التصرف اما الوجه الذي عرج لواء
عليه وهو ان الولاية المذكورة في الالية غير عامته والولاية بمعنى النصرة عامته فجوابة من جهين الاول ان السلم ان لولايته
المذكورة في الالية غير عامته وان كلمة انما للمحصر والليل عليه قوله تعالي انما مثل الحقيقة الدنيا كما انزلناه من
السماء ولا شك ان الحقيقة الدنيا لها امثال اخرى سوى هذا المثل وقال تعالي انما الحقيقة الدنيا لعب لهو ولا
ان اللعب للهو قد يحصل في غير ما الثاني ان السلم ان الولاية بمعنى النصرة عامته في كل المؤمنين بانه انما
قسم المؤمنين قسمين احدهما الذين جعلهم مولى عليهم هم المخاطبون بقوله انما وليكم الله رسول والثاني الاولياء وهم
المؤمنون الذين يقسمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون واذا قسمنا الولاية بهيئة بالضرورة بالنصرة
وكان المعنى لانه تعالي جعل القسمين انصارا للقسم الثاني من المؤمنين فنصوا القسم الثاني في غير حاصلة لجميع
المؤمنين لو كان كذلك لزم في القسم الذي هو المنصوصون ان يكونوا انصارين لا قسمهم وذلك محال فثبت

أية الصلاة

ان نصرة احد سمي الامة غير ثابته لكل الامة بل مخصوصة بانقسم الثاني من الامة فلم يلزم من كون الولاية كونه
 في هذه الامة خاصة ان يكون بمعنى النصرة وهذا جواب حسن وديق لا بد من التامل فيه واما استدلالهم بان هذه الامة
 نزلت في حق علي فهو ممنوع فقد بينا ان الاكثر من المفسرين زعموا انه في حق كل الامة والمراد ان الله تعالى
 امر المسلم بان لا يتخذ الحبيب والتامر للامس عليهم من يقول انها نزلت في حق ابي بكر واما استدلالهم بان الامة مختصة بين الزكاة
 ما كونه في الركوع وذلك هو علي بن ابي طالب كرم الله وجهه فتقول هذا ايضا ضعيف من وجوه الاول ان
 الزكاة اسم للواجب لا للمندوب بليل قوله تعالى والوا الزكاة فلو ان نوى الزكاة الواجبة حال كونه في الركوع
 اكان قد اخرجوا الزكاة عن اول اوقات الوجوب وذلك عند اكثر العلماء بعصية وانه لا يجوز استاده الى
 علي بن ابي طالب وحمل الزكاة على الصدقة النافذة خلاف الاصل لما بينا ان قوله تعالى والوا الزكاة ظاهر
 يدل على ان كل ما كان زكاة فهو واجب الثاني وهو ان اللائق بعلي ان يكون مستغرق القلب بذكره
 تعالى حال ما يكون في الصلوة والطاهر من كان كذلك فانه لا يتفرغ لاستماع كلام الغير ولغرضه لهذا قال
 الله تعالى الذين يذكرون التقربا ما وقعوا على جنوبهم ويفكرون في خلق السموات والارض ومن كان قلبه
 مستغرقا في الفكر كيف يتفرغ لاستماع كلام الغير الثالث ان دفع الناحية في الصلوة على الفقير عمل كثير واللائق بحال
 علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ان لا يفعل ذلك الرابع ان المشهور انه رضي الله عنه كان فقيرا لم يكن له مالي
 تجب الزكاة فيه ولذلك فانهم يقولون لما اعطى ثلثة اقراص نزل في سورة بل التي ذلك لا يمكن الا اذا
 كان فقيرا واما من كان له مال وتجب فيه الزكاة يمتنع ان يستحق المدح العظيم المذكور في تلك السورة على ثلثة
 اقراص اذ لم يكن له مال تجب فيه الزكاة امتنع من قوله في يوتون الزكاة وهم راكعون عليه الوجه الثاني مسهب
 ان المراد بهذه الامة هو علي بن ابي طالب لكنه لا يتم الاستدلال بالاية الا اذا كان المراد بالولي المتصرف لا النائم
 والحب وقد سبق الكلام في المسئلة الثالثة علم ان الذين يقولون المراد من قوله تعالى ويوتون الزكاة وهم راكعون
 هو انهم يوتون الزكاة حال كونهم راكعين حتى بالاية على بان العمل الشليل لا تقطع الصلوة فانه وقع الزكاة الى
 السائل بمعنى الصلوة ولا شك انه نوى ايتاء الزكاة وهو الصلوة فدل ذلك على ان هذه الاعمال لا تقطع
 الصلوة اتمى ما رواه من التفسير الكبير في الكشاف انما وليكم الله رسوله والذين استوال الذين يقيمون الصلوة يوتون
 الزكاة وهم راكعون من يقول قدور رسول والذين استوال من حزب تقدم العالمون عقب النبي عن موالاته من
 يجب معاونة ثم ذكر من يجب موالاتهم يقول انما وليكم الله رسوله والذين استوال من حزب تقدم العالمون عقب النبي عن موالاته من
 فان قلت ذكرت جماعة فهلا قيل انما وليكم الله رسوله والذين استوال من حزب تقدم العالمون عقب النبي عن موالاته من
 في سلك اثباتها اشارة رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه من علي بن ابي طالب وبقيل انما وليكم الله رسوله والذين استوال من حزب تقدم العالمون عقب النبي عن موالاته من
 استوالكم من في الكلام صل وتبع وفي قرآنه عبادة رسوله والذين استوال من حزب تقدم العالمون عقب النبي عن موالاته من
 قلت الرفع على البديل من الذين استوالوا على بهم الذين يقيمون او لنصب على المدح وفيه تمييز للمخلصين

انفسا

بذل
تدبير
الملك

بسم الله الرحمن الرحيم

عليه السلام بر ترتيب نزول صحیح قرآن فرموده بودند و از جمله صاحب تفسیر و بارک در تفسیر آیه لا یحل لکم
 النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من أزواج تنصیح کرده که این آیه بایه ما قبل یا ایها النبی انا احلنا لکم
 ازواجک اللاتی آیت اجورین الی قوله تعالی خالصه لکم من دون المؤمنین منسوخ است و گفته که جمع
 قرآن به ترتیب نزول نیست و شهادة عقل علاوه چه قرآن مجید نجاتنا نازل شده و بیشتر نزول آیات
 برفق سوال سائل حسب پیش آمدن معاملات بمواقع و موارد مختلف صورت پذیرفته پس بطو طریق آیات
 همه بجا ممکن نیست آری در قصص البته پس حکم شیت الهی در تمام نقش اول نزول قرآن را مساوق ترتیب جمع آیات
 میگردند بجهت بیان نظم و ربط میسر و اختلا با کجمله امام رازی که نیمه نخست مؤنث در تفسیر این آیه برای ابطال
 دلالت بر امامت امام المشرق و المغارب نموده بر ظاهر است که در آیه تصریح نام علی بن ابیطالب نیست بنا
 استدلال نیست مگر بر حدیثیکه شان نزول این آیه را تصریح ساخته و بعد تسلیم صحت شان نزول تسکین معنی
 و نقل کاری نمیکند کما سجدی قریب پس اگر مومن ابطال دلالت آیه بر امامت امام المشرقین داشت میبایست که حج
 بروایت حدیث میفرمود و انی له ذلک چه روایت حدیث موصوف موشوق بهم اکابر علمای شان بخدیش را روایت
 کرده اند و نقاد تضعیف کرده اند و رای تعدد طرق حدیث مبنی بر نزول این آیه بشان امیر المؤمنین علیه السلام
 که از در مشهورتالیف علامه سیوطی منقول شد صاحب الفوارید بر اینچه در جواب عور حث انکر نزولها فی شانیه علیه السلام
 گفته از ان پیدا است یعنی جمهور اهل اسلام بر نزول این آیه بشان امیر عظیم الشان چنانکه شان نزولش بر معنی
 نص است اتفاق دارند و لکن عبارتة المذیقة رحمه الله بلفظها قال بعد ما قال و انظر المنصف فیما صنع
 الناصب بالایة المذكورة و جده قداتی متکلم من القبول و زو را و خرج منها خروج الشیطان مذموماً و هو را و
 خالف سائر المسلمین الا من شذوا ما خلافة الشیعة فطاهر خصوصاً لا تباع اهل البیت منهم و هم الامامیة الا اثنا عشریة
 و اما المعتزلة فقد روی الزمخشری فی کشف انما نزلت فی علی علیه السلام و اما اصحابه الناصبیه فقد روی
 السید عبد المطلب فی تفسیره الذی سماه النضیر انما نزلت فی علی ایضاً و علما بما علل الزمخشری کما ذکرته
 آنفا و هو من کابر مشائخ الناصبیه و تفسیره عندهی ثلث مجلدات بخطه و کذا فسرنا ایضاً مقاتل بن سلیمان
 و هو عن الناصب علم من علی بالتفسیر کما ستعرفه انما نزلت فی علی و قد روی مقاتل ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 خرج لصلاة الاولى فاذا هو بسکین فقال بل اعطاک احد شیئا قال نعم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 ماذا قال خاتم فضته قال من اعطاک قال ذلک انا کرم یعنی علیاً فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ای حال
 اعطاک قال اعطانی و هو را که فکبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ذلک ذکر روایت الشعلبی عن السدی فی عیة
 بن حکیم و خالد بن عبدالله حدیث بن زکریا فی التفسیر الکبیر ثم قال و اما خلافة علی بن ابي طالب فی جامع الاصول
 حدیث طویل فقام الناس لصلیون فمن بین ساجد و را کعب و اذا سأل فاعطاه علی حائزاً و هو را کعب و انما نزلت کل
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقرأ علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنادوا لیکرم رسول الله و الذين امنوا

الی قوله تعالى فان حربا... صاحب الجواهر...
 فی کتابه من الصحیح السنه و ما یؤید ما ذکرنا صاحب المنهاج عن الفقیه عمیدانه رفعه باسناد اول
 قال حسان بن ثابت فی نزول الایة بوجوب المومنین علی السلام باحسن تفهیم نفسی و معنی و محبتی
 فی الهدی و مسامحة اذین ربهم فی النجیر ضاعوا بالمدح فی جنب لاله یضاهون فانت الذی اعطیت اذکنت کما
 فذکرت نفوس الناس یا خیر اکثر الخ فانزل فیکل فی خیر لایة و بتبیینها فی محکمات الشرائع و کذا
 فی الخصائص فی فضائل الائمة انتی شاید جلالت قدر مقاتل بن سلیمان یأیوه ازین صحیح خواهد بود که امام السنی شیخی
 بحقیقت گفته الناس کلهم عیال علی ثلثه علی مقاتل بن سلیمان فی التفسیر علی زبیر بن ابی سلمی فی الشرح و علی ابی حنیفه
 فی الکلام کما حکاه ابن خلکان و صاحب مآثر الجنان از غایب فلسفیت آنچه قضایای و همیه در پیرایه محبت و دلیل
 بشرف ابطال مضمون حدیث آورده و در موردی بگمانی آید ای اگر مضمون کلام حدیث منافی ضروری دین
 یا مستلزم استحال عقلی باشد بدان بدل لامل مقینه تلاک و بلکه در حالت انصاف روایت بر توفیق بر ذمه هم مذمبان
 تاویل واجب میباشد و لیس ظریف است که امام سنیان با اینهمه طناجی است که بکار برده تبیین معنی
 حدیث و ما یلزم علیه و روان نپرداخته و الوجود ما ذکرته البطلان جامل تقریه بقض لامل سو بومله بن مقدم لافا
 بنوعی میبازد که خود را مورد تحسین است باب نصفت میسازد و البته بر ناظرین بعین الانصاف منجلی میگردد که این
 تحریر طیل القدر باوصف علو کتب رسوخ قدیم در علوم عقلیه و نقلیه که مخالفین انکاران دارند بدار عرضال و
 عصیت چقدر روچرسان پیش پا خورده قول اما حمل لفظ الوالی علی التامه و علی المتصرف معافیه جانیه الخ اول
 و با تعدد الاستعانه معلوم نیست که این قول امامیه امام الا شاعره از کلام کتاب در یافتگی میبود
 رجوع بان کتاب کرده میشد تا مد رک سیکشت که قائل بچگونه بیان کرده و علی ای حال ما را زینهار حاجت
 اتخاذ و معنی معانیست زیرا که بعون الله عزیز یثبات میرسانم که در آیه معنی ولی متصرف فی الامور است
 لا خیر و اگر خواهیم بنظر و متیو انیم تقریر کرد که ان لفظ الوالی جابر بن عبدین المعینین لم یعین الله و النصره
 لازمه للمتصرف لان المتصرف فی الامور ناصه لمن یتصرف فی امورهم لا بالعکس فحمل اللفظ علی المعنی الذی نشئ
 المعینین صدها بالمطابقه و تانیها بالالتمام ولی من العکس و باین طریق تشحیح الذهن و الافلا حاجه الی ذلک کما بینا
 و لیس فیه کثیر جدوی قوله ما الوجه الثانی فمقول لم ایحوز ان يكون المراد من لفظ الوالی فی هذه الایة التامه و المحب
 الی اخره قال فی ذیل هذا المقال **اقول** کلام بذا التحریر الیها من فی قصوی و جهة السقوط عند ذوی الافهام
 چاره اولی باثبات رسید که ترتیب قرآن مجید بر ترتیب نزول نیست تا ولایت منتهی عنها و آیه سابقا بعینها
 ما موربها و آیه لاحقه سابقیت و لاحقیت اول ثابت فرماید بعد از آن معنی هر دو لفظ برین متفرع نمایند تا اینجا
 بروایات مستفیضه ثابت است که فرقان مجید نجما نازل شده کما مرت الاشاره الیه پس اگر تسلیم سازیم که قبلیت
 و بعدیت نزول این آیات بهمین ترتیب است تا که ثابت نشود که هر دو ایه یک هم نازل شده از جهت قبلیت و بعدیت

ایماننا لیکم

اتخاذ معنی واحد از دو هم ندارد و حکایت که در سخن فیه التفریق مقصود آیتین به شهادت تعالی شان نزول متحقق
 زیرا که آیات اولی در باب منع اتخاذ و ادویا بود و نصاری نازل شده و این آیت بعد از عطا و امیرالمومنین
 علیه السلام خاتم را بسا ازل و دعای مصطفوی شرف نزول یافته که حاصل دعای استعدای منصب خلافت یعنی
 تصرف فی امور الایمانه بعدی عالی درجات بوده است و ثالثا مسئولان از باب بصیرت که حسبته بعد نظر سوی
 بی قدری قائل فرموده بعین انصاف نظر نمایند که این آیه کی باید سابق متضمن منع محبت با یهود و نصاری
 ملحق است که اتقای کلام جنبی بین کلامین المسوقین لغرض احدی لازم آید و تنزیه کلام ربانی از ان واجب باشد
 ایامی بنیاد که در بین آیه مذکور و آیه انما ولیکم آیه من یرتد منکم عن ینیه فسوف یاتی الله بقوم الایه موجود است و
 تخذیر و تهدید برابرند و نیزها تعلقی بآیت ما قبل و ما بعد دارد و این معنی اولی دلیلست که ربط بین لایات لزوم
 ندارد و چنانچه فصل بالا جنبی که آنرا متانی ربط گفته موجود است و بهین امر متقطعی شده فخر الاشاعره معنی آیه من یرتد
 منکم عن ینیه الایه چنین گفته که من یرتد منکم الکفار متراد عن ینیه معاشر المنصفین باندک کار با انصاف فرموده از
 اولیای امام شان پرسند که تفسیر قرآن من تلقا النفس مکر جواز دارد و کلام قرینه دلیل برای تقدیر کلیات
 من یرتد منکم الکفار متراد عن ینیه یافته نیست مگر صابره علی المطلوب بلفظ افکنی مقلدین خودش معنی چون
 او عای ان کرده که صورت اراده معنی متصرف فی الامور از لفظ اولی فصل بالا جنبی بین لایات لازم آید و آیه
 من یرتد منکم الایه صریح اجنبی بود بدعوی حذف و تقدیر تقدم با حفظ را کار کرده ربطی ربط پیدا ساخته و با
 آنکه آیه سابق نبی از اتخاذ یهود و نصاری بود بجای ان لفظ کفار که عام بود پیدا کرده تا دعوی نزول آیه فریو
 بحق صدیق شان بجهت قتال با اهل ده و دست افتد و ربط ایجادی هم از دست نرود چه ظاهر بود که کسی نشود
 برده از اولیای یهود و نصاری نبود برای انجمل لفظ عام یعنی کفار آورده و دعوی نظر آیات را که بعد تقریر من
 یرتد منکم لفظ یهود و نصاری را مفعول افکندن میبایست پیش از انذاختن مگر سودی ندارد زیرا که رده
 مرتدین بجهت اتخاذ یهود و نصاری بود و نه بسبب اتحاف کفار مطلقا که این حرف و تقدیر نفسی می بخشید چه روه
 مرتدین اگر متحقق باشد بانکار بعض ضروریات دینی با ضلال شیطانی بوده است لا غیر و تبعه متنبین کاوب
 که زودانها غالباً از حکم خارج که آنها در حیات نبوی مرتد شده بودند و سابقی با امتناع ادای زکوة در مرتدین
 معدود شدند که چنین تعسف و تکلف بدون مقتضی حذف و تقدیر نظم و ترتیب آیات ایجاد توان کرد و ما خوشتر
 از ان بار او معنی متصرف فی الامور نظم و ترتیب را حسن انتظام میتوانم داد که سببین فی خاتمه لفظ قال
 نکته لطیفه انصاف پژوهی و دقیقه سنجی علمای سینه دیدن دارد که اتخاذ معنی متصرف فی الامور از لفظ اولی مطلق
 بقصل بالا جنبی بین لایات سابقه و الا حقه قرار میدهند و تنزیه کلام ملک اعلام از ان واجب میگویند و حال
 آنکه کما تره علی در سنین لفظ ولایت یعنی محبت نصرت و تصرف فی الامور منافرتی نیست و در بین آیه کمال
 بین آنچه میگویند که جمله من اضطر غیر باغ و لا عا و الایه داخل است و اصل ربطی با آیات مقدم و متاخر ندارد

فصل في الاجتناب من تشويه كلام النبي اذ ان ضروري انكاره بل كونه تباؤا في كونه من حيث كماله اشير اليه
هو من يتباؤا في ذلك فلا معنى له الا انه قول الحجة الثانية اننا لو علمنا الولاية بمعنى التصرف في الامور على اخر
الحجة جوابا لشي انك ولاية سيد الاولياء والاصحاب بمعنى تصرف في الامور بحكم الولاية ثابت كما ينبغي عن
قريب وانچه در تأكيد تأييد قول خود گفته همان اعاده و تكرير تقدير نظم و ربط آيات قرآني است و ذلك
لا اصل له كما بين قول الحجة الثالثة تعليقا على قوله المومنين الموصوفين في هذه الآية بصيغة الجمع في سبعة
مواضع الى اخره اقول مبدان حمل اللفظ الجمع على الواحد مجاز والاصل في الكلام الحقيقة لكن بهرگاه قرينه بر
اتخاذ معنى مجازي قائم و شتمه فائده باشد معنی مجازي بلیغ تر میباشد بلکه تو افگفت که مدار بلاغت كلام
به معنی مجاز است لا ترى ان الفرقان المجيد مشحون بالمعاني المجازية وقد كفى المفسرون مؤنة بذلك عن
تبيينهم وجه ايراد صيغة الجمع في هذه الآية كما نقلوا اطلاق جمع بروايد و كلام النبي اكثر في الواقع است كما قال
صاحب الانوار البدرية في جواب ما قال الاعور اقول لا تسلم اقتناع حمل الجمع على الواحد وقد ورد في القران
المجيد حمل مثله على واحد كقوله تعالى يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا نزلات في عبادة
بن ابي سلول في ذلك مقال في تفسيره كذلك قوله تعالى والذين يتظاهرون منكم من نسائهم نزلات
في اوس بن اوصامنا الانصاري ذكره مقال تعريفنا و صرح به غيره وقال الزخشي في قوله تعالى
الذين قال لهم الناس لمراد به بنو نعيم و ذكره ابن المفضل في تفسيره ايضا و بين شيوخ الناصبية و قال في مقال
عكرمة و مجاهد كذلك قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذكروا نعمت الله عليكم اذ هم قوم ان يبطلوا اليكم اجمع
نزلت في النبي صلى الله عليه و آله و سلم حين خذونه تسيفة كان قد علقه في الشجرة و نام فهم به فلما انبت النبي صلى الله
عليه و آله قال من بينك مني قال المفسر نزلت كما اخرج البخاري بوجوبها و فرقة محقة صيغته جمع و بين آية بمعنى
حقيقي نازل شده چه جمله حد عشر آيه مع و بين صلوات الله عليهم و حالت كوع تصدق فرزوده و در آيه اخبار از
مستقبل نزله قول الحجة الرابعة انا قد بينا بالبرهان المتين ان الاية المتقدمة و هي قوله تعالى يا ايها الذين
امنوا من يرتد منكم عن دينه الآية من اقوى الدلائل على صحة امامت ابي بكر الى ان يقول اما اول افا قول كما قال ان
الحج ايقينية و الالة قطعية على ان الامام بعد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم هو علي عليه السلام خصوصا و انما
وليكم الله و رسوله الاية كما افا و علما و ناغم هم بعد تعالى بعفوانه و اعلى الله و رجائتم في فراو بس جنانه و اشار
البا جملة اولت اية من يرتد منكم عن دينه على صحة امامت ابي بكر لزوم التناقض بين اليتين و ذلك باطل فوجب
القطع بان تلك الاية لا اول فيها على ان ابا بكر هو الامام بعد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و اما ثانيا پس
علمای اثناء شریکتر هم بعد تعالی خصوصا جناب شهید ثالث و لاحقان الحق ببيان کافی و وافی ثابت کرده
که احتیاج ابلستت باین آیه بر خلافت بکری باطل است این چهارنهم در کلام مختصر مستنبط من کلام امام
ما ثبات میسراند کما این آیه زینهار صلوح نزول ایشان ابي بكر يذروها و بيان انشائها اول بطريق المعاصرة انك

بنا بر آنکه

خود امام اشاعره در حرج بر استدلال شیعه بایان ما و لیکم گفته که مفسرین نزول این آیه را بحق جمیع
 مومنین و عکرمه ایشان را بی بگر گفته و نیز نزول آیه بعد عرض عبدالمعین سلام مرویست پس بنگاه احوال مفسرین
 مختلف باشد یک قول صلوح اجتماع ندارد و باقی اما مرون الناس بالبر و منسبون الفسکم استدلال بایه من
 یرتد منکم بالمره سهو فرموده یعنی بقول واحد حجت گرفته حال آنکه مفسران سنیه نزول آیه از روی حدیث مخبر صادق
 بحق قوم حضرت سلمان رضی الله عنه یعنی اهل فارس و قوم موسی اشعری یعنی اهل یمن ذکر کرده اند و بعضی بحق
 امیرالمومنین علیه السلام هم روایت کرده اند چنانکه علامه علی باعضاد همین روایت اخیره مستخرج کتب سنیه
 خصوصاً تفسیر تعلیمی کتباتش کشف الحق این آیه و دلایل امامت امام بحق آورده و فضل بن روزبهان الطائلی
 الباطل چنین جواب آورده قال ذهب المفسرون الی انما نزلت فی اهل الیمین و قبلها نزلت هذه الایة شمل رسول
 الله صلی الله علیه و سلم عن هذا القوم فضرب بیده علی ظهر سلمان فقال هو و قومه الطاهرانما نزلت لقوم لم یونسوا
 بعد لایة سوف یاتی الله بقوم علی هذا و علی کان من ائمه المدین و الی الاسلام فکیف یصح نزوله فیهم و ازین
 کلام فضل بن روزبهان که حضرتان نزول در شان جناب سلمان و قوم شان و قوم یوموسی نموده که لایعنی
 منجلی است که روایت نزول بحق جناب عتیق یا ایجاب طبع امام اشاعره و نظری شان است کما یوماه العلامه
 الشوشتری و یار و این مضعیف مطرح و با اغضای نظر ازین معنی در معتقد و اقوال که برین نیست پس با وجود
 تعدد اقوال یک قول چنان حجت تواند شد و محسنات و مرجحات و همیه اختراعیه که انرا بدلائل عقلیه تمهید
 در باب حدیث بکار نمی آید چه نقصان مرویات بدون جرح بر روایات متواتر و حال آنکه حدیث مرویست
 ذکر آن غیرالی بکر محجوج نیست و بس بعید و غریب که مرویات علمای خود را در مقابل شیعه ذکر کنند برینا
 حجت گیرند که انها جمله را مخلوق سیدند آری چنانکه ما بایان ما و لیکم التدر و رسوله الایه حسب احترام علی
 سنیه برخلاف مرتضوی استدلال میکنند اگر توانند بر روایت صحیح شیعه بایه من یرتد منکم الایه بر خلاف
 صحتی دلیل آرد لیکن ع این خیال است و محال است چون پس هم بدیخیت هم بسبب اختلاف روایات
 پرست شان نماند که همان مرجحات و می که حال ان در ذیل مقال منکشف میشود و اما ثانیا بطریق الحل
 پس میگویم که منطوق و مفهوم آیه من یرتد منکم عین بین منافات صحیح بانزول در شان صدیق شان و ازین جهت
 صراحت و مطابقت دلالت میکند بر اینکه قوم موصوفین باصفات کذای وقت نزول آیه موجود نباشند و از آنکه
 موجودین متصف باین صفات نباشند و زمره را که ابدست مرتد میگویند برینا چنان باین بی محافه همان
 قوم موجودین سابق را فرستاده بودند لاخیر پس انهام را ازین آیه نباشند و کلام صاحب الطال الباطل
 حیث قال نزلت لقوم لم یونسوا بعد نص سنت بر آنچه اشتم عرض کرده یعنی مقاطعین اهل روت که بکتاب
 اهل بکر کار بند شده بودند و خود جناب صدوق را ازین آیه مراد نتوان گرفت مگر اینکه چنان گویم که جمله من یرتد
 یا صفت بگفته شمارند و این بقوله فاضل زبور مؤید اعتراضی است که علامه شوشتری در تفسیرش آورده

تفکروه و چون بدان تناصب حسب الشیعته ان یقول باید ریکانه تعالی لا یجوز یقوم بیا ربهم و عمل المراد خروج
 المهدی بود فلک فان محاربه من ان بدین الاوکل سی محاربه الاوکل چه هرگاه ثابت شد که این آیه در شان
 کسبانیست که بعد حضرت رسالت تمام بیان آورده اند پس به وقت که باشند و ضمیر مشکر خطاب بسوی مومنین
 است الا بالخصوص که ما وقع کثیرا فی الفرقان لمجید و نیز این بی الی رید و علامه شوستر ی نکته لطیف گفته اند که آیه
 وصف مومنین بجهاد است نه اینکه بامتدین جهاد میکنند و حاصل این آنیکه اگر از شما کسی از تداوم میکند منتقصه
 برای دین اسلام نیست ایز و قدیر قومی بهتر از شما که این صفات متصف باشند بسیار و بالجمله بناست که حضرات
 سنیه برای قصه خلافت رنجیده بودند معوال ما ذکر از هم ریخت و عجب عجاب آنیکه معروضه فقیر مطابق اعتقاد
 امام الا شاعره است حیث قال لانه تعالی قال فسوف یاتی الله یقوم و هذا الاستقبال للاموال فوجب ان
 یكون اولیک القوم غیر موجودین فی وقت نزول هذا الخطاب و بس ظریف است که اینجا در استلال
 خلافت صدیقی آورده و باز بر مقوله خود متعرض بجوابی عجیب مجیب شده قال فان قبل هذا الا لازم علیکم لان باکر
 کان موجود فی ذلک الوقت قلنا الجواب من جهین الاول ان القوم الذین قاتل بهم ابوبکر یا کانوا موجودین
 فی الحال الثانی ان معنی الایه ان الله تعالی سوف یاتی یقوم قادرین تمکنین بهذا الحرب و ابوبکر و ان کان موجودا
 فی ذلک الوقت بالحرب و الامر والنهی فزال السؤال معاشر المنصفین بعد و للسؤال انک انصاف فرمایند که
 این عالم تحریر با وجود ان عظمت بته و جلالت قدر چه میگوید اما الاول پس قول او که انقوم فی الحال موجودند
 و ما محصله در وجود انتقال روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا جناب ابوبکر خلیفه شدند و بلا جهلت فوج بر سر
 اهل سوره پیغمبت خالد بن ولید که او هم از موجودین بود فرستادند و این علم العلماء میفرمایند که ان قوم
 در حال موجود نبودند پس جنونیکه قائل شود که بجز رحلت پیغمبر آخر الزمان با علی علیه السلام خلقی کثیر از آسمان
 بارید یا از زمین و پیدا از بطون اموات جوانان لائق حرب و قتال متولد شدند و بجنک اهل سوره فلتند
 تا ویلی و کردند و بخاطری هموس چنین تا ویلی خطور نکند که مراد از قوم متصف بصفه کذای کافری
 هستند که در وقت نزول آیه بیدینه منوره حاضر نبودند زیرا که اگر چنین اتفاق می افتاد که خلیفه اول که امام
 قومی را خاصه از خارج مدینه طلبیده بجنک اهل سوره حسب مشهور میفرستادند حسب ظاهر کتب ایشان
 برای این تا ویلی مدینه و بلکه علی ذلک تقدیر هم چون فخر الا شاعره صرف بجهت حکومت ابن ابی قحافه را
 داخل حکم این آیه میفرمایند پس هر کی خالد بن ولید انقوم غیر حاضرین محدود نمیشدند کتب احادیث
 و سیرت موجود است که کند و سر بنامین افکنند که بر سر مرتدین بر عمر اهل سنت معتدین و اثنی همان
 انصار و مهاجرین فتمه اندای قومی و کربالا انصار او طرفه آنیکه برین تا ویلی انقوم منحصر موصوفه بصفتها
 موصوفه باشند و مهاجرین انصار از ان بی بهره و ذلک عن هم باطل و علی بن ابی طالب تصور تو انکه او که این
 فخر فرقه سنیه در کلام حالت چنین حرف بر زبان آورده است اما جواب در همین است که

و سخاقت کم از جواب اول نیست چه حاصلش انیکه خدا تعالی می رود قومی قادرین بشکنندین علی بن ابی طالب

در آنوقت موجود بود مگر متعل بحرب و امر و نهی نبود بجان احد بعد از تصاف بصفی عارضی محض اطلاق عدم وجود
 بر اعیان ثانیه همین تحریر بی نظیر را میرسد کاش قسمیکه بقلیب شیخ خود ابی الحسن اشعری قائل تجدد و امثال اعنی تبدل
 الاعراض فی کل آن شده است بر طبق قول عارف کامل فرقه خود میی الدین بن عربی قائل تجدد و جواهر شود تا البته
 این تاویل درست افتد علاوه قطع نظر از نیک کلمات قادرین بشکنندین بالجرم بکه ام فرینه و ضرورت مقدر ساخته جوار
 زینهار تطابق مضمون آیه نذار وجه یا رتعیالی آوردن قومی متصف بصفات مسجود و علی قول ذلک الجبر فی غیر
 بالقدره و متمکن فرموده است نه گفته است که سوف یاتی احد بانی بکرا و شخص کذا و کذا پس با تمکن بی بکریه علا
 مگر نیکانیم بفرمایند که تمکن عدم تمکن قوم فرع تمکن و عدم تمکن عالم کار فرما باشد و انقوم در زمان سلطان سلطنت
 تمکن بر حرب نداشتند و وجهش با نم بسوز و اگر بزبان آرم این نعمت انهارا بطقیل حضرت ابی بکر حاصل شده
 معوذ بانته بر امثال تلک الملذومات چون مدیر کائنات آوردن قومی برای قتال مرتدین فرموده و انیکه یک
 کس نمیشد پس اگر جنابان بی تحافه فردی از افراد ان باشند اولیای شان منعمتم شمرند نه که اطلاق قوم تنها
 بیذات بابرکات شان و بر معنی بجهت عدم تمکن از معدومین شمرده شوند و شمول شان با افراد انقوم مجاز توان
 گفت و الا حقیقه از مجال مجاریه قتال بر اصل موجودند بکه در تمام مدت خلافت غالباً جز یکبار قدم از مدینه
 منوره بیرون ننهادند و انما جلاوتی که در ان حرکت ظهور پذیرفته در بیان شجاعت شان انشاء الله تعالی
 مذکور میشود و بجلالتی و اللتی گذارش میرود که این فضل الفضلاء السنیة و مقتضیان ان شرف با این برید منکر
 عنین را از اقوی دلائل خلافت بکریه میکنند ایا اقوی ال دلائل همچنین میباشد که باین تکلفات باره و از ختیا
 قول واحد من بین الاقوال العدیة و احتراع قومیکه نشانش نبوده باشد و حذف و تقدیر کلمات لا عن شی
 و تعبیر موجود بعد و م ارکان متزلزل فروریخته اش با بسازند فکین لا علی که باین قوت نباشد فتمه و هم
 و علیه خبر هم و فقیر تعرض موضع حاجت کرده و بر هر سیکه مشتاق ادراک تفصیل باشد کتاب حقایق الحق
 رجوع کند که مصنف محقق جمله کلام امام الا شاعره را در باب ابی من برتد منکر عنین الایة ذکر کرده و بقض
 ان بوجیکه منصف با مجال کلامی نیستند و اخته محمول الحجة علیها استه ان علیا کان اعرف بتفسیر القرآن المجید
 من هو الشیخة الی اخر البیان فاقول مثل ما قال هذا القائل فی اثر الحجة الی الله کما رو سی
 بیان القائل ان ذی اجزک ایها النحریر المتعصب بن علیا علیه السلام ما حج بهذه الایة بل انما علیه علیه
 اسلام متی انظر کل منابیه و الالک امامت فی مواقع شتی و کانت هذه الایة و لیل جلیلا و منقبه عظیمه فکین نظیر
 و الحجج بها و علی سبیل المعارضة و الا و اصل قول این بر نک در نهایت در سقوط است زیرا که منقاد
 بدین است که بانکه شیعده ناقل اند که حضرت مرتضوی در یوم شوری متسک بخبر غدیر و خبر منزهت و غیره فرمود
 و متسک باین بی نقل نمیشد و اگر معنی با این میبود که علمای شیعه انجا میسازند بکریه پسین و لیا قوی

مراد گرفتن واجب نیست و حال آنکه اگر از انصاف بشام خمیرش رسیده بود چنین کلام باطل الحواله زبان و
 بیان نمیفرمود و از همان بیخود که این حدیث و مسائل آن نص قطعی بر خلافت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 است مگر انصاف گوید اینحضرت که با اختصار نیمی این جهاد تقریبی در ذیل بیان آیه و اندر عتبه تکیه لا اقرین کتابش
 داده مگر آن باید فرمود که در ابطال این تاویل کافی و بسندست و نیز باید شنید که باتفاق کافران اسلام
 بلکه کافران حضرت رسالت با عطا فصل الخطاب از بارگاه رب الارباب از تمامه خلق اولین آخرین ممتاز
 و کلام مذکور الصادق المصدوق دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق پس یا بلغنی فکیف بلغ البعاع
 بحق کسی بمقام اطهار بخت و منقبت میفرماید که او از منست و من از ویم و او قایم بر مومن است تا بعد
 من و مرادش این باشد که در وقتی بعد از شش فایز باین منصب میشود و امر طریقی که بر عهده این است
 که صاحب کتاب مزبور بر قول خود سندی پیشی آورده که حاصل نظرش اینست که جناب خاتم الانبیا ص
 و روشت دیدند و پرسیدند که از کیست فرشته عرض کرد که هذا الخلیفه بعدک یعنی عثمان و حاصل استدلال
 ظاهر که برای عثمان خلافت بعدیت بلا فصل نبود و کذاک بود ولی کل مومن بعد فقیر متحیر که اینحضرت واجب
 شده است که در رقابله شیعیه باین اباطیل مستثبت میشوند که ثابت تواند کرد که این حدیث از زبان وحی ترجمان
 مخبر صادق صلوات الله علیه و علی است باز حاجت گفتگو در حدیث بود ولی کل مومن بعدی صحت
 چه شیعیان را واجب است که بعد از همان صحت این حدیث معتقد صحت خلافت خلفای ثلاثه شوند که صحت
 خلافت احدی ازین اصحاب ثلاثه مثبت صحت باقیین است و اگر تشحیذ ذهن بگویم میتوانم گفت که اگر
 بالفرض صدق این حدیث کفرض المحال بود از بیم تا هم قیاس مع الفارق است چه در حدیث متعلق مزبور
 بعدیت بفصل مراد میگویند که نه در حدیث بود ولی کل مومن بعدی و این دعوی را بشاکی قوی تر از دلیل است
 ثابت میکنند و آن اینکه مثلا وزیر معزول عمارتی دیده برسد که از کیست و کسی جواب دهد که از رسمی فلان که
 بعد تو منصب وزارت یافته بود و حال آنکه نصبش بوزارت بعد عزل وزیر سائل بعدیکه کس گرفتاده
 باشد تعبیر محیب بلفظ بعد یا راده بعدیت علی الاطلاق صحیح خواهد بود چه کلام فقط حکایت نه تبلیغ حکم پایان
 مرتبه و منزلت و نیز سائل اصلم حاصل است که شخص مزبور کی وزیر شده پس محل مغلطه نیست و اگر بادشاهی حق
 پسرتی و ارثی و کربو بدید که این سپهر یا یا یکس مالک شما بعد من است هرگز کسی سابعین دانان و نادان این
 بعدیت را جز بعدیت متصله تصور نخواهد کرد بلکه اگر بادشاه چند سپهر داشته باشد و بحق یکی از آنها ان کلمه
 بگوید جمهورا نام قاصی بودانی بهر آنکه این فرزند را از جمله فرزندان او بعد ساخته القصه باز
 بر سر هم بنیان کلام مترازل حضرت رازی میایم که قولش این علیا ما کان نافذ التصرف فی الامره حال
 حیثی صلووات الله علیه الی اخره از حلیه سید عاریت شورش نیک در محاورات عقلای هر دو پارسیان
 فواقع است که بگوید راجع خود میگویند و مرتبه قدرت و عظمت مرتبه او بر کافه خلق چه انبای سلطان و چه کما

حتی نتیجه بذر تصرف علی فی امور هم فکان ذکر ولایه مقتدر رسول تو طبیعتیه تمهیدیه التتویج حکم فی امر علی علیه الصلو
 والسلام و کلمته انما دلیل صریح علی ان المراد بالولایه هو التصرف فی الامور قول الحجة الشامنه انه تعالی
 مدح المؤمنین فی الایة المتقدمة بقوله تعالی یحتم و یجوزونه الی اخره و نظر انصاف غیر کمشیر سواد و واضاعت
 قرطاس مداد و حاصلی ازین حجت که سنای تسمیه باین اسم حسب محاوره عوام هندی میباید مستفاد شود
 و انکان لهذا محصل فذلک التکریر المولع بالحق المتفرع علی نظم الایات و ربط المتقدم بالمتاخر و قدم ما فی
 و نیز بچواب کلامش انهم متعوا ثم کفتم که علی ما قال تكون الایة تاکیدا و علی ما نقول تا سبب او مثبت
 فی موضع ان التاسیس اولی من التکید قول مثبت بهذا لوجه ان الولاة المذكورة فی الایة تجب ان
 تكون بمعنى النصرة لا بمعنى التصرف اقول قد بطلت تلك لوجه بالوجه التي ذکرتها و مثبت ان معنی
 الولاة ههنا هو التصرف و غیر ذلک کلمه حکم و تفسیر قول اما الوجه الذي عتوا و علی ان الولاة المذكورة
 فی الایة غیر عامه و الولاة بمعنی النصرة عامه فجوایب من وجهین الاول لان السلم الولاة غیر عامه و السلام ان
 کلمة انما المحصر علی قوله و لا تنکان للعب و الله قد یحصل فی غیره اقول معاشرة العقل اشرافا و باسناد
 این سخن بر کبریا شاکر نیست که شغف ابطال خلافت خلیفه بحق یعنی شمسوار عرصه لاقا انچنان زیام
 اختیار از دستش بوده است که عنان گسسته بودی اعتساف میرد معنی حصرا از کلامی مترجم میفراید حال آنکه
 در کتب علم معانی و بیان مثل مطول فراز بحث قصر صریح که انما مفید معنی حصرت و مفسرین هر جا که
 کلامی در صحف مجید واقع شده تفسیرش منضم حصرت میکنند و تفسیر همین آیه علامه محشری که مرجع اهل ادب است
 معنی کلامی را بلفظ اختصاص بیان کرده پس بعد از تفسیر علماماد و مفسرین بر اینکه کلامی انما مفید
 است ایامجال انکار باقی میماند بسبب تعرب کلام باقی را که معجزه فصاحت و بلاغت باشد هر چند مذہب
 باطل و از ذروه بلاغت فرود آید بلکه واجب بود که آیات موصوفه را بتاویل توجیه بر محل حصرت می نشانید
 نه که بر دعای خود که نباش بر عصیت است بان استناد و میفرمود و شکر فکاری مفاد الحق یعلو ولا یعلی باید
 دید که کشتان کشتان بجزای آیات مزبوره یعنی انما الحیوة الدنیا لعب لہم و غیره بسبب کوجه استقلال آورد
 و از دست وز بن مثل من جامد القریح فاقدا لادراک راس المال تفضیح را بر عرض اظهار آورد و تفصیل ان
 دعوی اما اولی پس با فاده معنی حصرت بایات مزبوره کلام نیردانی بدرجه قصوی بلاغت که از لوازم فیه است
 هست میرسد و اگر معنی حصرت گرفته نشود از لوج بلاغت هو طوی سازد چه اگر معنی آیات موصوفه این باشد که نمی
 از تشبیهات دنیا ایتم است یعنی کلا و الایة و هو و لعب و دخل امور دنیا است منافی مقصود که امانت و بتقدیری
 دنیا است می فتدیکه تسمیکه تقدیر و انضمام کلام بکلمات تاکیدی و قسم در خطاب با منکرین علی حسب شدت تکالیف
 و ضعفه و باب بلاغت و بمواقع مناسب غیر منکر را نازل منزله منکر ساخته بجا طبت غیر منکر الفاظ تاکیدی
 در این طریق اعلی درجه بلاغت است چنانچه در موارد لایق غیر محصور را محصور قرار میدهند چنانچه مثلا در آیه

این سخن بر کبریا شاکر نیست که شغف ابطال خلافت خلیفه بحق یعنی شمسوار عرصه لاقا انچنان زیام
 اختیار از دستش بوده است که عنان گسسته بودی اعتساف میرد معنی حصرا از کلامی مترجم میفراید حال آنکه
 در کتب علم معانی و بیان مثل مطول فراز بحث قصر صریح که انما مفید معنی حصرت و مفسرین هر جا که
 کلامی در صحف مجید واقع شده تفسیرش منضم حصرت میکنند و تفسیر همین آیه علامه محشری که مرجع اهل ادب است
 معنی کلامی را بلفظ اختصاص بیان کرده پس بعد از تفسیر علماماد و مفسرین بر اینکه کلامی انما مفید
 است ایامجال انکار باقی میماند بسبب تعرب کلام باقی را که معجزه فصاحت و بلاغت باشد هر چند مذہب
 باطل و از ذروه بلاغت فرود آید بلکه واجب بود که آیات موصوفه را بتاویل توجیه بر محل حصرت می نشانید
 نه که بر دعای خود که نباش بر عصیت است بان استناد و میفرمود و شکر فکاری مفاد الحق یعلو ولا یعلی باید
 دید که کشتان کشتان بجزای آیات مزبوره یعنی انما الحیوة الدنیا لعب لہم و غیره بسبب کوجه استقلال آورد
 و از دست وز بن مثل من جامد القریح فاقدا لادراک راس المال تفضیح را بر عرض اظهار آورد و تفصیل ان
 دعوی اما اولی پس با فاده معنی حصرت بایات مزبوره کلام نیردانی بدرجه قصوی بلاغت که از لوازم فیه است
 هست میرسد و اگر معنی حصرت گرفته نشود از لوج بلاغت هو طوی سازد چه اگر معنی آیات موصوفه این باشد که نمی
 از تشبیهات دنیا ایتم است یعنی کلا و الایة و هو و لعب و دخل امور دنیا است منافی مقصود که امانت و بتقدیری
 دنیا است می فتدیکه تسمیکه تقدیر و انضمام کلام بکلمات تاکیدی و قسم در خطاب با منکرین علی حسب شدت تکالیف
 و ضعفه و باب بلاغت و بمواقع مناسب غیر منکر را نازل منزله منکر ساخته بجا طبت غیر منکر الفاظ تاکیدی
 در این طریق اعلی درجه بلاغت است چنانچه در موارد لایق غیر محصور را محصور قرار میدهند چنانچه مثلا در آیه

انما مثل الحیوة الدنیا الایة هر چند امثال در برای حیوة هست مگر این تشبیه بناسپان است که مثل دنیا منحصراً
 در نیست و در تشبیهات کان لم تکن من هم برین قیاس و کرایات امجاز اساس و لطیف و بلاغت این معنی بر سخن زمان
 مستتر نیست و اما ثانیاً پس در قرآن محید مثل انما الحیوة الدنیا لعبت لکم و دنیا الحیوة الدنیا الالعبت لکم هم
 آن دو بجای ای متعدد که حسب ظاهر معنی حصر درست می افتد بلکه انما و الله هم آیه مثل ما الحیوة الدنیا الامتاع الخ و در
 بقول این علامه مان کلمات نفی و بعد کلمه استثنای یعنی الا هم مثل انما مفید حصر نخواهد بود و بعد ازین حیرت
 می باید که باز کدام حصر در زبان عرب بر عیش هست یا نه و از نهایت پرورش سخن اینهم مستبعد نبوده است
 البته مشکلی در در پیش میشود که کلمه طیب هم مفید حصر نماید و حدانیت و عده لا شریک له ثابت نمیشود و تحجیم
 بخود میکشد که با اینهمه غزرت علم و تالیف تفسیر عاریستی بقرات قرآن هم بود یا نبود و اگر بود آنچه غفلت است
 که با وجود ایات عدیده مطلق خیال نفرماید که چه گفته ام و بران چه لازم می آید و بعد از معان نظر آید از معان
 ان میشود که رتبه این شخص ارفع و اعلی است از نیکه چنین پیش یا پانورد نیست مگر عمداً اضلال مقلدان خود
 و حق پوشی مها مکن منظور و بر ناظرین این سطور مستور مباد که بلاک امر درین آیه بر افاده انما معنی حصر است
 و هرگاه این معنی کاشمسی فی کلبه سمار روشن شد که کثرتاً ویلات این فضیلت سمات چهار منشور گشت
 یقوله الثانی ان المسلم ان لولایة یعنی النصرة عامته فی کل المؤمنین لی قوله هذا جواب حسن و قوی لا بد من التیامل فی
 احوال محصل کلام این خبر مقام جزین نیست که ناصریت مخصوص است و در جعل و مؤمنین خاص منصوصیت
 خصوصیت با عا و سائر امت دارد پس اگر ناصریت برای جمیع مؤمنین هم متحقق باشد لازم آید که ناصریت
 خود هم باشند و ذلک محال فتمت دره و شکر الله سعیه که اولاً با این افاده نزول آیه را بشان جمیع مؤمنین که خود
 روایت کرده باطل نمود و ثانیاً نصرت دین را از کافه مؤمنین منحا طبعین من سلوب ساخته منصوص صریح را در نصرت
 نصرت مؤمنین پس نسبت انداخته نمیدیشیده که اقصاف نصرت علی الاطلاق زیاده حال مؤمنین فی الواقع
 اختصاص معین موصوفین با ذکر فی الایة مدار پس حصران در اینها خلاف واقع خواهد بود و تخصیص که در
 کلی واقع است بنا بر آیه معنی نصرت مطلقه لغو خواهد کرد و ید تعالی الله عن کل پس لا محاله مراد از ولایت غیر
 معنی نصرت نخواهد بود و ثالثاً قبح و عموم باستحاله نصرت ذوات خود با وقتی متصور بود که لازم می آید که
 هر واحد از مؤمنین ناصریت خود باشد و هرگاه مؤمنین جمیع غیر باشند و یکی ناصر و دیگری باشد با آنکه مدعی
 عموم نصرت عموم استغراقی را مراد نگرفته بلکه عموم ضافی نسبت بغیر من ذکر فی الایة و لونی بالجمیع است
 بلزوم نصرت کل امری تلفظ تعلق مقصود طرف مقابل نخواهد داشت مدعی کی گفته بود که نصرت برای کافه مؤمنین
 ثابت است که در صدد ابطال ان برآمده پس ارشاد این همان علوم سبباً و وجه تحجیم می افکنند که همچنین
 دلیل علیل من خواهد که بی بر روی کار آرد و فی اندیش که چنین مقالات معانی علم و فضل و آبی میشود و اگر
 اسادت ادب آب چشم می گرفت می گفتیم که چنین تحجیر که نقش بر آب است شاید گفت محکم میبایست سبحان الله

این تشبیهات
 انما الحیوة الدنیا
 لعبت لکم
 و دنیا
 الحیوة الدنیا
 الامتاع الخ
 و در
 بقول این
 علامه مان
 کلمات نفی
 و بعد کلمه
 استثنای یعنی
 الا هم مثل
 انما مفید
 حصر نخواهد
 بود و بعد
 ازین حیرت
 می باید که
 باز کدام
 حصر در زبان
 عرب بر عیش
 هست یا نه
 و از نهایت
 پرورش سخن
 اینهم
 مستبعد
 نبوده است
 البته مشکلی
 در در پیش
 میشود که
 کلمه طیب
 هم مفید
 حصر نماید
 و حدانیت
 و عده لا
 شریک له
 ثابت
 نمیشود
 و تحجیم
 بخود
 میکشد
 که با اینهمه
 غزرت علم
 و تالیف
 تفسیر
 عاریستی
 بقرات
 قرآن هم
 بود یا
 نبود و
 اگر بود
 آنچه
 غفلت
 است که
 با وجود
 ایات
 عدیده
 مطلق
 خیال
 نفرماید
 که چه
 گفته
 ام و
 بران
 چه
 لازم
 می آید
 و بعد
 از معان
 نظر
 آید
 از معان
 ان
 میشود
 که
 رتبه
 این
 شخص
 ارفع
 و
 اعلی
 است
 از
 نیکه
 چنین
 پیش
 یا
 پانورد
 نیست
 مگر
 عمداً
 اضلال
 مقلدان
 خود
 و
 حق
 پوشی
 مها
 مکن
 منظور
 و
 بر
 ناظرین
 این
 سطور
 مستور
 مباد
 که
 بلاک
 امر
 درین
 آیه
 بر
 افاده
 انما
 معنی
 حصر
 است
 و
 هرگاه
 این
 معنی
 کاشمسی
 فی
 کلبه
 سمار
 روشن
 شد
 که
 کثرتاً
 ویلات
 این
 فضیلت
 سمات
 چهار
 منشور
 گشت
 یقوله
 الثانی
 ان
 المسلم
 ان
 لولایة
 یعنی
 النصرة
 عامته
 فی
 کل
 المؤمنین
 لی
 قوله
 هذا
 جواب
 حسن
 و
 قوی
 لا
 بد
 من
 التیامل
 فی
 احوال
 محصل
 کلام
 این
 خبر
 مقام
 جزین
 نیست
 که
 ناصریت
 مخصوص
 است
 و
 در
 جعل
 و
 مؤمنین
 خاص
 منصوصیت
 خصوصیت
 با
 عا
 و
 سائر
 امت
 دارد
 پس
 اگر
 ناصریت
 برای
 جمیع
 مؤمنین
 هم
 متحقق
 باشد
 لازم
 آید
 که
 ناصریت
 خود
 هم
 باشند
 و
 ذلک
 محال
 فتمت
 دره
 و
 شکر
 الله
 سعیه
 که
 اولاً
 با
 این
 افاده
 نزول
 آیه
 را
 بشان
 جمیع
 مؤمنین
 که
 خود
 روایت
 کرده
 باطل
 نمود
 و
 ثانیاً
 نصرت
 دین
 را
 از
 کافه
 مؤمنین
 منحا
 طبعین
 من
 سلوب
 ساخته
 منصوص
 صریح
 را
 در
 نصرت
 نصرت
 مؤمنین
 پس
 نسبت
 انداخته
 نمیدیشیده
 که
 اقصاف
 نصرت
 علی
 الاطلاق
 زیاده
 حال
 مؤمنین
 فی
 الواقع
 اختصاص
 معین
 موصوفین
 با
 ذکر
 فی
 الایة
 مدار
 پس
 حصران
 در
 اینها
 خلاف
 واقع
 خواهد
 بود
 و
 تخصیص
 که
 در
 کلی
 واقع
 است
 بنا
 بر
 آیه
 معنی
 نصرت
 مطلقه
 لغو
 خواهد
 کرد
 و
 ید
 تعالی
 الله
 عن
 کل
 پس
 لا
 محاله
 مراد
 از
 ولایت
 غیر
 معنی
 نصرت
 نخواهد
 بود
 و
 ثالثاً
 قبح
 و
 عموم
 باستحاله
 نصرت
 ذوات
 خود
 با
 وقتی
 متصور
 بود
 که
 لازم
 می
 آید
 که
 هر
 واحد
 از
 مؤمنین
 ناصریت
 خود
 باشد
 و
 هرگاه
 مؤمنین
 جمیع
 غیر
 باشند
 و
 یکی
 ناصر
 و
 دیگری
 باشد
 با
 آنکه
 مدعی
 عموم
 نصرت
 عموم
 استغراقی
 را
 مراد
 نگرفته
 بلکه
 عموم
 ضافی
 نسبت
 بغیر
 من
 ذکر
 فی
 الایة
 و
 لونی
 بالجمیع
 است
 بلزوم
 نصرت
 کل
 امری
 تلفظ
 تعلق
 مقصود
 طرف
 مقابل
 نخواهد
 داشت
 مدعی
 کی
 گفته
 بود
 که
 نصرت
 برای
 کافه
 مؤمنین
 ثابت
 است
 که
 در
 صدد
 ابطال
 ان
 برآمده
 پس
 ارشاد
 این
 همان
 علوم
 سبباً
 و
 وجه
 تحجیم
 می
 افکنند
 که
 همچنین
 دلیل
 علیل
 من
 خواهد
 که
 بی
 بر
 روی
 کار
 آرد
 و
 فی
 اندیش
 که
 چنین
 مقالات
 معانی
 علم
 و
 فضل
 و
 آبی
 میشود
 و
 اگر
 اسادت
 ادب
 آب
 چشم
 می
 گرفت
 می
 گفتیم
 که
 چنین
 تحجیر
 که
 نقش
 بر
 آب
 است
 شاید
 گفت
 محکم
 میبایست
 سبحان
 الله

بنا بر این روایت

بلان مدار عقادین و ایمان و نازش بان و علی بن ابی طالب جای نهد جواب حسن ابی آخره میفرمودند و جواب
قبیح رکبک سخیف لایسق بان بصغی الی ملتد رب لبنته فضلا عن ان یتامل فیہ بجا بود قول و اما استدلالهم
بان لایة نزلت فی حق علی ممنوع الی اخره پس اول آنکه آیه اعاده ما اشیر الیه میکنم که حضرت فخر الاشارة چرا
قول حسن فرمودند خود را بنسب میان سپردند یعنی هرگاه ناصر مومنین نباشند مگر خدا و رسول و جمله مومنین پس
لازم آمد که مومنین ناصرات خود باشند و تا آنجا عرضه میدم که نزول ایشان سید الاوصیا و سلطان
الاولیا چنانکه نشان نزول بان ندامی سازد ثقات علمای سنی از روایت موثوق بهم روایت کرده اند
و کلمه مفهومیست که این روایت را بتفسیر خود تیار کرده باشد و همین سند مشکلی سنی از صحیحین
القدر یعنی عبد الله بن عباس و عبد الله بن سلام و ابو ذر روایت کرده که نقل و معاشرا ما میباید هرگاه چنین حدیث
از روایات ثقات اهل سنت مطابق بر روایت طریقه اثنا عشریه یافتیم حجت ما بر تقیوس تمام است و ما بنا بر
روایات طریقه خود تا که دلیل مجموع جرح بر روایت متفق علیهاست از جهت نداشتن آنکه گرفت و لیکن
علی کریمک ما اقتضای بنده الوجیزه من ان مرویات اهل السنة فی سابق خیر البیرة بعد خیر البیرة اعنی
علی علیه السلام التجریه مشالب عدله و هم شر البیرة سفیهة للیغیبین و منة باقر بنه قول و منور و قول
انما نزلت فی حق ابی بکر قول پس ندر اول قار و رة کسرت فی الاسلام کتم تقیستی است که در شان امامت
و الحان مروی باشد و اولیای خلفای ثلثه سنی آنها اختلاف نظر بوده باشند کما سنسب بین مطاوعی
الکلام فی نده العجالة و بس بدیع است که جناب الامام الاشارة قول خود را که اگر این ایستادان امیر المومنین
نازل شده بود چگونه بان احتجاج میفرمودند خراموش فرمودند پس همان قول شانرا اعاده میکنم که اگر این
آیه ایشان جناب پورانی قحافه نازل شده بود خود اولیای ایشان چرا استدلال بان آیه نکردند و مثل حدیث لایة
من قریش که دلیل نسبت بدعوی شوم تمام است متمسک شدند و اینهمه کلام در از کلام است علاوه بر
را باید دید و عکره ابا و گروا با بید بخیر چون عکره روایت بکن ابی بکر از جناب عبدالله بن عباس کرده و ذکر او
از شارانیه غیر او روایت ایشان امیر المومنین کرده اند و اجتماع المشافیین مجال پس معترف بکذب عکره باید
کردید به تخصیص که فصاح حال عکره مما ذکر فی ذیل بیان ایل تطهیر ظاهرا و مخرا ف عکره از جناب ولایتیام برین
که رای خوارج داشت پس قول او در انکار منقبت مرتضوی و نسبتش بانی بکر مجموع نیست اما قوله
و استدلالهم بان لایة مختصه بمن اقری الزکوة حال کونه فی الکرع الی قول فقول هذا ضعیف من وجوه
اقول بنا ضعیف من وجوه و نسبتها تفصیلا اما بالاجمال پس به بیان وافی ثابت کرده شد که در روایت
متخیلات و همیه نینهار بکار نمی آید جرح در روایات و رواه میباید و این روایت متنا و سنا و جرح و تصحیف
مصونست و اما بالتفصیل فنهد قول الاول ان الزکوة اسم للوجوب لا المنزوب الی قول ذوالک عند اکثر
العلماء معصیته اقول حجت امامیه بر مندر و بیت صدقه مفرخصیت هر دو تمام است کما سنشرح لما ادعا

باز در هر دو
سوره و در هر دو
تکون و در هر دو
استغفار و در هر دو
نیت خالص

حصص کم زکوة در واجب پس طرفه خطی است مگر زکوة مندوب از اقسام زکوة شرعی نیست و اصل
 معنی زکوة طهر است و برکت و نوازی است که زکوة مفروضه و مندوبه را زکوة می نامند که باعث تطهیر
 و تمیز و برکت است و لذا اقال الله تعالی تزکیهم با و مجودیت معنی منقول عنث شده مگر بعد کثرت استعمال
 لفظ در معنی شرعی الا در صدر اسلام اطلاق زکوة بمعنی اصلی واقع است کما لا یخفی و عجب است که بحسب
 شرح تخصیص کوة را بمفروضه قرینه عدم نزول در شان جناب امیر علیه السلام ساخته قرینه و هم را کعون که بحسب
 شرح حقیقت است در کسبی از ارکان نماز از پایه اعتبار ساقط دانستند ان هذا شمی عجاب مع نادر و ایتی قرینه
 که دلالت بر زکوة واجب داشته باشد یافته نشد بلکه جمله قرآن بر خلاف آن دلالت میکند چه حسب مقابله اش
 تا خردای زکوة از مثل امیر کبیر است بعد و اگر بوجهی شروع تا خیر فرموده بودند باز انتظار ختم نماز بخشیدن یعنی
 چه علاوه شکف بالید را عطای زکوة واجب ممنوع یا مستکره و اد از کوة واجب که ادای فرقیه است عملی
 نیست که بر آن چنین یا در مرح نازل میشد و جناب سالتاب مبرور شده چنین عا میفرمودند و مدعی را مجال
 انکار نمی نیست و اگر خواسته باشم تشبیه الذی حصن بر استیجاب احتمالین اغضای نظر از استبعاد
 مزبور کرده بگویم که زکوة واجب بود آنچه گفته که تا خیر در ادعا عند اکثر العلماء معصیت است پس محتمل است که نزد
 امیر کبیر منین همان قول صحیح باشد که بعضی علماء بان فتیله اندینی لیس فی التباخیر معصیت کفافی الهدایة الخسفیة
 فی کتاب الزکوة قیل هو واجب علی الفور لا یمتد فی مطلق الامر و محتمل علی التراخی لان جمیع العمرة لا دار
 و لذا لا یضمن بهلاک انصاف بغير التفریط نیز میگویم که در این کتاب سید الاوصیاء علیه التحیه و الثناء معلوم
 میکند است پس البته آنچه همیشه باقی نمیکند استند لکن محتمل که بعد دخول وقت صلوة حضرت تضرعی
 واجب الزکوة شده و صلوة را تقدیم داده باشد فعلمه جعل الزکوة علی الصدقة التا فلیه خلاف الاصل اولی لک
 باطل زیرا که با اعتراض علمای سنیه اطلاق زکوة بر صدق واجب تطوع هر دو آمده چنانچه همین استدل
 میکنند که زکوة بر صدق تطوع هم اطلاق میشود و این قول شتم نیست که جرم معاودة علی المطلوب کردن
 بند علاوه منحصر در این آیه نیست بلکه در آیات و گره هم اطلاق زکوة بر صدق تطوع آمده چنانچه صاحب
 انوار بدیه میفرماید در جواب اعور قوله الزکوة یطلق علی الفرض قول الزکوة اعم من ذلك بلیل قوله
 تعالی والذین هم للذکوة فاعملون انما فعلوا الزکوة الواجبة بالهدیة والایة کیة و فاقانص علیه صاحب
 التقرب فی کتاب المسمی بالتاسخ و المنسوخ و در تفسیر سید سید مطا بقالی فی التکاسیر الاخرین استثم فی
 الایة دلیل علی ان اسم الزکوة یقع علی صدقة التطوع و هو نظیر قوله تعالی ما اتیم من زکوة تریدون و چه شد
 یعنی زکوة واجب احتمال قید تریدون وجه استندار و فقول القابل خلاف الاصل خلاف الاصل و الاخر استند که تر
 این عبارت که مطابق فحوائی عبارت ذکر تفاسیر است ثابت گشت که از لفظ زکوة درین آیه خلاف
 در عموم امام رازی و سن بتوجه مفسرین صدق تطوع در یافته اند لا غیر هر گاه عموم معنی زکوة بشهادت

بدر دو

اینها را در کتب معتبره

اکابر و صاحبان امانت و افاضل مفسرین اهل سنت و جماعت ثابت و متحقق است که اطلاق لفظ زکوة بر صدقه
 تطوع هم می کنند و بخصوص درین آیه که میگوید زکوة را بر صدقه تطوع تفسیر کرده اند که الا یعنی علی المتعین پس جای شرم
 و حارم برای اتباع این امام اشاعره است که چگونه بعضی ابطال حق چنین امر واضح را آغاز نهادند بواب طعن و تشنیع
 بر خود مفتوح ساخته فاعترفا یا اولوالالبصار و عجب عجاب آنکه خود امام زاری بهمین تفسیر کبیره تفسیر آیه و الذین
 هم للزکوة فاعلون اختلاف نقل کرده است قال فی الزکوة قولان احدیما قول ابی مسلم فعل الزکوة لقیهم
 علی کل فعل محمود مرضی لقوله تعالی قها فلیح من ترک قوله تعالی لا تزکوا انفسکم و من جملته ما ینخرج عن حق الیل
 و انما سی بذلک لانها نظیر من لذوب بقوله تعالی تطهرهم تکبیرم بها و الثانی و هو قول الاکثرین انه الحق
 الواجب فی الاموال فافهمه و هو الاقرب لان هذه اللفظة قد اخصت بالشیع فی هذا المعنی درین مقام به انکار
 رفته و بل هذا الاکتمان الحق و انظار الالباطل التمدیح الحق و یبطل الباطل آنچه وجه تقریبیت قول ثانی گفته و درین
 آیه محبت کلی بودن درست نمی افتد کما یظهر بادی تامل قوله الثانی و هو ان اللایق بحال علی ان یکون مستغنی
 القلب بذكر الله تعالی الی اخر ذلک لمقال القول کلام من نحریر تمیمی پیش نیست چه اولابان قضایای تمیمی
 تکذیب حدیث میکند و کما غیر مره هر گاه حدیث مروی از روایة مؤثوق بهم باشد بتوهمات خیالی تکذیب
 حدیث ننوائند بلکه تاویل و توجیه که خلقی در معنی باشد واجب میباشد و بر معنی التفاق کاذب علما و اقوامین
 بزرگوار باقتضای عصیت و غلبه فلسفیت اعوجاج اختیار کرده بسیار و خدشات تخیلیه در حدیث بسیار
 و ثانیاً اتفاق کاذب اهل الاسلام بر معنی است که حضرت افضل الامیار و المرسلین در باب ضربت بر جمیع خلق از
 اولین و آخرین دارند پس استغراق سید الانبیا ابی شیباز استغراق سید الاولاد و صلوات الله علیه
 و علیه یاده بوده است خصوصاً عند ذهاب الرجل که امیر خیمه گریه از شهنشاد وون می پندارد و در صحیح بخاری
 مرویست عن عائشه قالت تسلم علیتمونا بالکلب و الحمار لقد رايتنی و رسول الله کصیل و انا بطیحة
 بینة و بین القبلتة فاذا اراد ان یسجد یغمز علی فقیضتها و ایضا عن ابی قحافة الازناری ان رسول الله کان
 یصلی و هو حامل امامته بنت زینب بنت رسول الله فاذا سجد وضعها و اذا قام حملها اکتفان اولیا
 این امام روی اندک شرم از مقاله امام خود نموده ارشاد سازند که داودن خاتم بثل منافی استغراق
 است یا غمز جل هر بار وقت سجده و یا فرود آوردن و بر دوشستن طفل و نیز میگویم که در فرقان مجید و جبار
 حال مومنین آمده لا تلبيهم تجارة و لا بیع عن کلبه فکیف رسول الله و ولی الله پس شهادت فحواشی
 این آیه میگویم که بهنای سوالی سائل و طرح خاتم هرگز خلقی در ذکر و فکری نمی افکند و همین است جواب انتمون
 هر دو حدیث مزبور در صورت صدق روایت و نیز استبعادی ندارد که اتفاق از استغراق و اصفا سوال
 سائل بالهام ربانی و القای سیرت باشد تا چنین منقبت جلیله ظاهر شود و ایضا نعم ما قال صاحب الانوار
 البدریه حیث قال و ایضا فان لا اشتغال فی الاستغراق لانه کما انشد ابن الجوزی حین سئل عن کلک

لا بد است بدین
 الحقیقتی فی الاصل
 صحیح
 سید محمد
 صاحب

اربعین و بیست و یکم

مجموعه

یستقی و یشرب بلا تلمیذ سکرته عن البیدین ولا یلمعون ان کانت طاعة سکرته حتی تمکن من فعل الصوابة فنهذ اعظم الکتاب
 قول الثالث ان رفع الخاتم فی الصلوة عمل کثیر و اللاتقیر حال علی لان یفعل ذلک اقول رفع خاتم زینبیر عمل
 کثیر نیست بلکه هر گاه خاتم در گشت تنگ نباشد پس عمل قلیل که محتمل است که در مسکوس کردن گشت از خود
 بیفتد و مفسرین همین معنی گفته اند که خاتم تنگ نبوده این برزک چند سطر پیش ازین آنچه در روایت کرده فراموش
 کرده یعنی محلی کان رکع افامی الیه یخضره الیمنی و کان فیها خاتم فاقبل الیها حتی اخذ الخاتم و علی هذا المعنی عمل
 قلیل هم نبود فقط اشاره گشت بود در روایات اعمال در حال صلوة که نسبت بطرح خاتم بس کثیر باشد در کتب حدیث
 بحدیث و ما را حاجتی باستناد حدیثی بعد از هر دو حدیث که از صحیح بخاری نقل کرده شد زینبیر نیست و طرفه اینکه در خاتمه
 کلام خود هم از علمای خود عمل قلیل بودن اعطا خاتم نقل کرده و اعتراض سهو نموده قول الرابع ان کان فقیر الی
 اخری قال متعلقا بهذا المقال اقول لا یخفی علی العاقل ان هذا التعلیق الباطل بالباطل فان اعطاء الخاتم ان کان
 اوار الزکوة الواجبة حتی یطرح علیه فافزع هذا القائل بل قد ریت مما سبق انفا و سلفا ان اعطاء علی علیه الصلوة
 و السلام فی حال رکوع ما کان الا صدقة التطوع و آنچه بی ادبانه متفقوه بقدر سلطان الاولیاء شده و معنی را دلیل کذب
 حدیث ساخته یعنی حضرت امام تقلیدین کی مشغول الذمه بزکوة بودند که زکوة میدادند در نهایت درجه کاکت رس
 نند چاره اول آنکه اش مبتنی بر همان دعوی است که اطلاق زکوة بر صدقة تطوع نمی آید و قد عرفت بطلان و ثانیاً
 در صورت سیدیه همگی ایاد و نظرشست سنجیل بود که بعطای نبوی یا که همین یا بهد ببقدر نصیبه پیش مصی سول
 بتمثال در کمال جمع شده باشد که در ان زکوة بقدر ثمن خاتم واجب کرد و ثانیاً افتاد و سار حضرت از هد الزکوة
 بیعت ایشان بود که هر چه میسر میاید ان اعطای کار می برید الا در احادیث معتبره نیست مرویست که صدقه حضرت
 الایمان با که یزید بن ابراهیم بود و نعم ما قال الشیخ الحسن بن محمد الهلبلی طاب ثره و جعل الجنة متواصفاً فی کتابه
 الا نوار المبدیة فکشف مشبهات النواصب القدریة فی رد کلام یوسف الا خور الواسطی الموسلی قولہ لا مال له
 اقول اخبار الله تعالی زکی صدق من قوله بانه لا مال له و ایضا قد اجتمعت الامة علی کرمه علیه السلام حتی
 شها به عدوة عویة بین قال لمن لو ملک بنتا من بن ویتا من تبر نقد تبره قبل تبنة و احوال الکریم
 مختلف فی الغنی و الفقر و یؤید ذلک ما قاله العاقول فی مشه للمصانح فی مناقب علی علیه السلام قال و ما روینا
 عنه فی سنن الامام محمد بن حنبل و غیره انه قال علیه السلام لقد رایتی و انی لا اربط الحجر علی لبطنی من الحجوع و ان صدقة
 الیوم لم یبق الا ان و نیار و فی روایتی اربعین لغ و نیار ثم قال العاقول و قال العلما لم یرد به زکوة مال بلکه و نما
 اراد الوقوف التي تصدق بها و جعلها صدقة جاریة و کان الحمال من غلتهما یبلغ هذا القدر و لم یرحمه الا بقارب هذا
 المبلغ و لم یرک صین توفی الائمة درهم و عظم مدح بر صدقة سه قرص نان که متفرع بر اقرار ساخته واقعی نه یاده
 عنایت در صحنایزدانی همین حدیثا لحوالی مولى المؤمنین شده که در وقت ادای صوم نذر بسبب بذل و ایتار
 پنج شمشیر و بجهت تصدق بسائل شده و فقط باب فطار فرمودند چنانچه در کتب احادیث امامیه صرح

بسین شد که آنچه امام اشاعره بعد قبول نزول ایشان میرمومنان و معنی ولی متصرف فی الامور گفته که چون
 در این تعیین وقت نیست حضرت ولایتیاب بعد خلفای ثلثه متصرف با امور است باشند باطل محض است چه
 جناب حبیب با لارباب استدعای منصب اارت و شرکت در امر خود و لبان حضرت هارون با موسی علیهما السلام
 سازند و دعای آنحضرت مجاب شده ای نه بر وجه مصدر بکل حصه و قصر شرف نزول یا بد که متصرف در امور خلق نیست
 مگر خدا و رسول خدا و شخص متصرف باین صفات یعنی علی عالی درجات پس بعد ازین امکان دیگرین حصول
 و فلان و بمان که منصوب کرده است اندر واقع متصرف بمنصب تصرف فی امور الامته باشند و منصوب من الله
 مانده بدرجه چهارم باین منصب فائز گرد و امری واجب از ذکر آن فائده بود و ان تعرض بقول متعصبین عامه که
 معنی را که عنون میکند و چون صاحب نوادر بدیه درین باب کلامی پس بغرور و بر نقلش اکتفا میرود که ان کا
 و بسند مقابل پسند از کبای و شوار پسند قال فی جواب قول الاعور و المراد بالركوع ههنا التواضع والخضوع
 من قول اشاعره لانهم لفقير غلک ان ترکیم و ما و الدهر قدر فعه اقول لا سلم ان المراد بالركوع ههنا التواضع
 لان حمل اللفظ على المعنى الشرعى ولى من حمله على اللغوى لان الشرعى فى حكم الطارىء فهو كالناسخ لان طرائف العرب
 كالحديث لو جب صدق الخطاب ليقان قلت اذا حمل على المعنى اللغوى افاذ فائدة مستقلة اذا حمل على المعنى
 كان فى حكم التاكيد لان الركوع الشرعى قد دخل تحت قوله يقمون لصلوة و التاكيد فى اللفظ خير من التاكيد
 قلت مسلم ان التاكيد فى اللفظ خير من التاكيد و لكن لهذا اللفظ فائدة مستقلة على حمل اللفظ على المعنى
 الشرعى و هى الحالىة و بيان ان المختص بالولاية المزكى حال الركوع توضيحه انه لم يرد اللفظ لبيان الاخبار بوقوع
 الركوع بل للاخبار بامر بحصول حال الركوع و هذا على تقدير التسليم ان المراد بالركوع فى المنع التواضع و هو غير
 مسلم و قول اشاعره استعارة تمهيدية قال الجوهري فى صحاح الركوع الا انما رومنه ركوع الصلوة و ركع
 شيخ اذا سخن من الكبير فيكون ما اردناه حقيقة و ما اردنا ناصب مجاز و الاصل عدمه فلم يحز المصير لانه لا موجب
 وقد حصل الموجب مع الحقيقة فانتج حمله على التواضع و هر چند از بدیهها نسبت که فرقان مجید بآنجا نجا عز نزول یافت
 و نظم و ربط آیات ایجاد بعض علمای سنی است بجهت توضیح که مخفی نیست مگر تنشيط الروح الرازى میگوید
 که ایما بعدین ایه یعنی من بتولى الله و رسوله فان حزب الله هم الغالبون مرتبط باین آیه و مؤید و موکد مضمون
 است تقریرش اینکه ملاک امور سهی و دینی و دنیوی انقیاد و تولا و محبت تبعه و مؤسین نسبت بمتبوع
 در عین می باشد پس هرگاه شاهنشاه علی الاطلاق بیان فرمود که مالک اقای شما که تصرف فی الامور از لوازم است
 جز خدا و رسول و شخص متصرف بصفت کذای نیست پس بیان فرمود که هر کس سوی خود را دوست میدارد و تولا با
 میکند پس آن کس از حزب خدا است و حزب خدا غالب اند بر غیر خود و در میان بلفظ حزب خاصه دون لفظ القسمة
 و امثال اشعار لطیف است باین معنی چه معنی حزب کما فی تفسیر الزاهدی و کتب المنع فیه منجته است و در باب اولی که
 انباری دروسای دین و دنیا هم میباشد و وعده غلبه یاده تر شود که ما ذکریم تفریح غلبه بر مطلق محبت ناما لحم و

در بیان دعای

چون چون آمده تقدیر و حسن توفیق کسب را بدجی بل کشمس الضحی منجلی کشت که معنی ولی در آیه موصوفه متصرف
فی الارض و دست لا غیر بطریق منزل میگویم که اگر معنی ناصر گرفته شود تا هم بعینه دعای ما حاصلست تقریر این دعوی
انکه هرگاه مبرین شد که این آیه بعد عطا خاتم بل در حال کوع بشان بن عمر رسول مختار یعنی حیدر که از نازل
شده و خاصه بر طبق دعای نبوی پس اگر معنی ولی ناصر علی الاطلاق باشد خصوصاً از صدق نذر چه تا ضرب
مومنین تمامه کرده مومنین اند و حصر حکم کلاماً نافروری پس لامحال نصرت خاص غیر ان نصرت خواهد بود و این معنی
در واقع مطابق نفس الامر است زیرا که نصرت مومنین نسبت مومنین امری اخرو نصرت مومنین نسبت بخدا و
رسول است و در نصرت خدا و رسول نسبت مومنین معنی متغایرین کلاماً المعنیه در آن نیست مگر نصرت
مالک نسبت بملوک بلکه ارفع و اعلا از ان و ذلک بین الاستتاره فیه پس هرگاه که در نصرت خاص خدا و رسول
نسبت مومنین خیزد و المناقب الجلیله و المفاخر الجزیله و بعد الرسول خیر البریه یعنی افضل الذریه الطیبه دیگری
شریک نباشد پس از اجلائی به بیات است که مرتبه ان شخص تالی مرتبه رسول کبریا خواهد بود و تمامه مومنین
منصورین او به نصرت مخصوصه خدا و رسول خواهند بود و نوعیکه محکوم خدا و رسول هستند محکوم ان شخص
نیز همین است معنی امامت و خلافت و لا اقل که احدی متوسط در و در رسول کریم خواهد بود و ذلک ایضاً
یثبت لمطلوب و مستتر مباد که آنچه بمنزل گذار شده شد در صورتی که ان گفت که از دعای مصطفوی ان
دعای موسوی اغضار نظر کرده شود و الا سبق نزول آیه باجابت دعای نبوی غیر از معنی متصرف فی الارض
زینهار درست نمی نشیند کما مشه حناه و بر صدق روایت دعا که دلیل زیاد ازین خواهد بود که جناب ابی ذر
بتاکید و تشدید تمام روایت فرمودند و امام الا شاعره با همه لدا که از چشم اتهامش درین باب پیدا است ذکر
کرده و مثل ثعلبی موثوق به کما نقل عن فی مجمع البیان در ده و صاحب کتاب ریاض النضره یا همه البیتش
در اثبات خلافت بگری و ارتکاب تا ویلات منافیات ان هر چند ذکر آیه موصوفه را منضم ساخته مگر از اسما
بنت عمیس این عار را روایت ساخته و مطلوب ما از مطلق دعا و شرف اجابت از بارگاه کبریا حاصل است
و اگر از نصو فی فضل قطعی الدلالت بر اینکه در تیت خاتم الانبیا بعد رسول کبریا حاوی جمیع مراتب فضل و شرف
اید کلیم افضل و اولهم یعنی سید و صیا حدیثی است که حضرت مقلب القلوب لا ابصار از زبان مولف صحیح
محرره با همه عصیت و لداوش و ابیت کنانیده و بار تباط لفظ ولایت فکرش درین مقام النسب ذاک بدان فضل
و الشرف و الولاية و المنزلة للرسول و ذریته فلا یدمین بکلام الا باطیل فنقول ان اعترف الخصوم ان لفظ الولاية
فی هذا الحدیث لیس معنی الامارة فقد تم المطلوب ان انکر و اکما بودید نهی انکار البیاتی و قالوا اللفظ با
بمعنی الحجیه پس میگویم که اگر چشم مال نصف حق بینی قذای چشم پوشی از حق از بصیرت دور سازند
زینهار چنین حرف دور از کار حواله زبان نساغ و نظر بر کتمان حق ندوزند و تشاعتساف نیز فرزند شورش
اینکه چون فضل و شرف و منزلت جمله صفاتیه رسول الثقلین و احد الثقلین معنی ذریه است که مالک خاقین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم ولو كان
بينهم وبين الناس
موتى

بست پس سیاق حدیثا همیشه میخواهد که ولایت هم صفت قائم بذات طاهره آنحضرت باشد یعنی حکومت و امارت
نه صفت قائم بالغیبه یعنی محبت تخصیص که بدلائل با بهره در روایات متخالفه آخر اقصاف جناب ولایت ثابت این
صفت یعنی تصرف امور است ثابت شد و پر طاهر است که اطلاق ولایت معنی امارت و اولویت بالتصرف بر جناب است
نیاه اتفاق کاواهل اسلام صحیح گو حضرت سیدیه با شتر اک فری طایرین در حدیثا اگر اطلاق این لفظ با معنی رواد دارند
ندارند و گویند که معنی ولایت در نیت هم همان محبت است که دیگر جا با گرفته اند پس میگویم که مقصود ما از اینم حاصل چو حکم
در امت مودت گزشتت و خوب محبت این حضرات دلیل عصمت و فضیلت است علاوه بکمال فحای این حدیثا
محقق که کافه مسلمین با سید المرسلین میباید ان البته از محبت جدا که افراد نوع است که ممتاز است بعینها
با ذریه طاهره میباید و ان محبت مخلوک با مالک و رعایا با سلطان خلط گفته محبت است با رسول امام
است و این قصی در جات فضل است و همچنان فضل و شرف و منزلت ذریه طاهره تالی فضل شرف و منزلت
نبوی خواهد بود و در غیر تریبیت ترکنتی داشته باشد بالجمله هر گاه این مدارج تالی مراتب فضل الانبیاء المرسلین
برای ذریه طاهره تحقیق باشد پس حیف صد حیف که حضرات سنیة تارة فضیلت مطلقه بر شیخیان
از امام الحنفیین و عا سازه و مرقه کثرت ثواب برای انها اختراع نمایند و بزعم مقلدان خود از بلقیه تفصیل
مفضول که نزد کاذب عقلا نارواست و از هر دو نیندیشند که منزلتی که برای رسول در بارگاه کبریا است
همان منزلت بمنزله بعدیت ذابینه برای عترت اصحاب است پس کثرت ثواب متفرع قرب منزلت بالا من
عظمی حاصل میشود و اگر یضیق خناق مبتلا شده قابل کواز تفصیل مفضول شوند اولان حاجت مذکور با اول این
حاله سادشان میباید معنی ایما جل از جل علی عشره فیم غیر من فقد غش الله و رسول چه هر گاه تا میر مفضول بر
جماعه کس غش خدا و رسول باشد که کردن مفضول بر فاضل خلق یعنی ذریه طاهره بچه مثابه عصیان خدا و رسول خواهد
بود و ایضا اتمس بخیر الی شین مذکورین هنگام ن ابی بک و ابن عباس ثانیاً بر انها محبت بقول شاه ولی است
که مقبول علمای حال هند است میگیریم که فضیلت مطلقه را از شد و ط امارت خلافت خاصه را شده گرفته
است و ثانیاً التماس میازم که حسبه لله و للرسول نجایه این حدیثا اندک تمیق سازند که معنی لایذ بین بکم
الا با طیل در نیا جز این چیست که با طیل شمارا از راه نبر یعنی جمله شرف برای رسول و ذریه او ثابت است پس
هیچکس را بر انها فضیلت مدعی و با وجود این حضرات کسی را اولی بالتصرف ندانند و ازین حدیثا شریف دیگر مطلبی
مستفاد شده که منحصر بر جناب رضوی نیست اما این چابین سیدین شهیدین یعنی حضرت حسنین
علیها سلام و اولاد که امشان بزرگان افضل از کافه خلق بوده اند و خواهند بود و با وجودشان رجوع خلافت
بدگری تفصیل مفضول خواهد بود پس بر ذمه اهل سنت لازم است که بجای قرشیت فاطمیت را شرط صحت خلافت
گردانند و مفرقه اشاعره که امید اثنا عشر را امام میدانیم را غیرد و وجه دیگری آنیکه مضمون قطعیه متطافره
بر اامت این حضرات طاهرین بطریق ما وارد و سندان در کتب حدیث طریقه شایر موجود و در کتب معتبره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم ولو كان
بينهم وبين الناس
موتى
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم ولو كان
بينهم وبين الناس
موتى
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم ولو كان
بينهم وبين الناس
موتى

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمرون بهم ولو كان
بينهم وبين الناس
موتى

تفصیل نفس سول با شی بر سائر رسل کرده میشد مگر چون در مباحث سابقه ذکر لفظ ولی و ولایت بودیجا
 مذکور کرده شد که شیرینی سقح ایست ال الف و چون حسب القیاق مطالعه کتاب مدارج النبوة تالیف میرزا محمد باقر
 درین اوقات دست داود آنچه مشارالیه نقل کرده عن اهل علم و خودش در تفسیرین اییه ذکر کرده بالاتر از آن بود که تفسیر
 عرض کرده بعضی عبارتش را منقطعاً به بیاض برده قال بعد ترجمه الایه خبر داده است وی گفت که حدیثی است
 از پیغمبر که فرستاده است او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم و جمهور سلف این گفته
 که هر دو باین سول محمد است صلی الله علیه و سلم و نفرستاد خدا تعالی هیچ پیغمبری را که از آن ذکر کرده با وی
 محمد را و گفت با وی او صاف او را گرفت بروی ایشان که اگر در یاد او را ایمان آرد و ولایت چون از انبیاء پیش
 گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشان اند نیز گرفته باشد و چون انبیاء اصل معتبوع اند گفتند که در اییه
 بذكرشان شمر ذکر الروایه من علی بن ابیطالب و ابن عباس میده لذلک بعد ذلک لا اعتراض علی هذا التفسیر
 و جواب هم قال گفت امام سبکی ح درین اییه اشارت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات انبیاء
 در زمان وی مرسل میباشد بسوی ایشان پس نبوت و رسالت وی تمام و شامل از جمیع خلق را از زمان آدم تا
 تا روز قیامت انبیاء و محمد ایشان همه است او باشد و قول صلی الله علیه و سلم که فرمود فرستاده شده ام
 بکافه ناس قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافه ملئنا من مخصوص نباشد بر وی که از زمان وی تا روز قیامت اند
 بلکه مقبول است بحسان را نیز که پیش از وی بوده اند و از حدیثی که برای وی از انبیاء بر آن گفت تا معلوم کنند
 که وی صلی الله علیه و سلم مقدم و عظیم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب
 بانصاف باین تعظیم بر این نبی کریم را از پروردگاری و چون شناختی از او ندستی که نبی محمد است و وی نبی
 انبیاست صلی الله علیه و سلم از نیجا با هر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و
 من دونه تحت لوای او اگر قرضا انبیاء علیهم السلام در زمان نبی می بودند با وی صلی الله علیه و سلم در زمان ایشان
 میبود و هر چه با نبی آوردند بوی و نصرت میدادند و از آن فرمود لو کان سوسی حیا ما دسعه الا اتباعی از جهت اخذ
 میثاق بروی او لهذا علی علیه السلام را آخر زمان بر شریعت وی بباید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقی است نبوت
 خود و نقصان نشده است از وی چیزی و همچنین تا انبیاء بفرض موجود ایشان در زمان آنحضرت یا فرض وجود وی
 زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود بر آدم خود و آنحضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان
 پس نبوت او اعم و شمل عظیم است تا مل کن در معنی تا کان نبی که در نیجا نبی نبوت و رسالت است از انبیاء همچنین گفته
 است صاحب مواهب لدنیة و تحقیق و تفصیل کرده است این را از یاده بر آنچه ذکر کرده است حق با او تا ای طوره
 با محلی انضمام آیت حدیث صراحتیه و محلی میشود که قسمیکه اعتقاد بولایت سید الانبیاء یعنی فرود بر فرود انبیاء و چون
 همان قسم اعتقاد بولایت سید اولیا هم وجود دارد و اگر غشوه تعصب اینها نباشد و بطور حجاب حق نبی گردد و متمسک بعضی محلی
 شد قبول حق باینستند بر سبیل تنزل کلمات بالغیبت میگیریم و میگویم که چون محبت حق است از دیگران که انبیاء و پیغمبران

من ایمانی به ملک

بی مشبه محبوب و حبیب المحبته از محبان افضل خواهد بود و فی المقصود و تقریری هر یک ذکر ارزش می پذیرد و کتب فضیلت
 خیر البشر از معانی انبیا صلوات الله علیه فرمودی از اول اهل اسلام طریقی نیست و بعثت انبیا بر محبت سید الانبیا
 که واقع شده بلا ریب بجهت قرب منزلت آنحضرت در بارگاه حضرت قدس تعالی ان بعثت رسل بر محبت سید الوصیین
 پس منزلت حضرت مرتضوی هم تعالی منزلت مصطفوی خواهد بود و این معنی التبعه دلیل فضیلت است میسر کل انیر
 بر کافه رسل است مؤیدین معنی است اقتدای حضرت مسیح علیه السلام در نماز بحضرت صاحب الامر و الزمان که تسبیح
 علیه جمیع است کما نظیر باقی تدبر و لمن منزلت من نذا ایضا و چون اثبات فضیلت علیه السلام علی الانبیا و علی الابرار
 اخیری پس برینقدر معاندی هم از تیار شک را راه نمی تواند آورد و محبت کسی که بعد محبت سید المرسلین انبیا و ائمه
 مبعوث شده یا شد جلالت قدر آن کس در چه پایه است و کلام عظمت مرتبه باین عظمت تواند رسید پس لا اقل
 که کسی از افراد است مصطفوی هم مرتبه جناب مرتضوی نخواهد بود و کیفیت که رتبه فلان و بهمان را بالاتر از رتبه نفس است
 و نروج بتول بگیرند و انهارا حکم علی عالی را رعیت پذیرند فلا حول و لا قوة الا بانته و مخاطب باین قوم شاک نیست
 قذک مولای فجنی بنشد که بعد از این سطور تصنیف کتاب مستطاب الحقائق ظاهر شد که جناب علین کب
 علامه علی علیه حقه الملک الوهاب در کتاب کشف الحقائق این حدیث را هم معروض استندلال آورده اند و شارح اعنی
 فضل بن وزیر بان موصلی بحال الباطل علی دیدنه استمر و منصبی کتابه ذک بقصصش پرده خسته و محتوی
 شوشتری رحمة الله بنای اعضاء را منهدم ساخته پس نسب نمود که عبارت زینک کتابین بالاستیعاب نقل کرده
 شود و آنچه قریح کلیل بان سماحت کند اضافه کرده آید قال الحق الشوشتری بعد ذکر عبارت العلامه المحلی العاصم
 تفصیل افضل البشر بعد خیر البشر علی غیره من نوع البشر استند اینده الروایة قال لنا صبغنا خلفنا الله قول
 لیسن من روایة اهل السنة و طاهر الایة آب عن هذا ان تمام الایة و اسال من ارسلنا قبلك من رسلنا اجلنا
 من دون الرحمن المهنة یعبدون و المداوان اجتماع الانبیا و واقع علی وجوب التوحید و نفی الشریک بعد مفهوم الایة
 و هذا النقل من اهلنا کبر و ان صح فلا یثبت بالنص انذی هو المدعی لما علمت ان الولاية تطلق علی معان کثیرة
 اتنی اقوال الروایة مذکورة باونی تغییر فی اللفظ فی تفسیر النبی کور عن الشعبی حیث قال و عن ابن سعویان
 النبی صلی الله علیه سلم قال تانی ملک فکان یأتمم سل من رسلنا قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی
 ما بعثوا قال علی لایک و الایة علی بن ابي طالب و اه الشعبی لکنه لا یوافق قوله سبحانه تعالی اجلنا الایة اتنی
 و قد ظهر بانقلنا ان الروایة من روایات اهل السنة و المناقشة التي ذکرها لنا صبغنا قد اخذها من النبی کور
 و هی مع وصمة الانتقال ضعيفة اذ یکون ان یکون لیس فی الجملة الاستثنائية معنی حکم کما صح بلینیا پور
 اخرا و یکون الجملة حکایة عن قول الرسول صلی الله علیه و سلم لا یخبر فی الکلام من الاقرار بعشرهم علی الشهادة
 الذکورة بان یکون المعنی ان الشهادة الذکورة لا یکون التوقف فیها الا لمن یحل من دون الرحمن الله بعدون
 و نظیرها الاضمار عاقب فی القران فی قوله تعالی لا یخبر فی الکلام من الاقرار بعشرهم علی الشهادة

این کتاب بسیار
دوستانم کو بگویند

فصل اول در مسائل من ارسلنا
فیک من ارسلنا

کما فی بعضی رواه اند که متنع ارباب نصفت ست و این فقیر لادراک است که کلامی شریف گزارش میدهند که در
منتشا به بودن این بیت که کلامی نیست و بری مزید بیضاح عبارت تفسیر کبیر نقل میکند حیث قال فی تفسیر
القول الاول و اسأل مومنی اهل الکتاب القول الثانی عطاء عن ابن عباس بلما یسکر بالنبی صلی الله علیه
وسلم الی المسجد الاقصی بعث الیه اوم و جمیع المسلمین من ولده فاذا نزل جبرئیل ثم اقام فقال یا محمد تقدم فصلی هم فلما
فرغ رسول الله علیه الصلوة من الصلوة قال له جبرئیل سلین ما یحیی من ارسلنا قبلك من ارسلنا الیه فقال صلی الله
علیه وسلم اسأل فانی لست شاکاً و القول الثالث ان ذکر السؤال فی موضع لا یکن السؤال فیه کیون المراد منه
النظر و الاستدلال بقول من قال سل الارض من شق انمارک و غرس اشجارک و حنی ثمارک فانها انما تحکم
جو اباجاتک باعتبار انها سوال النبی علیه السلام من الانبیاء الذین کانوا قبل تمتنع و کان المراد النظر فی هذه
المسئلة بعقدک التدریج فیها و التدریج علم اتقی و ضعف هذه التاویلات لا یحیی علی من ادنی مسکنة چه چاه بیتا
این تاویلات بر نیست که امر مقرر فرمودن باری تعالی الهه عبودیتش که در شکوک فیها باشد تا حکم نزیوی بر رسول خود
بسوال از هر کس که باشد خواه بطریق دیگر صادر شده و ایامی سوال از جانب کسی کسی به تبیین مسؤل مدعی بجهت
ان می باشد که محکوم سوال را علم بان حاصل نباشد با اعتراف با مسؤل مندرکز می باشد و اینجا هر دو غیر متطرق
پس این امر لائق حکم سوال از حضرت رب العزت بحسب خود نیز نیست چه بر تمام افراد مسلمانان ملل سابقه
آسمانی و حال ظاهر و باهر که خدا تعالی مقرر فرموده فصلی عن خاتم الانبیاء را نه قابل نظر و تدبیر و سوید
کلام فقیر است آنچه در بعضی و ایات آمده که جناب رسالتها مقرر فرمودند که سوال نمیکند که شک ندارم سبحان حضرت
رسالت پناه دانسته باشند که امر قابل سوال نیست و عالم السوء و العلن غیر اسمند دانسته باشند حکم سوال کنند
مگر اینکه استعینا بربنا بکونینک قسمیکه بر علم شان جناب فاروق اصلاح در احکام نبوی میکردند حضرت نبوی هم در فرمان
نزیوی اصلاح میکردند بالجمله کیف ما کان بین جمله دلیل قول ما ست غلط گفته چنانچه صریح کی قابل دلیل می باشد
و طرفه اینکه انیم نیست که سوال از ان باشد که کسی سوای خدای کریم لائق عبادتست بلکه کما هو مولود لول ظاهر
الایة سوال از ما جبری فی الغابر نیست که یا در زمان سابق خدا تعالی الهه را برای عبادت مقرر ساخته و
کیست که نداند که التبت الله تعالی خود چنین نکرده این معنی را که غالباً اکثر مشرکین هم قابل نباشند پس لامی اله
ای از منتها است و واجب تاویل این تاویلات بناء بر یک علی الرکیک کما تری فلامحاله تاویل می کرد
می باید و چون با شریح تاویل آن ظاهر باشد که صحیح سوال است نه مثل ان تاویلات منافی سوال از ان نکول
چرا و بر ظاهر است که مصحف مجید در نهایت ایجاز نازل شود و اینجایی که اسم و اجبات صلوة و زکوة است و آنچه
در باب این هر دو مفروض شرف نزول یافته به جمالی است که از ان استنباط عنوان ادای این واجبات نتوان
کرد فقط ذکر اوقات صلوة انهم پس مجمل در کلام ربانی است و ترتیب و عنوان صلوة سوکول به بیان جبرئیل
علیه السلام در امر زکوة که سوای مطلق فرضیت هیچ نازل نشده و جوب قصر صلوة در سفر که در باب ابی حنیفه

سلامت است از این جهت که در کتاب
بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم

و اما صیبه است از این جهت که در کتاب
و هیچ معنی بر کتاب و سنت و در کتاب آمده یکی یا نصیحت و از آن دراک جمله احکام شرعی است
ست و مثل انصاف بال واجب الزکوة و شروط ان کذا و کذا و قصر صلوة العام نیز و سبب در وان معصیت الی
غیر کتب هر گاه چنین باشد که امجد و در لازم می آید که باید واسئل من ارسلنا الیه حضرت جبرئیل علیه السلام
تبلغ کرده باشند و اسال منم علی ما یغثوا و ایه توطیه و تمهید این کلام باشد و حاصل اینکه قسمیکه الوهیت در و
و حدّه لا شریک منحصر است لایستی متبوعیت کافه انام مختص بشما هر دو برزگوار به با و مع چه خوش بود که
بر آید یک کرشمه و کار به حدیثی باید شنید که هم مثبت حقیقت خلافت مطلقه خلیفه الرسول و زوج البیت
بتعمین و ولایت هم مطلق خلافت خلفای شمله با صرح دلالات است فاستمع و انصف صاحب تفسیر مدارک
که خفی اندر ب و ثوق به عند العلماء است بذیل تفسیریه فقده مواجین یدی بنحو کم صدقات نقل کرده قال قال
علی رضی الله عنه نه این کتاب شد تقام عمل بها احد قبلی و لا عمل بها احد بعدی کان لی دنیا فصرفته فقلت اذا
ناجیة تصدقت بد رحیم و سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم عشر مسائل فاجابنی عنها قلت یا رسول الله
یا الوفا قال التوحید و شهادة ان لا اله الا الله قلت ما انفسا و قال الکفر و الشکرک بان الله تعالی قلت و ما الحق
قال الاسلام و القرآن و الولاية اذا انتهت لیک قلت و ما الحید قال ترک الحید قلت علی قال طاعة الله و طاعة رسوله
و کیف ادعوا الله فقال بالصدق و الیقین قلت و ما اذا اسال الله قال العافية قلت و ما اصنع لنجاة نفسی
قال کل صلا و قیل صدقا قلت و ما السور قال الجنة قلت ما الراحة قال لقار الله تعالی فقل فرغت منها
نزل نسجها و هر چند این حدیث از نصوص صریحه و اله بر ما نحن بصدد بیان است مگر بنا بر ضرورت توضیح کلمه چند
گزارش میدهد که از این حدیث هر دو مطلب اعنی حقیقت ولایت جناب و ولایتیاب و بطلان خلافت سایر اصحاب با صرح
ولایت مستفاد میشود چه حقیقت ولایت منوط بانتهای وصول ان جناب سید لا و صیار و منطوق حدیث بان
ناطق یعنی ااست هر گاه تورس حدیث است و بالمفهوم صراحت و ال بر اینکه ولایت که ما قبل آنها و وصول بان
هم رسول باشد باطل است پس هر دو دعوی این فاقد الی دراک ثابت و هر چند کسی طاهر و هم را با و تفحص و
اختراع تا و ملی پرواز و مصداق بی ثقل الی الیک البصر خاسئا و هو حییر و بفضای مقصودنا رسیده
رجعت قمری بخصیض نامی میکند چه ولایت بالفتح و ال کسر همین و لفظ همین و معنی دارد یکی محبت دوم
امارت پس اگر مراد از ولایت امارت و حکومت است کما هو المتعین عند الامعان پس مطلوب خود حاصل
و اگر سایر خاطر حضرت که براتخاذ معنی محبت و محب از لفظ ولایت و ولی و مولی مایلند پس معنی محبت و محبت
بیریم تا هم بطلان خلافت شمله طاهر با هر سگی و چه هر گاه محبت خلفا از شمله خلاف حق و باطل باشد خلافت
ایشان چگونه صحیح می تواند شد چه بنا برین شمله از ایمان خارج میشوند فضلا عن الصلوح للخلافة چه محبت منزه
بطلان و وصفی نتوان ساخت و مستحکم می آید که این حدیث از معجزات است به طغوی است که بارشاد کنایه

بسم الله الرحمن الرحیم
نسخی من غیره و الی کلمات
حقان لقا و الی کلمات
شرعاً انصافین عبارت نقل فرمود
در کتاب کتب اعلام الاخبار
کفری و جوامع منصفی طبقاً
الغنیة و کورست قال فی الجاه
المضتة عند من احسن
حافظ الین ابو البرکات
اعلان و الی قرین حساب
انصافین الغنیة فی الفقه
و الاصول المستصفی فی
شرح المنطوقه و شرح المنطق
سماه بالناصح و الی کلمات
شرح الوافی و الوافی تصنیف
بعضاً و ذکر الی کلمات
المعروف الی الی کلمات
نسخی الی کلمات
عین محمد العیال مع منه
بصفا هم
سید و الی کلمات
جلد ثان و تطبیق
وین حضرت
وین حضرت
وین حضرت

ایده اولی در سلسله
تکلیف است

ملا
بگویند
سیکانه
این
سوره
توبه

ابن من التصیح بکلمه اذا انتهت الیک خبر مستقبل و او نمکه خلافت ظاهری بخلیفه برحق بعد خلافتها ی
 جو صورت وقوع می پذیرد و وقع کما اشار المخبّر الصادق علیه علی الصلاة والسلام الیه و از حج قاطعه
 کاسیف کما سح و ان عدم استحقاق جناب شیوخ ثلثه مغلافت نبوی را ین تمام لمدایه و اذا ابتلوا ابراهیم
 رَبَّاهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ثَمَرِ نِعْمَتِكَ قَالَ لَا يَبْقَى
 مُحَمَّدٌ فِي الظَّالِمِينَ است که هم بوجوب عصمت را امام اشقای لیاقت امامت از مغزی الیهم میکنند و
 هم باجماع مرکبات ثبات خلافت مطلقه امیرالمومنین می نماید و علمای اثنا عشریه چنانکه باید ثبات این مراسم ازین
 آیه و از احت و او خاص شبهات طرف مقابل فرموده اند و این سه نام با اشقای اشرا سلاف کرده ام بفرمایید
 که اندک تجدیدی دارد بشرح استدلال ازین آیه می پردازد و چون امام الا شاعره در صناعت جدل هم
 طول باع دارد اول کلامش را که در ذیل تفسیرین آیه تفسیرش گفته نقل مینماید و بعد کشف خلل اول
 مقالاش میگردد ای قال بعد بیان معنی الایة و غیره الرابعة الروافض احتجوا بهذالایة علی القدر فی امامت
 ابی بکر و عمر من ثناته اوجه الاول ان ابابکر و عمر کما کان من فقالوا کانوا حال کفرهم ظالمین فوجب ان یصدق
 علیهما فی تلک الحاله انما لانیالان عمدا لامته البتة و لانی شی من لا وقات فثبت انما لا یصلح ان لانی
 اثنتان من کان مذنبان فی الباطن کان من الظالمین فاذن ما لم یعرف ان ابابکر و عمر ما کان من الظالمین
 الذمین ظاهرا و باطنا و جبان لا یحکم با ما منتهما ذلک انما ثبت فی حق من ثبت عصمته و لما لم یکون معصومین
 بالاتفاق و جبان لا یتحقق امامتھما البتة الثالث قالوا کانوا مشرکین بالاتفاق و اما ان المشرک ظالم
 فلقوله تعالی ان المشرک مظلم عظیم و اما ان الظالم لانیال عمدا فهذه الایة لا یقال انما کانوا ظالمین حال
 کفرهم ما بعد زوال الکفر فلا یبقی هذا الاسم لان نقول الظالم من جدید الظلم فی الماضي اوفی الحال بدلیل
 ان هذا المفهوم من تقسیمه لی بدین القسمین و مورد التقسیم مشترک بین القسمین و ما کان مشترکا بیز
 تقسیمین لایزمن انتفاءه لانتفاء احد قسمیه فلا یلزم نفی کونه ظالما فی الحال نفی کونه ظالما و الذی یدل
 علیه نظر الی الدلائل الشرعیة ان لنا اسم الحی المومن مومن و الایمان هو التصدیق و التصدیق غیر حاصل حال
 کونه ما فدل علی انه لیس مومنا الا الایمان کان حاصل قبل و اذا ثبت هذا و جبان کیون ظالما بظلم
 و جقبل و ایضا کلام عبارة عن حروف متوالیه فی احیان متعاقبة مجموع تلک الاشیا لانتفاء وجودها فلو
 کان حصول المشتق من شرطانی کون الاسم مشتق فی حقیقه و جب ان لا یکون اسم المتکلم و الماشی اشیا لها
 حقیقه فی شی اصل و انما بطل قطعا فدل علی ان حصول المشتق من شرطانی کون الاسم مشتق فی حقیقه و الجواب عن ان کل ما
 رتبه معارض بانه لو حلف لا یسلم علی کافر سلم علی انسان مومن فی الحال لانه کان کافرا قبل سنین و انما
 فانه لا یجبت و یدل علی ما قلناه قولان التائب من الکفر لا یمشی کافرا و التائب عن المعصیه لا یمشی معاصیا و
 کذا نقول فی نظامه الا تری الی قوله و لا تکتنبوا الی الذین ظلموا فانه نهی عن ان یرکون الیه حال اقامتھما

اینجا که در این کتاب

جلد دوم

علی الظلم وقوله ما علی الحسنین من سبیل معناه ما علی الامام علی ان جنان المراد من الامامة فی بدو الایة النبوة
 فمن کفر بائنه طرفه عین فانه لا یصلح للنبوة الخ استه قال الجمهور من الفقهاء والشکلی ان الفاسق حال فسقه لا یجوز
 بالامامة له واختلفوا فی ان الفسوق الظاری هل یبطل الامامة ام لا وخرج الجمهور علی ان الفاسق لا یصلح لتقدیر
 الامامة بهذه الایة ووجه الاستدلال بما من جمیع الاول ما بیننا ان قوله لا ینال عهدی الظالمین حجاب لقوله و
 من فریتی وبقوله من فریتی طلب الامامة التي ذکرها الله تعالی فوجب ان ینال المراد بهذا العهد هو الامامة فیکون
 الجواب مطابقا للسوال فیصیر الایة کانه قال تعالی لا ینال الامامة الظالمین وکل ظالم خاص لنفسه فکانت الایة
 دالة علی ما قلناه اقول ومن الله التوفیق والاعانة یا انکه بدت عاداتین تحریر مقام است که مطلب خصم را
 بخدا غیره تحریر میسازد و درین مقام معنی شانه خالی کرده و تبیین دلایل شیعیه را کما یبغی کار کرده و بموجب
 اکتفا بر محارضة ساخته و اصل حاصل نقص نساخته و بر طاهر است که اگر ذات متصف بصفتی مستمر باشد حکم بانصاف
 بدان صفت بدی است و محل بحث نمیشد اما الکلام فی المتصف فی وقت دون وقت و امام رازی که امثله
 از جانب شیعیه نقل کرده بموجب ان اطلاق صفات بر ذوات بهمه اقتصاف باز منته خالصه صحیح و نظایر بحسب
 که برای تأیید مرام خود آورده بر طبق ان حکم بانصاف ذات بصفتی موجود برین حال و امکانست فی الغایر متصفه
 بصفتی با درست پس مبرهن شد که هر دو حکم من حیث الاطلاق و اکلتیه غیر صحیح و حقیقه بر دو صحیح و ممیز و
 و مفرق نیست مگر مقتضای حال قرآن عقلیه و بفضل استدعا معا شرا عشریه با ثبات رسانیده اند که در
 آیه اطلاق ظلم بطلیم باعتبار انصاف در زمان ماضی است شرح این مرام آنکه داب عقلاست که هر گاه مسئول
 کسی را متعلق با جابت و بعض محتملات راستی میفرمایند همان احتمال استثنی میباشد که از سوال سائل شمول
 ان احتمال ظاهر با هر باشد و لا اقل که راده ان احتمال از کلام سائل امکان داشته پس گاه از بارگاه البریاب
 خطاب عنایت نصابی جامعک للناس اما شرف صدور یافت و حضرت خلیل الرحمن برای بعض فریت خود
 چنانکه من تعصیه بران دلالت دارد ان منصب استعدا کرده و عود بر جابت فاینکه بعض انها که
 ظالم باشند و عدم نبل عمده استثنی شدند از دو شوق بیرون نیست که باطلیم حال بقا هم علی الظلم در سوال است
 و خل بود و خدا تعالی انها استثنی ساخت و باطلیمین که در وقتی متکلب ظلم عم من ان کیون کفر او فسقا شده
 باشند شوق اول صریح البطلان نیز که شان خلیل الهی ان ارفع است که برای ظالم حال کونه ظالم استعدا
 منصب امامت سازند و انقدر زنده است باشد که کافر و فاسق حال بقا هم علی ذلک لایق منصب امامت
 نمی باشند تا شریک استعدا فرمایند و عالم الله العلی انهارا استثناء فرمایند فقین الاحتمال الثانی یعنی حضرت
 ابراهیم استعدای منصب امامت برای بعض فریت خود فرمودند و مومنین بودن انها محتمل که احتمال داشت
 که محفوظین تا بین از عصیان هم تمیز باشند نیز قدر خلیل خود را خیر ساخت که این منصب عظیم از ان بالاتر است
 که بعضی ان کوتایب باشند تا فراموشید بلکه طهارت و بل بصمت شرط عطا ای این منصب خلیل است و در جواب

لا تفرق بين الامام والحاكم

قوم را که کنیم بر همین قدمه گفتفا سازیم که خلیفه در وقت نصب بخلافت می باید فاسق نباشد از اثبات این
 معنی هم که ظن سرکه فروشی مخاطب مانع تصریح است عاجز نیستیم و اگر از لفظ عهد معنی شامل نبوت و امامت گیرند
 چنانکه خالیما را و جمیع همین باشد پس مدعای ما نسبت با اتحاد معنی امامت فقط صریحاً ثابت میشود چه در اتحاد
 معنی امامت فقط اثبات ضرورت عدم تصاف امام بظلم از ابتدا بر برسد ما باقی میماند بخلاف اتحاد معنی عام که
 در بیصوت معنی آیت چنین خواهد بود که عهد ما که عبارت از نبوت و امامت است بظمان نمیرسد و نبوت بیکه
 طرفه العین کافر نباشد خواهد رسید که لک لامامته و انیکه از لفظ عهد نبوت و امامت هر دو مراد باشد و در
 نبوت عدم کفر طرفه العین شرط و در امامت شرط نباشد البته عاقل نمیتواند گفت و از استدلال جمهور اهل سنت
 ازین آیه بر عدم جواز نصب فاسق بمنصب امامت فائده عظمی مستفاد شد که امامت هم عهد ربانی مثل نبوت است
 فبطل انعقاد الخلافه با اختیار اشنین ثلثه من اهل الغرض الذین سموهم اهل الحل والعقد بحیث لا یشرعون لان
 عهد الله پدیده لا یبید بعض افراد الامته بل کلها وان غضبنا النظر عن استحالة اجماعهم علی شیء کما یجی بیان فی
 محله چون علمای اثنا عشریه باین آیه استدلال بر وجوب عصمت امام بسیار مذکما شرح و شارح کما الع نیز کجوه
 درین باب کلامی دارد اولی عنود که عبارتش که حسب ظاهر خالی از متانت نیست نقل کرده کشف احتساف مغربی
 سازم قوله قال لا یشترط فیهم العصمة الی آخره اقول ایشترط فی الایمه العصمة خلافاً لاسما علیته و الاثنا عشریه
 ای الامامیه فانهم ایشترطوا العصمة فی الایمه لنا انما سنسبین صحه امامته ابی بکر و الامته اجمعت علی کون
 ابی بکر غیر واجب العصمة لای علی غیر معصوم فلا یکون العصمه شرطاً فی الامامه لانه لو کان شرطاً لوجب عصمة الامام
 و اللزوم باطل لان العصمه غیر واجب و لیشترطون للعصمة احتجوا علی اشتراط العصمة فی الامام بوجوه ثلثه الاولی
 ان وجه الحاجة الی الامام ان المعارف الایمه الی علم الامته کما یبذل صواب التعلیم لیس لبر اوجبا العقلیه تقریب الحلق
 الی لطاعتها کما یؤید اثنا عشریه و کما یحصل الا ان الامام معصوم لیس لبر اوجبا العقلیه تقریب الحلق
 فلو لم ینزل الامام و جب العصمة لجاز الخطا علیه فحجاج الامام الی امام خرد و تسلسل اثبات قوله تعالی خما با
 لایر ائیم علیه السلام انی جاعلک للناس اماماً قال ومن فریتی قال لا ینال جمودی الظالمین فان الامامه لیس
 علی ان عهد الامامه لا ینال الظالمین ای لایصل الیهیم و غیر المعصوم مذنب الذنب ظالم فلا یکون اماماً و یجب
 عن الاولین بمنح المقدمات اما الاول فبان یقال لا سلم انحصار وجه الحاجة الی الامام فی الامرین الذین کفرتم
 لیسین مسلم فلا سلم ان یلزم من ذلك وجوب عصمة الامام بل یلزم من ذلك ان یکون عدلاً و اما الثانی فبان
 یقال لا سلم ان یلزم من ذلك وجوب عصمة الامام بل یلزم من ذلك ان یکون عدلاً و اما الثانی فبان
 علیه لیس علی الامام اخره الاما صحت امامته و جیب عن الثالث بان الایمه تدل علی ان شرط الامامه ان یکون
 مستقلاً بالذنوب التي تسلم عدالة بها لا علی ان شرط الامام ان یکون معصوماً فان انظلم فی مقابلة العدالة
 و الامامه لیس کونه غیر ظالم ان یکون معصوماً بل یلزم ان یکون عدلاً کقولنا انما شرط الامام ان یکون عدلاً و امامت

و استفسار طایفه از این
 کما قال فی بعض مواضع
 که در کتب معتبره است
 فرموده در حالات قدوسنا
 در شمس العین صفائی باین
 استنباط غیر معنی است
 فی اخبار صوره القاهره بیکه
 شمس العین ابی انشا محمد
 عبارتم بن عثمان کما
 فی تعلیقات حارث بن ابدال
 فقها و کتبه اربع و بیست
 و ستمین فصل تفسیر قوله
 المعصومه فی حدیث العزیز
 و شیخه فانما قوسون بالقره
 وصف الکتاب الحیره فانما قوسون
 کلامنا انما یسجد امامنا
 را خسته است و در حدیث
 و فاضل حدیثی است و الظنون
 کما قال فی بعض مواضع
 ابی انشا محمد بن جمود بن
 الاصحاح من عاداته فی حدیث
 و شیخه شمس اول الظالمین
 انما صحت امامته ان یکون
 قوسون بوجوب الامامه

از این جهت که

بصورت دوم

که معروضات این تنگ کمونات را بگوشش دل شنوند و نظر بر بی مقداری این ذره بمقدار نمایند اما آنچه
گفتند اسلام انحصار وجه الحاحه فی الامرین الذین ذکرتموها عقل و درک فائده کلام این بزرگ که از جمله
فضیلتی است و سنیست با عجز دست و گریبان چه از عدم تسلیم انحصار وجه حاجت با امام و امرین گویند
مدعی بر این نفع و طرف مقابل چه ضرر است آنکه وجوه ذکر هم برای حاجت با امام باشد مگر این وجه بزرگم قابل
مقتضی عصمت است پس اگر آن وجه آخر مقتضی عصمت نباشد نباشد و کیف لا کان وجوه اخروی جز متعانی
سیاست من از ترتیب عساکر و بخت سراپا و تسخیر ممالک و تقسیم غنائم بایشها امری نخواهد بود و اینهمه
هرگاه بباب سلطنت نباشد بلکه بنیاست پیغمبر باشد و مطابق احکام شرع اسلام و اقدم در همه از همه عن
اسلام بر افراد امام و تمام حجت بر آنها با ثبات حقیقت دین خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام در نظر انصاف جاست
عصمت عن الخطا درین باب کم از حاجت عصمت با امرین مذکورین نیستاری که مطلقا ابطال سببیت
امرین مذکورین با احتیاج سوی امام میتوانست که در کلامش تمام بود که شهادت حاجت با امام این دو امریان کردید
از مقتضی عصمت گرفتند حال آنکه امرین مذکورین وجه حاجت نیستند نه که از ابطال انحصار کاری براید کما
شرح فی صدر المقال علاوه حیرت بجز حیرت می افزاید که موجب نهیب شاعری بیکه وجه حاجت با امام همین تعلیم
واجبات نقلیه و تقریب خلق الی الطاعات ذکر کرده نمیکشاید که از کجا یافته با خودش یافته صد کاتب کلامیه
امامیه متداول حد امامت نزد امامیه نیست که ریاست عامه با مورد دنیا و دین نیابت عن الرسول بنص من
رسول او بنص من المنصوص من الله و الرسول هرگاه نزد اثنا عشریه امامت ریاست دنیا و دین باشد
چگونه خواهند گفت که وجه حاجت با امام فقط تعلیم واجبات نقلیه و تقریب خلق الی الطاعات است و امور مذکور
متعلق بنظم و نسق عرصه عالم متعلق با امام نیست پس شکر که امامیه خود منکر حصر و این بزرگ تمت
حصر و گزند نه ایست بعد تسلیم می نازد و کاش درین تمام لفظی بی الش می بود قوله و لکن سلم فلان سلم انزلنا
من فکک جوب عصمته الامام بل یلزم من ذلك ان یکون عدلا و فقیهه منجی این فاضل نخریدیدین دارد که خود نظر
کرده که عند الامامیه وجه حاجت با امام تعلیم واجبات نقلیه و تقریب الی الطاعات است بر معنی اینها متفرع میسازند که امام
معصوم می باید و ثوق بر قولش حاصل باشد باز میگوید که ازین امور جوب عدالت بر می آید و جوب عصمت
تعالی است چه در متانت ازین مقوله میگوید معنی عدالت با من فیما جتباب از معاصی کبیره و عدم صراحت بر صغائر
خاصه از کذب است پس اگر شخص مرتکب نوب و عادی مکذب نباشد مگر خودش کما فی بعضی علم واجبات نقلیه است
باست چنان بعضی عدالت تعلیم دگری میتواند کرد پس محض عدالت چگونه کافی و بسند خواهد بود و لو سلما هرگاه جاست
الخطاست در تعلیم اجبات نقلیه است که خطا از وصار وجود و متعلم چهاره مستمر بر خطا ماند و جواز خطا پاس ادب
گفته شد و الا تصحیح و استغفار که پاره از این چیزه هم صورت که از این می پذیرد و خطا با و قومی و اکثری ازین است که با عصمت
با و معصوم نمی امام ضرر و نداشتند پس بایست که ضرورت عصمت با بر این امر باطل سگر و کلاما مثال از آن بود و این باب روی ابطال

اینجا علی

رفته برعم خود ابطال ضرورت بلکه ضروری ادوی کرده اند نه که میگفت که برای این عدالت می باید عصمت
 و بر دعوی مجر و کتفا میگردد قوله و اما المثالی فیان یقال لا نسلم انه لو جاز الخطار علی الامام لا احتاج الی امام اخری
 قوله و الا لا صحیح امامته اقول ان النصف الرجل من نفسه لا ادرك ان مقالته هذه ترجع فی الحقیقة الی المصادرة
 علی المطلوب لکن بعد غضار النظر عن ذلك قول انه سنبین فی مطاوی سباحث هذه الرسالة بیان کاف و ان
 ان امامته الی بکبر لیت بصحیحة و اعترافکم بوجاز الخطار علیه بل بوقوعه منه اول دلیل علی عدم صحته امامته و هو کان
 محتاجا الی ائمة متعددین بر شد و نه طریق الهدی فی المسائل الفقهیة فضلا عن امام اخر واحد کما سیظهر نشانیته
 ما لم یتم ان فی هذه الوجیزة فما كانت امامته صحیحة و لا ما فرغ علیه صحیحاً قوله و اجیب عن الثالث الی اخره اقول
 جواب تفصیلی این جواب بر صدر کلام بذیل استدلال بر وجوب عصمت امام از ایه لاینال عمده الی الطالمین گزشت
 و بالا جمال عاده میرود که منصب امامت تالی منصب نبوت است و افعال حکیم علی الاطلاق اعنی رب متعال شکر
 حکم و مصالح پس اگر عدالت فقط کافی می بود نبوت هم کافی میبود و اولیست کافیه فی النبوة قلیست کافیه فی امامت
 لان السبب المقتضی للعصمة مشترک بینهما و ظلم که مقابل عدالت گفته در صورتیست که معنی ظلم اقرار سبیه بعد
 الاسلام گرفته شود و هر گاه معنی ظلم کفر و فسق فی اسی وقت کان و از کتاب خطیة بای و به کان باشد هرگز عدالت
 بمعنی بزبور مقابل ان نیست بلکه عصمت مقابل آنست و فیما نحن فیه كذلك و لب کلام انیکه فقط عدالت بعض
 مطلوب از امام کفایت ندارد و فوا اسفاه که عدالت هم در بارگاه خلافت رده نداشته باشد کما املت الفاضل المصنف
 رحمه الله شعر عدل تقدیری تقدیر عدالت غلط است + زانکه تحقیق شد این مسئله از باغ فدک + هر چند بعون الله
 التقدير حسن توفیق اثبات مرام و دفع شبهات خصام بعنوان دلخواه کسوت بیان بر کرد لکن بعض احتمالات که عکس
 شود شری علیه الرحمه از جانب خصم ذکر کرده بدین نارسا نبود و ولله ایلایه ذکر بر نگرد و و کوجواب انهم از آنچه
 این همچنان بی بیان سپرده باندک مامل مستنبط میتواند شد که تصریح بر تلخیص اولویت دارد و لذا اولی نمود که فایده
 این بحث را تیمنا تبرکاً بذكر بعض عبارات کتاب استطاب احقاق الحق شرف و بهد قال بعد بیان شیخ فی مقام
 تقریر الاستدلال ان لفظة من تبعیفة کما هو الظاهر و صرح بالفردون و جینه نقول ان سوال الامامة اما انما
 بعض فریة المسلمین العادلین مدة عمرهم و لذریة الطالمین فی تمام عمرهم اول ذریة المسلمین العادلین فی بعض
 ایام عمرهم الطالمین فی البعض الاخر لکن کیون مقصوده علیه السلام ایصال ذلك الیهم حال الاسلام و عدالتهم
 او الا عم من ذلك فعلی الاول یلزم عدم مطابقت الجواب للسوال و علی التانی یلزم طلب التحلیل منک المنصب الخلیل
 للظالم حال ظلمه و هذا لا یصدر عن عاقل بل عاقل من ائمة فضلاء عهده علیه السلام و علی الثالث و الرابع یلزم المطلوب
 هو ان الامامة عمالا ینالها من کان کافراً ظالمیاً فی الجملة و فی بعض ایام عمره ان قبل ان بعضا من المفسرین جمل
 العهد فی لایة علی عهد النبوة و ح لا دلالة فی الایة علی اشتراط عدالة الامام فی صحیح عمره و ایضا ان همتا شفا
 خامساً قد سئلتم اخذ فی الاستدلال ذلك لجواز ان یکون ابراهیم قد زعم ان ذلك البعض من ذریة الذین

عین

که شکر نگاری آن خیر حق میدان دارد که چه کلمات سفیده بر زبان این بزرگ رفته قائل ضرورت عصمت است
ظاهرین شده است قائل زیرا که کمال علی بن جناب بدون مناسبت شخصی با آن جناب در قوامی روحیه و عصمت
و حفظ سعادت متصور نیست انتساب و هم تفصیل کرده که وقوع نقل گنا بان و نجات از بلاک آخری جز بر کوب
سفینه اتباع و اطاعت اهل بیت اطهار علیهم السلام متصور نیست و نیز از بیانش میسر من شد که نفس امام بر امامت
امام با بعد خود که شیعه معتقد اند است محقق گویند از افعال بکر بخته باشند و امیرالمومنین و اهل اهل بیت و
افضل عترت طاهره که منصب تعلیم فرزندان میدانند سلین موقوف نشان و چه در طریقه تحقیق و پیر سبیل طریقت بوده
و هر گاه این همه مور یا عترت شاه صاحب زبور بر من کشت پس لختی و در کوشش با صفای معروضات اهل الانام باشد
داشت که هر گاه اهل بیت طاهرین مناسبت شخصی با حضرت خیر الوری علیه الصلوٰة والسلام در عصمت داشته باشد
کسی که این شرکت در عصمت نداشته باشد البته از او افضل بد بخت اولی و احق بر عصمت کبری بوده باشند
و تقدیم دیگری بر آن حضرات تفصیل مفضول است که عقل و نقل انرا بر نمی تابد و بقضایا شریعه که علمای
سنت و جماعت در ابطال ضرورت عصمت ایتمه تمسک شده اند بلکه از مصادره بالمطلوب حذر ناکرده
گفته اند که با خلافت ابو بکر ثابت کرده ایم و اتفاق است مشارا لیه معصوم نبود پس عصمت از شرط
امامت نباشد بلکه باطل زیرا که کلام در حالت عدم و معصوم است و هر گاه وجود معصوم ثابت باشد و حکم
از عقلان فضلا من القضا خواهد گفت که معصوم ولو بوجه تا تابع و غیر معصوم متبوع تواند بود پس حکمت
خلفا باطل و نیز با فراق اصل مدوح هر که را کب سفینه اطاعت اهل بیت طهارت نباشد بلکه است پس
می پرسیم که جناب خلفا را کب این سفینه بودند یا نه اگر گویند که نعم تا از زمره مطیعان باشند نه مطاع و اگر گویند
لانا داخل مالکین خواهند بود چه هیچ فردی از افراد مسلمانان از خطاب ضمیر فیکم خارج نیست و فقیر متخیرم که
طریقت را کمال علمی و شریعت را کمال علمی قرار داده حالانکه طریقت و تحقیق تعلق بخداشناسی دارد و در
علمت و شریعت و تحقیق طریقه عمل بلکه حکمت عملیه که حکمت علمیه فلاسفه را کافذ توتیا ساخته چنانکه علمای
اند قد قضت الشریعة المصطفیة الوطرنای پس نجات اخروی معلول سلوک طریقه طریقت است و در
شریعت همین طریقت و تحقیق و طریقت مصطلح خیر عاقبت که ضد هلاکت است بالاتفاق منوط بان نیست
بلکه سلوک طریق شریعت انسان نجات می یابد و منطوق و مفهوم حدیث همین است که بر کوب سفینه اتباع و اطاعت
حضرات اهل بیت اطهار انسان نجات می یابد و در تخلف از آن غرق لجه بحر هلاک میگردد و خود شاه صاحب فرموده
که امام هم قواعد نجات از نقل گنا بان را بخیرت امیرالمومنین حواله کرده انی اخره من طاهر است که قواعد نجات
از نقل گنا بان متعلق بشریعت است پس بر من شود که عترت طاهره واجب الاتباع بطریقه که شریعت است
یعنی شریعت هستند و اگر معنی مقتضای طریقه طریقت هم باشند اما منافاة بینها پس قطعی که شاه صاحب
موصوف برای آن کرده بود و در کلمات اهل طاهرین برابر شاد و طریقه طریقت فروریخته ریاست شریعت

در این باب

برای خلفای خود ثابت سازند کیسه باطل گشت و ثابت شد که بنیاد خلق منوط بر این است که مقتضای دین است
 است و شیوخ نشد و عقل این حکم حکومتی که بر اهل بیت ظاهرین برای خود پیدا کردند ظلم بوده است آری اگر چه
 مقتضای طریقت با اهل بیت و عدم صلوح پیشوای شریعت است و اشعنه باشد در ارشاد ان در این نظر نمایند
 و باز سخن از بر میگویی که ارجحیت طریقه طریقت بر منسلح شریعت مسلم خصم پس مقتضای طریقت از پیشوایان
 شریعت افضل خواهد بود و در بیان سواد از بنابر اختلافی در اصول دین موجود است در ادیان و ظل مخالفه بر کز
 نبوده است که پیشوای طریقت شخص کرد پیشوای شریعت شخصی آخر باشد و علی بن ابدو هم بقاعده فضیلت حضرت
 اهل بیت مقتضای هر دو طریق خواهند بود و چون از بیان فاضل مدوح محقق شد که وراثت علم نبوت متعلق
 بصاحبزاده یا یعنی الامین الهامین الاسبغین استهدیدین حضرت حسنین علیهما السلام بود و صرف بحجت صغر
 سن توسط والد یا خد جناب نشان ضرورت پس اگر تفویض خلافت با امیرالمومنین علیه السلام کو ارامی طبع نبود
 یا با فرض مناسب ندیدند کاش بیت نبوت را در خلافت میداشتند و نام امامت بر امام حسن علیه السلام
 میگزاشتند و خود به نیابت کار فرامی بودند فرق همین قدر میبود که خلیفه الرسول و امیرالمومنین گفته نمی
 شدند و اگر جانب مقابل بگوید که اینها طریقه سلطنت است نه طریق نبوت و خلافت طفل صغیر چگونه زمام
 دین و دنیا میدادند گوئیم که این معنی اصلا منافات بمصعب نبوت و خلافت نداشت بجز مسلمین و امی نبودند که
 هر دو صیاح خراده و ارباب علم خود و سوزا زاده ما و شما هستند آستان بوس ایشان شرف اهل اسلام است که سب
 حضرتین با اجرایی کار خلافت میسازیم این امر که امام مناجات بسبب رشته نبوت و خلافت داشت مگر خلیفه ثانی در
 عهد خلیفه اول کار فرما نبودند حتی که نفاذ امر و نهی اولین منوط با مروی ثانی بود و سنده نهیسی زیاد ازین جهت
 که صاحب الزمان آنجا نقل کرده چارعبیته بن حصین اقرع بن حابس الی ابی بکر فقال یا خلیفه رسول الله ان عندنا
 ارضیا سبخة لیس فیها کلأر و منفعة ان را ایشان تعلقنا با علنا نخر شما و نزر عمار و لعل عندنا نفع بها بعد
 الیوم فقال ابو بکر لمن حوله من الناس ترون قالوا لا باس فکتب لها کتابا و اشتهد فیها شهودا و عمر ما کان حاضر
 قال لعلنا الیه یشهد فی الکتاب فوجدناه قائما ینا عبیر فقال ان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب لنا
 بذالک کتاب و جنبا ک تشهد علی باقیه فتمقر بواهم فقرآه علیک قال اما علی الحال الی تری ان ان شقنا فاقراوه ان
 شقنا فاشطر احق اقرع قال بل نقرآه صلیک علیا سمع ما فی اذنه منما ثم تعیل فیة فمجاهة فمقراد قال له مقالته
 سبیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یتناکبها و الایسلام یومئذ ذلیل و ان الله تعالی اخذنا
 فاذینا فاجدها کمالا ارعانی الله ان ربکم انما فی الی ابی بکر و یاتیه تران فقال لا یستحق ان یشهد فیها
 ام عمر فقال بل هو لکان شارا و با عمر رضی الله عنه و هو من غضب علی ابی بکر فقال اخبرنی عن عهد الامم الی الی
 قطعها ینبئ فی الکتابه هم من المسلمین علمتہ فقال بل من المسلمین عانتہ فقال انما کان علی من تخمین بنما
 ینبئ دون جماعه المسلمین قال استشرت الذین حولی فاشاروا بذالک فقال اکل المسلمین و ستم مشعره و

در این باب

طریق

اور محضی قال ابو بکر رضی اللہ عنہ قد کنت قلت لک انک اقوی علی ہذا امری لکنک غلبتہ انتی ولیکن ہذا
 الحدیث علی ذکر منک فان فیہ فوائد جتہ سچی ذکر بانی مواتعہا واکرہتہ نزل این امر را قبول سازیم یعنی دور
 سفر من مانع بود تا واجب بود کہ ہر گاہ امام حسن علیہ السلام بحد بلوغ رسیدہ بودند منصب خلافت جہ
 بزرگوارشان صلوات اللہ علیہ وعلیہ واولیہ جناب مروج بہ فرمودند تا من طریقہ سنیہ باعث بقای خلافت
 مصطفوی در خاندان مصطفوی میبود و عذر حدیث سنہ فرجعت با نیکہ و رای حضرت یحییٰ یوسف علی
 نبینا و علیہما الصلوٰۃ السلام در حدیث سنہ بیعت شدہ کہما یخیر عنہ قولہ تعالیٰ و لکنما یکنع انک لا
 اتیناہم علیک و علیک ما چون شاہ صاحب موصوف مقروضیت امامی با امامی آخر ہستند و حضرت امام محمد تقی
 علیہ علی ابابہ الصلوٰۃ و السلام در وقت وفات والد ماجد خود پس حدیث السنہ بودند و بصیت پدر خود امام شدہ
 و امامت طریقت بالاتر از امامت ظاہری و رتبہ حسنین علیہما السلام از مرتبہ امام محمد تقی علی تبرکیم
 انحصار حدیث سنہ سبط اول امام ثانی زمینہ مانع منصب امامت نبود و حرفی رنگین بیاد آمد کہ با سخن
 فیہ خیلی مشابہت داشت و ہر چند میدانم کہ جناب مخاطب ہستہرا میسازد کہ این کس در امر عظیم خلافت نبوی
 قصص اہل دنیا نظیر می آرد مگر چون عقل را نظر بر اصل مقصود میباشد و لہذا بیشتر است کہ مقاصد سنیہ سنیہ
 را از زبان حیوانات عجم بلکہ از اسنہ مفروضہ جمادات بیان میسازد نیز کلام ملک علام تعالیٰ حدہ از من مثلہ
 و نظام مشحون است آشتم مضالفتہ بگذریش ندیدہ و ان اینکہ سید از موطنین بدہ بریلی سخن پس نغز کفہ کہ حضرت
 شیخین در عقل برابر حافظ الملک حافظ رحمت خان ہم نبودہ است تشریح این بابام آنکہ علی محمد خان حاکم اصفا
 موسوم بر ہیل کہند و مرض الموت ہر گاہ آثار مرگ در خود مشاہدہ کرد و دو و پسر بزرگ او موسوم بعبد الصمد خان
 و قیض اللہ خان در قید احمد شاہ ابدالی بودند فقط پسر کوچک سسی بسعد اللہ خان کہ خورد سال بود پیش او بود و ستار
 ریاست خود را بدست حافظ الملک رحمت خان کہ سر آمد سر کرد ہای دولتش بود و او یعنی ریاست بشما و دم
 مشارالہیہ جان آن بر خاستہ بستار بر سر سعد اللہ خان نہادہ نذر بسعد اللہ خان داد و جملہ ارکان آن دولت
 باقیقہای اثرش نذر ہاگر زانیدند و ریاست بر سعد اللہ خان قرار گرفت و حافظ الملک مدار لہام ماند و کوی
 نیکنامی بشہرہ ملک حلالی در رہ بود پس کاش شیخین ہمین معاملہ با جناب حسنین علیہما السلام میگردانند تا ہی کہ
 میرستہ انتی و نیز سخن بس لطیف از کلام شاہ حسام مستفا و شد کہ تربیت صاحبزادہ پاراہہ گری حوالہ کردن بہ
 شان کمال آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بود سبحان ربہ تربیت اطفال صغیر السن را سوای والد ماجد شان
 بگری حوالہ کردن بہ تافی شان کمال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باشد و ہر گاہ صاحبزادہ جوان ہشوند و محل
 رعایای شیخین و ثلاثیہ بگاہ و ہمچنین الیاد ہا شان کہ پر طریقت و سجدیت ابو ہامیر ہما ہشوند با فضیلت
 از مطیعان و متابعان خلفای صحیح ہستند و این معنی منافی شان کمال آنحضرت صلوات اللہ علیہ نباشد
 فی الجہت و حرفی بس غریب و بدیع ہر زبان عالمہ این بزرگ رفتہ و بہ قولہ بخلاف کمال علمی اشخانی کہ بیشتر و سخنانہ

ر
 سید و شیخ
 سید و شیخ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
كانوا
أمة
بارية
لم يبعدهم
الله
عن
الرحمة
والعزة
والكرامات
والجنان
الذين
كانوا
أمة
بارية
لم يبعدهم
الله
عن
الرحمة
والعزة
والكرامات
والجنان

گرام جلوه گرمانه زیرا که انطباع ان کمال را صحبت علمیند با استقامت و راستی و تقطن بر فضیلت او و آموختن
آئین در آمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات از ضرورت و سهولت و لذت افزوده اند که اصحابی کالجوم با هم گفتند تقیم
استدیم انتقی این فاقد الادراک از اولیای شایسته عمودا از جناب مخاطب که خود را بر بی و مستقیم و سرید جناب
جموح و اینها نیز خصوصاً می پرسیم که ای اعلی بن ابی طالب علیه السلام از زمره اصحاب معدود هستند یا پیغمبر از کمال
علمی داشتند یا نه و آنچه خود گفته که انطباع ان کمال را صحبت علمیند با استقامت و راستی آخره آیا کسی بود که
صحت او با رسول بود و در زیاد و تر و قدیم تر از این عمر رسول باشد و آنچه بعد چند سطر خود گفته و مسعود حضرت امیر
بسبب آنکه در کنار آنحضرت پرورش یافتن از آموزش کرده که یکدیگر در کفایت یافتند باشد و علاقه و مادی هم در پشت
و از طفلی در هر امر شریک مانده و حکم فرزندی دانسته باشند از خیر ذلک کما شرح به الفاضل نفسه ای او کری در تلذذ
تقطن بر فضیلت استاد و آموختن آئین در آمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات عاقل از خواهد بود و فضلا عن این
یفصل علیه جیف که بخاطر این بزرگ نیامده که طلال مشکلات لقب حضرت مشککتا است و آنچه گفته که قطع در بیای
حقیقت بدون جناح علمی ممکن نیست لسیا غسیا ساخته بنده مترصد ارشادم که حضرت خواص و بیای طریقت سواد
بحقیقت عالم علم لدنی زین افزای و ساده سلوئی همین جناح علمی داشتند یا جناح علمی نیز از قول این فاضل که جناح
علمی برای قطع در بیای حقیقت لابدی است پیدا است که هر قدر قوت در جناح علمی خواهد بود همان قدر قوت در جناح علمی
خواهد بود و در قوت جناح علمی که هیچکس را سیمید الله نمیکرد پس در جناح علمی هم کسی نبود بازوی قوت بازوی رسول
الثقلین نخواهد بود و ازین صریح میگوید که مستغفر الله و سیدنا بالقدان که نام کس است که درین پایه هم پایه علمی جای
رفع درجات باشد آیا شایسته هرگاه بمسائل در مانده میشوند در جمیع بوارث علم نبوی نمیکردند آیا جناب فاروق مکرر
گفته اند لولا علی لهدک حمودا البقانی التدریج لست لهما ولا فی بلد است فیه و فقیر برین دعوی یعنی خوارت علوم
موضوعی که از غایت شیوع محتاج دلیل نیست لائل بسیار دارد و انتشار استقامت استقامت جانیکه ذکر علم شایسته درین رساله
می آید تقریباً از شیار تعرف باضداد با اندکی از بسیار بلکه قطره از بحر معروض اطاری آید نمودی اینیکه بعد از شاد
رسول محمداً الحق مع علی و علی مع الحق بیدوحییت ما دارو القرآن مع علی و علی مع القرآن من یفرق حتی یرد اعلی الخ
کیست که کبری از انبیاء امیر مصلح و شسته باشد مگر اینکه معروض عن الحق باشد سوای جناب لایتاب که بود بگوید با تو آن
صراحت و اما قرآن ماطون مکاروی و اوله ذلک الفاضل فی کتابه بازاله الخفا و که نام کس است که درین رساله استقامت
جمیع من المهاجرین و الا انصار یزید سلونی قبل ان تفقدونی و لو شئیت لی الوساده حکمت می آید بود و تیر شعلی از حدیث
عرب ضرب المثل بقضیه بنده قضیه ابابحسن با ما و رای امیر عرب مکرری بوده است و سخن مختصر میگوید که در تشریح هر کتاب
و سنت پس کسیکه اعلم کتاب الله است از رسول باشد مقتدا می خلق و در طریقت خواهد بود در علمیت و عسی من انزل علیه القرآن
قرآن اعلی تر از فیض اشکس پاره درین عجا که مذکور هم میشود عمل یکدیگر نقل عن لواقدی سالیقا و در علم تفسیر لندی
از اصحاب همایه جناب عبدلقدیر بن عباس رضی الله عنهما نیست و مزی ای علمیند جناب بر تفسیر است و بعد از حضرت مصطفی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
كانوا
أمة
بارية
لم يبعدهم
الله
عن
الرحمة
والعزة
والكرامات
والجنان
الذين
كانوا
أمة
بارية
لم يبعدهم
الله
عن
الرحمة
والعزة
والكرامات
والجنان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
كانوا
أمة
بارية
لم يبعدهم
الله
عن
الرحمة
والعزة
والكرامات
والجنان

و در این کتاب
در بیان
و در بیان
و در بیان

عن الحسن بن ابی جعفر عن ابی یوسف عن نافع عن ابن عمر فروقا ما اصطلب اثنان علی خیر و شتر الا حشره علیهم ثم تلا و اذا
النفوس و جت و هذا باطل ثم ذکر لیا بن عدی و ادیت کلها بو اطلیل و بعضها سرقة من قوم و کان علیه یمن ان لا یحدث
و لا یقول بما کان یقول قال لنا فلان اخبرنا عمر بن عبد المنعم نبا ابو القاسم بن الحرستانی قرأه علیه و انانی الرابعة
انا علی بن المسلم انبا ابن مطلاب انبا ابن جمیع العسافی ثنا عمر بن موسی بن یارون بالمصیفة ثنا جعفر بن عبد الواحد قال
قال لنا صفوان بن ابریه قد محمد بن بکر البرسانی عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس ولد النبی صلی الله علیه و اله و سلم
مختوما مسدورا و هذا افقه جعفر قال الخطیب عزمه المستغنی عن القضاء و نقاه الی البصرة لا مریقة و مات سنة ثمان و
خمسین و یتیم و قال ابو حاتم و صل جعفر بن عبد الواحد بن جعفر بن سلیم بن علی حدیثا للقبضی فرؤفیه عن النس فدعا
علیه القبضی فانفتح قال ابو زرقة اخافت ان یکون دعوة الشيخ الصالح او رکتة و من بلا یاه عن دهب بن جریر بن
ابنه عن لاعمش عن ابی صالح عن ابی بریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی الی تنی
بلغظه و اذا تبین ذلک پس خیر داوطلب است که حضرات در تدریس علمای اعلام خود و اندک خوض نامل فرمایند که بر چنین
محقق مغتری مروی از چنین راوی کذاب که ثقات علما جزم کذب آن را در نخستین امر عظیم نجیم نکال فرموده بنا
عقیده و ینیه که اصل اصول عقاید است بر آن گزارند از دو شوق بیرون نسبت یا اینکه بدون تحقیق و تنقیح حدیثی در
شنبه خلیج الرین و نور و وادی اعتماد شدند و یا عمداً با نکامی اینکه طرف مقابل کی مطلع میشود استدلال
باطل بر باطل نمودند و بعد ازین چه رسان بر روایات این حضرات اعتماد توان کرد باجمالی آنچه برین حدیث سلف
و خلف متفرع ساخته اند جمله از اباطیل بلا قال و قبل و الحمد لله علی بلاج الحق و الصلوة علی النبی المطلق الحال
بر سر بیان حدیث منزلت میروم که در نظر انصاف از مخصوص علیه خلافت بلا فصل مرتضویست و هر چند همه حضرات
متسببین جادبی انصافی داده اند مگر در حدیث غایب و منزلت انکار بدیسی و تقامی عن الحق را بدرجه قصوی زیاده
از همه رسانیده اند المرام که استدلال علما و شیعه ازین حدیث و آنچه اهل سنت در ازای ان بان زبان الوده اند
و باسعاد نظر فالشن بان اهل سنت که این حدیث اصدا و دلالت بر نقیبت ذی المقار و المناقب علی بن ابی طالب
نماد و بر ناظرین کتب کلامیه عالیه نقل ان تحصیل حاصل و تطویل من غیر طائل لهذا فقیر موجزی عرض میکند
که وجه صدور این حدیث از چنگاه مکرمت و افضال رسول رب متعال چنین میگونید که وقت نهضت رایات
نصرت آیات حضرت رسالت بغزوه تبوک که اسیر خیمه گیر را بدینه گزارشند چون امر جدید غیر متقار بود و منافقین
بهدر گرفتند که سبب گزاشتن جز غباری که بذیل خاطر مصطفوی از صهر خود نشسته است نیست قال قال
این حرف ملال از تفریح صباخ مرتضوی کرد و باعث انقباض خاطر شد تا بحمل نیاید و در بجزو الامع النور سید کونین
سختاقت بکله تخلفی فی النسا و در دل عرض کردند از پیشگاه رسالت بارشناد اما ترغی ان تکون شی بمنزلة یارون
سن موسی الاله لانی بعدی و بروایت غیر آنک است ہی از احوال ان توهم کجا رخت و باین کلمات مرحمت سمات
و خار سمات و طمانیت اندخته سعادت بودند اکنون خیر می پریم که درین اختلاف چه می از اعلامی برتبه علی

بهرگان

بن ابطالب علیه السلام بود یا نبود اگر گویند بود گوئیم که نه باطل زیرا که پیشتر یاد کردیم شخص خاص هم نباین خدمت
 ما سور شده بودند بلکه ظاهر هرگاه که حضرت رسالت پناه از مدینه منوره هجرت میفرمودند که بسافت تزییری را
 نامزد بچگونهست مدینه منوره میفرمودند و یک فعه نوبت بعد آمدن مکتوم که فاقد البصر بودند رسیده بوده باقی
 ستاد منگم کسی از ما سورین همپایه امیرالمومنین نبود پس در تعلق خدمت مثل آنها با امام الاصفیاء که امیرت
 رتبه حاصل شده و اگر گویند که این استخلاف اعظام مرتبه داشت تا محاله استخلاف با سلو بی زکر بود حتی دیگر شسته
 باشد و آنرا صد بیا نم و بتقریری و کر میگویم که معنی انت منی بمنزله بارون سن موسی اگر فقط نیست که حضرت
 بارون برادر علی بنی حضرت موسی بودند شما این عم من و بمنزله برادر عینی بستند تا جمله اما ترضی و استشنا جمله بی مثل
 چه نوع عمی امری حادثه برابر نشاد نبوی موقوف نبود و فقط استثنای نبوت بر فقط این عم بود معنی نیست
 زیرا که در استثنایات هم از قبیل نائب و خلیفه بودن و رقوم بوده است و فی حد ذاته هم استثنای معنی حاصل
 این مدعا این باشد که تو بمنزله برادر عینی نبی با اینک نبی نیستی و در جهل بودن این احتمال مفروض نیست و اگر
 تشبیه و تشبیه کن از شستن همراه نبرون باشد از شستن اول هم زاده ترجمه اما ترضی و استشنا بیکار و بموقع الغرض درین
 قدری بی نیست که این حدیث در مناقب امیرالمومنین مفسر در یافته بلکه از عمده مناقب مفهوم و منطوق حدیث
 نعم ان شاهد علی اولک و مهاجرت بیان استلال نذار و مگر نظریه انسانی علمای تسنن گفته می آید که مندرج نمودن
 محمد شین این حدیث را در باب مناقب امیر صریح بران مدعاست و نیز صاحب نبوی پیشتر این حدیث را در مقایسه تفسیر
 ذکر کرده اند و غبطه میگردند چنانچه در کتاب ریاض التضرع بعدید ماجا عن عمر بنی سناقب علی مندرجست قال عمر بنی علی
 ثقت خصال لو ددت ان لی واحدة منهن حدیث انت منی بمنزله بارون من موسی و حدیث رجحان ایانه بالسموات
 السبع والارضین و حدیث من کنت مولاه و علی مولاه و ایضانی ذلک الکتاب عن سعد قال امر معاویه سعد ان لیست
 اباناب فقال اما ذکرک تلتا قال من رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن شرب لانی یکون لی واحدة منهن احب الی من
 حر نعم سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول له و قد خلفه فی بعض سخاریه فقال له علی اتخلصی مع النساء
 و الصبیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزله بارون من موسی الا انه لانی بعد سمعت
 یوم خیر لا عظیم الا انی و ذکر القصد و سیکو اما نزلت نه لانی تعالوا ندع انبارنا و انبارکم دعا رسول الله صلی الله علیه
 وسلم علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و قال اللهم مولای اهل البیت و الترفی و بهرگاه که این حدیث متضمن مدح
 رضویست پس البته معنیش این خواهد بود که از ان مدح بر آید که مساوق شهر مشهور باشد و بدان توجه در حدیث
 پشیمان تو زیر ابرو نیست و نیز کسیکه او بی درک دارد و فضلا عن اباب الا دراک الصائب مستتر نیست که هرگاه
 کسی از تبعه بامری یا او امر بیدل شد در حضور متبوع خود شکایت از ان میکند متبوع هرگاه امیری فوق از روش
 برای او قرار میدهد آن زمان منوکیه بفرماید که ایان تو چنین امر عظیمی رضی نمیشوی و علی بنی از جواب الهامین جواب لایتمای تخلفی
 فی انفسنا حضرت و استناقب که جمله اما ترضی این تکون منی بمنزله بارون من موسی که از شلا فرمودند از و شوق بیرون

والتواضع

والتواضع

یا آنکه مجرد تخلیف فی الشارعی است و مشایخ منزلت بارونی بود و علی بن ابی طالب ارشاد خیر العبادین باشد که تو
تخلیف فی الناس را چرا حقیر بشماری این منصب عظیم و همپایه منزلت بارونیست و آیا برین راضی نیستی و یا اینکه
و بر سرگ و رقاع طر ملکوت ناظر رسول الثقلین بود و علی بن ابی طالب ارشاد و اینکه تو عبث تخلیف فی الناس فرموده من منصب
عظیم تو که امت فرموده ام پس ای بران راضی نیستی شوق اول بچند و بعد از درجه اعتبار ساقط اول اینکه تخلیف فی
الناس را کسی امری عظیم المرتبه نمیداند و نمیکوید و الا منافقین این تخلیف را چرا بجهت عتاب بر حضرت ولایت مآب
سیکفته و امیر کل امیر که واقف اسرار و شناسای رموز ارشادات نبوی بودند چرا که کلمه تخلیف فی الناس را بر سر
شکایت عرض میکردند دوم اگر حضرت موسی جناب بارون را در نسوان خود خلیفه کرده میرفتند آئینی طرفی از صحت
سیداشتند و حال آنکه حضرت کلیم نزد حضرت بارون بامان مقام خود فرموده نهضت فرموده بودند چنانچه
از حکایت رسالار باب این قصه در مصحف مجید موجود است چه اگر انچه ان می بود چنان حضرت موسی این مقوله
القصیدت امری منی از برادر خود مواخذه میفرمودند و حضرت بارون بگوید تخلیفت ان تقول فقلت بئین
بخی انتم اذین استند میشدند و اینها از غایت بداهت حاجت بیان نداشت مگر همان مخافت نصاب دشمنی
بامی حضرت بود که بهیات آورد سوم اگر این منصب عظمت داشت خصم بان متمسک شود که رتبه از و اج و نبات
بس رفیع پس تخلیف در آنها هم خالی از رفعت و تبه نیست تا ضروری بود که حضرت خیر الوری صلی الله علیه و سلم
هر گاه که بجای نهضت فرمایند که نام شخص عظیم القدر را بپوشته باین خدمت مامور فرموده در مدینه منوره میگذاشتند
و هر گاه بطریق سنیان هم مامور نیست که پیش ازین که نام شخص جلیل القدر از صحابه یا بنخدمت مامور میشد باشد
و انکان كذلك فلیس عندنا من اصحاب مساویا لرتبه خلفائهم و انصب احد منهم علی ذلک المنصب اگر
بالفرض ضرورتی بطریق تقدم بالمخط و اعی بود تا در او اکل مدود بدینه منوره که هنوز اکثر قبائل عرب بشرف اسلام
مشرق نشده بودند در او اخر عهد نبوی که در ارباب و اصقاع مدینه مقدسه تسلط اسلام گماشته شده بود و غرود
تو که در جهان زمان در پیش شده لطیفه پس نگین است که چون دل حضرت سینه نداد که حکومت مدینه منوره را هم
برای امیر کل امیر تجویز سازند خرق سوابی کردند که با وجود گذشتن جناب لایجاب مدینه حضرت رسالت پناه حکومت
مدینه را به محمد بن سلمه الانصاری و یاسع بن عرفطه کما ذکره ابن اسحاق متعلق فرموده بودند و همچنین هر چند آنها
برای تقیض شان اسیر سوسان تراشیدند لکن من حیث لای شمر من بفض صدق روایت مفید است چه هر گاه
بجای قطعی ثابت شد که تخلیف فی الناس از قبول قائل حکومت مدینه تعلق به شخص و کرداشت محمد احدیست
اما رضی عنهما و شد پس با قبول سازند که این تخلیف بامری آخر پس سرگ بود و ان نیست مگر قائم مقام خود بود
که خیر خلافت مطلقه سید و یا سعاد الله تعالی منافقین بگویند که این تخلیف از راه عتاب و معذرت ارشاد و مامور می آیند
با صد کلام و اندوه بود و اگر بگویند رضوی از اجازت و اندازی ایشان مصطلحی قائل است این جا بهر خواهی بدو داشت
اکنون برستی من فذلک کلامی بیک چند لالت اخبر بر خلافت مطلقه خلیفه بر حق چنانکه علمای مشایخ

تصحیح فرموده اند از جلای بدیسیات هست مگر آنچه از آن گذشته میگویم که ازین حدیث بحکم هشتم تا سیزدهمین است از
 که سوای ایشترک نبوت منتهی که حضرت هارون و جناب موسی داشته اند امیرالمومنین در جناب خاتم النبیین
 تحقق و چنان که تبه هارونی تالی تبه موسی بود و تبه وارث منزهت هارونی این بوده است که باستثنای حضرت
 کلیم تقدیر حضرت هارون طایع و تبعیج بلا خلق آن مان مثل حضرت موسی علیهما السلام بوده اند و هیچکس متوسط در میان
 هر دو جناب نبوده است همان قسم بعد حضرت سید المرسلین جناب سید الوصیین واجب الطاعة کافه جلالی بوده اند و بحکم
 مرتبه توسطی جناب این حضرات ندر دو بر همین منزلت جمله اما ترضی باستثنای نبوت ارشاد شده در جمیل مماثلات با تو
 تخصیص صدور این حدیث به تکام غزوه تبوک کاشته شد و الا این حدیث مکرر بر زمان وحی ترجمان سید سلطان گذشته
 چنانکه صاحب کتاب یا ض النضره در ذیل حدیث طویل مواخاه بین المهاجرین انصار بعد بیان اطلاق می رسد از
 متعال از عدم مواخاه خود با کسی و عرض انجمنی در حضور حضرت رسالتا نقل میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 والذی یبغی بالحق ما اخرجتک الانفسی انت منی بمنزله هارون من موسی خیرنه لانی بعدی و انت اخی و وارثی قال
 رضی الله تعالی عنه و ما ارث منک یا نبی الله قال صلی الله علیه و سلم ما ورثت الانبیاء من قبلی فقال رضی الله تعالی عنه
 ما ورثت الانبیاء من قبلك قال صلی الله علیه و سلم کتاب ربهم و سنتهم انت معی فی قصیری فی الجنة مع قاطبة ائمتی و
 انت اخی و رفیقی ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و سلم انما علی سر متقابلین المتجاورین فی الله و جل یظرب بعضهم الی بعض ثم
 قال بعد ما ویت آخری ثم اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم من ینبغی الله عن فقال تبارک الله فکان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یسبی ذاب عن اسوین و کان حرقون عند الخدین بیدین حارثه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رضی الله تعالی عنهم فبین انی خیر الحدیث و ازین حدیث کالتسبیح رابعه النهار متجلی کردید که حضرت رسالتا و
 شرف نزول مدینه منوره که منور جنگا حدیثه بود و حضرت حمزه علیه السلام تقب حیات بودند مواخاه عین صحاب
 فرموده بودند و همان مان که غزوه تبوک بعد از آن بعدتی اتفاق افتاده ابن عم خود به خطاب رحمت نصیحت است منی
 بمنزله هارون من موسی الی حدیث مرفوز نمود و این معنی تا سبب شای خرافت که در کتب معتبره حدیث متعلق بایه و نیز
 عشیرتک الاقرین بیا ساخته بودند بوده است و خصوصیت به تخلیف در مدینه نداشتند و بالا تر ازین آنکه صاحب کتاب
 زبور از اسما بنت عمیس روایت کرده قال قلت بسط جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد ان ربک نصرک
 اسلام و یقول لک علی منک بمنزله هارون من موسی لکن لانی بعدک خیر الاله ام علی بن موسی بطور رحمت منصب هارونی
 بعلی بن ابیطالب علیه السلام از جایگاه عز و جلال کبریا تعالی میرود جلال کبریا که اکثر تالیات موهبه حضرات سنییه مائل
 میگردند و کمالیخی علی المتدریبه انفسیه و حرفی بس لطیف با صنایع رساند که به روایت ثقات که ذکر سولفا کتاب مذکور و غیره
 ضمیر حدیث چنین آمده است انما انما حلیف منی و یدعی هست که اگر این ضرورت از ابتداء می بود حضرت خدیجه است
 در هیچ مقام بر خیره کبریا همراهی بودند و پیوسته در مدینه می گزاشته و او و لیس گذرک فالضرورة که ان مختصه بکذا لانه
 و یا بعد بیان این ضرورت برود خصم واجب است و دل در زین نشان خالی کردن چنان که صاحب کتاب یا ض النضره

شود
 اصل

که در هوش جناب سالتاب نمیده باشند چنانچه است بیکار و غیر مفید چنانچه امر از امور واجبات نبود پس مترصد مبین
 وانی انهم لک چه بیان جد و آقی اول شان نخواهد و خلق و خرق را مقام کنجایش غار و فانا صومعی و آن نیکه چون زمان
 انتقال سول بمتعالی بفرادین جهان قریب رسید و و آن معنی بوجی سماوی و هم انیکه درین غار عجله تقابل نمیکند
 معلوم حضرت رسالت پناه بود و در چنین وقت بودن و سعید و مستقر نیت و در حکم سلطوت میدار و در هم بود
 امر ولایت عهد میشود و در وقت هجرت از مدینه مقدسه بعزم نبوک فردی که سزاوار نیست که من برودن که تو خلیفه باشی و
 و اطلاق ذهاب و خلیفه و عدم تقییر قرینه علی است بر آنچه حقیر گفته و برضی آنکه اکیه ارباب یقط پناه مستتر میاید که
 مناقب و سخاوت مظهر العجائب مظهر الخراب حضرت علی بن ابیطالب است سجا جمیل و صفات از و مخصوص خفی و علی از
 آیات بیانات و احادیث سید کائنات علیه السلام صلوات و التحیات غیر محصله از فقیر مناقبی استتعلق با فضیلت است
 بحیث شخص الخلاقه به فایه علیه السلام مقدر و وسیع احتیاج لفظ کرده و دیگر چیزه مندرج ساختار جمله است کامل اهدایت
 آیه مبارکه است وجه دلالت بر فضیلتش اربعه متناسبه با خصوصاً اما لا صغیر صلوات الله علیه و در نظر انصاف
 غنی از بیان مهند اعلامی منہاج مرتضوی در کتب کلامیه شرح و بسطی ایراد نوده اند که خصم اگر چه اهل الخصام باشد
 جز دم جو باندن چاره نیست فقیر فاقد الادراک مختصری عرض میدم که در دلالت لفظ انفسا بر بودن انفسا نیز
 بمنزله نفس سول الثقلین و چه اشتراک در دعا و استثنای این بزرگوار را چون غیر هم غیر از مزید تقرب انحضرت مبارک
 غر و جلال خالق کائنات و کبریت من ادعی غیر ذلک فعلیه البیان و اگر شاید که در متعصبین متشبهت شود بعدری
 که در انتزاع سوؤة برآة از جناب پورا استحقاقه اختلاف کرده اند که در سبب هم هم بود است که فرزندان و اقربا را
 شریک میساختند قسمی که در ان باب سووند در دورین مقام هم سووند نخواهد و استنیر که اولای این جمعی سبب میساختند
 و ثانیاً در امر دینی در رجوع به سبب لارباب تبوع عالم را تباع رسم یعنی چه و ثالثاً اگر با عیاشی است که قرابت بود و هم
 اهل سنت حضرت عباس قریب بودند حتی که اگر وراثت نبوی بر عم شان منقطع بود جناب عباس شریک وراثت
 میکردند علی بن ابیطالب علیه السلام پس لا اقل که او شان با هم شریک میفرزند و نیمه یکسو اگر این فعل نبوک
 من تلقا بنفسه شریف می بود کنجایش سخن بود که حسب رسم فرزندان و غیر هم را در سبب شریک فرسووند و هر گاه منص
 قرآنی ثابت است که حکم حکم الی کمین باشد اشتراک اربعه متناسبه علیه السلام خاصه و در سبب هم صادر شده باشد پس در
 ظهور است که قرب منزلت انحضرت در بارگاه صانع مکونات از همه خلق موجودی ذلک لان بالاتر بود و من کانون فضل
 عند الله فهم اکثر ثوابا عند الله و من کانون عند الله افضل اکثر ثوابا فهم الالاقون بالنامة العظمی الخ لا ذکیر
 الامن استثناء العقل مویده معروضه ششم است آنچه مرویست از مقدم ان قوم یعنی نصاری که هر گاه این حضرات را دیدیم
 خود گفت که من دوائی میبیم که اگر دوا خواهد بود که که کوه از جا برکنده شود و همچنان خواهد شد که در تکب انهمال شدیم
 نام نصاری از صفت هستی حک خواهد شد و برین معنی جسارت مبارکه نیافتند و ادای جزیه قبل ساختند باقیانند انیکه
 متعصبی بگوید که لفظ انفسا دلالتی بر شرف ندارد و این فقط محاوره است که هر گاه با مرئی جامع اتفاق میباشند و کیس

از آنها سخن از جانب جمله آن میکنند میگوید که با چنین میگویند چنانچه میگویند ازین قبیل است که ما نفوس را طلبیم
 جوانی که حنجره مخالف خارج آید رنگ را از پای صلوح قطع صوت فرومی افکند اولاً اینکه اگر مقوله تان صحیحی بود صواب بود
 نسبت شما با منی الام نبوی و حدیث نبوی درست ترمی فهمیدند این بی دلیل شرف حضرت در تصویبی نمی آوردند
 و ثانیاً بار شادایت نبوی معنی مکررین آیه آمده یعنی حضرت رسالت پناه ازین علم خویش تعبیر نفس نفیس خود فرموده اند
 ذکر صاحب ریاض النقرة من تخرج عبد الزرق فی جامعه ابی بکر و ابن اسمان من المطلب بن عبد الله بن جندب قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لو فذ لقیف حین جاؤ لتسألون لاجل بعثت رجلاً منی او قال مثل نفسی فلیضربن عننا فکم لبسین
 ذراریکم و لیاخذن اموالکم قال عمر فوالله ما تمیت الامارة الا یومئذ فبعثت نصب صدق رجلاً ان یقول هو یومئذ
 فالتفت الی علی فاخذ بیده و قال هو یومئذ من تخرج احمد فی المناقب عن یزید بن نعیب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التبتیر
 بوجهیة اولی الامر لاجل بعثت الیهم رجلاً کنفسی یعنی قیام امری یقتل المقامه و سبی الذریة قال فقال ابو ذر فاراعنی الابر و کف عمر
 حجتی من خلفی فقال من تراه یعنی قلت ما یعینک لکن یعنی خاصف النعل یعنی علیاه قول الراوی و لکن خاصف النعل
 علیاه ولیکن علی کر منک حلف عمر الی علی عدم منی الامارة الا فی ذلک الیوم فان قد جات منه فی مواقع اخری ایضاً فی کثر
 الاحمال تجویب جمع الجوامع للسیوطی عن عمرو بن العاص قال لما قدمت عن غزوة السلاسل کنت اظن ان لیس احد جالی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم منی فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الناس الیک قال عائلته قلت انی لست لک
 عن ابن اسحاق قال ابو باذن فعلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الناس احب الیک بعد ابی بکر قال حفصه قلت لست
 اسالک عن النساء قال فابو باذن فعلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب الیک بعد ابی بکر قال حفصه قلت لست
 من کتاب النخائل العلویة ل محمد بن علی النطنطری عن عائشه رضی الله عنها قالت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من خیر الناس بعدک قال ابو بکر قالت ثم من قال عمر قالت لا تقول فی علی شیئاً قال علی نفسی فمن یتبعه یقول فی
 نفسه شیئاً و برنا قد بصیرتت نیست که قابل نمی تواند گفت که هر دو حدیث اخیرین قسمی که مثبت اطلاق نفس نبوی بر
 علی بن ابیطالب علیهما السلام است و ال بر فضیلت جناب ابی بکر و عمر و حضرت عائشه و حفصه پس استدلال بچنین جاود
 کو مستلزم صحت اطلاق نبوی بر است مبطل معتقد شیعه است چه میگویم که هر چند ما وضع برین عادیث لایح است بالخصوص
 احیت جناب حفصه که افزای نهایت ظاهر چه خود و والدشان میشار الیهما فرموده اند که پیغمبر خدا ترا دوست نمیدارد حتی که
 اگر پس من نمی بود ترا اطلاق میدادند پس با بیت چه سه صلوه معاذ الله که حضرت من اوتی فصل الخطاب پنجاه سخن
 نبودند که یکبار عمر و حاص گفته بود که لست اسالک من النساء و ابی بکر ابی اسحق اصیت حفصه شاد میگردند که هیچ
 جامه تقریب هم چنین میگویند و معنی از اجزات خلاصه موجود است است که بیشتر در ایادین موضوعه قرآن وضع یافته میشود
 و الا وضع رامی بایده که نهایت احتیاط و ملاحظه طرف جوانب کلام نماید و جناب عائشه مدح و منقبت پدر بزرگوار خود برود
 که نقل میفرمایند معنی میدو کیست که زبان جناب مدوحه تواند گرفت لکن بلام اهل الزامی خصم الزام امری ندرستند منضربون
 ان دلائل نمی تواند کرد خصم منکر بود که اطلاق نفس آیه معنی مقصود و شیعه نیست از مسلمات اثبات کرده اند و نشانه

تفسیر این حدیث است که ما نفوس را طلبیم از این قبیل است که ما نفوس را طلبیم
 این حدیث را در کتاب النخائل العلویة ل محمد بن علی النطنطری در باب اول
 در حدیث ابو بکر و عمر و حضرت عائشه و حفصه پس استدلال بچنین جاود
 کو مستلزم صحت اطلاق نبوی بر است مبطل معتقد شیعه است چه میگویم که هر چند ما
 وضع برین عادیث لایح است بالخصوص احیت جناب حفصه که افزای نهایت ظاهر
 چه خود و والدشان میشار الیهما فرموده اند که پیغمبر خدا ترا دوست نمیدارد
 حتی که اگر پس من نمی بود ترا اطلاق میدادند پس با بیت چه سه صلوه معاذ
 الله که حضرت من اوتی فصل الخطاب پنجاه سخن نبودند که یکبار عمر و حاص
 گفته بود که لست اسالک من النساء و ابی بکر ابی اسحق اصیت حفصه شاد میگردند
 که هیچ جامه تقریب هم چنین میگویند و معنی از اجزات خلاصه موجود است است
 که بیشتر در ایادین موضوعه قرآن وضع یافته میشود و الا وضع رامی بایده
 که نهایت احتیاط و ملاحظه طرف جوانب کلام نماید و جناب عائشه مدح و منقبت
 پدر بزرگوار خود برود که نقل میفرمایند معنی میدو کیست که زبان جناب
 مدوحه تواند گرفت لکن بلام اهل الزامی خصم الزام امری ندرستند منضربون
 ان دلائل نمی تواند کرد خصم منکر بود که اطلاق نفس آیه معنی مقصود و شیعه
 نیست از مسلمات اثبات کرده اند و نشانه

۳
ابو حمزه

نام حسین در این کتاب
نام حسین یزدانی سلام

ایمیت منار با و حط منارا الا فک والزور من علی - و ولی باحوال ابداع فی الذین بار با الی النار یومی مدبر اخر
 مقبل بنیضی است مشتم با خلیفه جعفر و خلیفه فی السنة المتوکل خلیفه بنی و ابن عم غیبیه و خیر بنی العباس من منہم ولی
 فی عتبت امر بدم قبر الحسین و دم ما حوله من الذور و ان یمل مزایع و منع الناس من یارتہ و حرثا و بقی صحرا و کان
 المتوکل معروف بالانصب فتالم السیدین لذلک کتب ابل بغداد و سئل الحیطان و حجابہ الشوارف من ذلک قیل
 تا قدر انکانت امیة قد اتت بل قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتا بنو ابیہ بمثلہ ہذا العمری قبرہ ممد و ماہ استغوا علی
 ان لا یکنوا تشارکوا فی قتله فتبعوہ رمیاء و فی سنة ریح و اربعین قتل المتوکل یعقوب بن اسکیت الامام فی العتبات
 فانه ندب الی تعلیم اولاده فنظر المتوکل یوما المعز و الموید فقال لابن اسکیت من احب لیک ہما ام الحسن الحسین فقال
 قبر رسولی علی خیر منہما فامرا لاک فدا سوا البطنہ حتی مات و قیل امر بسبل سائہ فمات و ارسل الی ابنہ ہدیہ و کان المتوکل
 ناصبیا ثم قال بعد ذکر سدا و تیزیرہ وجودہ کان منہم کافی اللذات و الشراب و کان لہ اربعة الاف سدریہ و علی الجہج
 وقال بعد ذکر قتله و رای فی النوم فقیل لہ ما فعل المتوکل قال غفر لی یقلیل من السنة احييتها و اخرج عن احمد بن عبد قائل
 سہت لیلۃ ثم نمت فرأیت فی منامی ان رجلا یخرج الی اسماء قائلما یقول علیک یقالی علیک عادل متفصل بالعضو لیس
 بجا ثم صبحنا فجا نعی المتوکل من سدر من راہ الی بغداد و اخرج عن عمرو بن شیبان الجہمی قال رأیت فی اللیلۃ التي قتل
 فیہا المتوکل فی المنام قائلما یقول لہ یا نائم اللیل فی اقطار جہان یو اقص و موحک یا عمرو بن شیبان ہا ماتری الفتہ
 الاربعاس ما فعلوا ہا بالہاشمی و فتح بن خاقان ہا فی اللیل مظلوما یصبح لہ اهل السموات من شتی و و حدان ہا سوف
 یا تیکو اخری مشومہ ہا توقعوا ما ہا شان من لثان ہا فاکو علیہ و ارنو اخلقکم ہا فقد بکاہ جمیع الناس و الحجان ہا
 ثم رأیت المتوکل فی النوم بعد ہا فقلت ما فعل المتوکل قال غفر لی یقلیل من السنة احييتها فقلت ما تصنع ہہنا فقال
 انظر محمد ابنی اخاصم الی اللیل و سیو علی چون کتاب فرورد ذکر خلفا تالیف کردہ حالش کو ہا تفصیل نوشته و الا
 از کلام یا فعی کہ بر ذکر ابن سکیت نہ کور اقرار عدالتش با علی بن ابیطالب و حسنین علیہم السلام کردہ و وہی کہ
 بحققش در کتاب العبر فیہ نصب ظاہر کفتمہ و باز ہر دو بارہ اشس میگویند ہو الذی احیى السنة و امانت البعدۃ ہا
 تفصیل سیوطی پیدا ہست و ہر گاہ حال علمائے سنہ چینین باشد کہ با وجود اقرار ناصبیت متوکل ہا شبابہ کہ با قریب
 الشہادہ عدوان کردہ از تصورش لرزہ بر اندام می افتد و بیچارہ ابن سکیت را کہ شکوت از کلمہ حق نیاست
 کرد و چنان خواری کشت او را غفور و اند و مثل احمد حبلی در منام عرو حش بساوات بلیند و با وجود روایت صحیحہ
 بحق علی بن ابی طالب لا یغضہ لا منافق عدوت او را باوصی مصطفی صارت نذند و عمرو بن شیبان خود را
 بالہام ما مور بگریہ برد کوید بکہ علم شود کہ سگان سماوات و انس و جان بر و گریستند بکہ قضیہ رسولہ صدیق
 اللہ و عدو ما تفرقہ در سنی و ناصبی چسان تو انیم کرد پس فاضل غزیز کہ مکرر ذکر مقابلہ علمای خود بانوا صب
 می نویسند پارہ از حال مقابلہ بانوا صب نیست و اندکی از بسیار در رسالہ کہ باستدلال از حدیث ثقلین
 اشتم تالیف کردہ نوشته ہست حسب موقع درین مجالہ ہم ذکر می ازین مرام می آید پس بجزیرہ کہ فاضل غزیز

صلی اللہ علیہ وسلم افضل من الصحابة فوجیب کون نفس علی افضل من سائر الصحابة هذا تفسیر کلام الشیخ والجباب نہ کہا انعقاد اجماع
 بین المسلمین علی ابن محمد علیہ السلام افضل من کل نبی وکذا لکن انعقاد اجماع بینہم قبل ظهور ہذا انسان علی ان علیا ما کان نبیا ظلم
 القاطع بان ظاہر الایمانیکما انہ مخصوص فی حق محمد علیہ السلام فکذا لکن مخصوص فی سائر الانبیاء علیہم السلام چنانچہ در باب عدم تفضیل
 امیر المؤمنین علیہ السلام پر سائر انبیا گفتہ کلام دوران دین بحث خارج ست اگر دیدہ انصاف بقذی تعصب ماؤف نہ باشد
 فضیلت امیر کل امیر زمرہ انبیا ام غیر سید المرسلین از یقینیا تست و دلایل ان شخصی عدد او فقط بودن امیر المؤمنین در حق
 مصطفوی بہشت کہ از زوی پیچ نبی مرسل بان نہیں سرد وین باب کافی و باشد کہ تقریبی ذکر این مسئلہ ہم درین مجالہ جایگن
 انچہ از ذکر آیه سبائہ مقصود ما بودہ ست ظاہر ست کہ فخر الاشارة صرف مقصدی اشبات عدم فضیلت امیر المؤمنین علیہ
 السلام بر انبیا صلوات اللہ علیہم وان ہم باستدلال ضعیف گشتہ و فضیلت آنحضرت را بر اصحاب تجویب گزشتہ و در
 حقیقت کار بانصاف کردہ کہ بعد تفسیر آیه مزبورہ از لغات مفسرین و معاضدان با جاوید سید المرسلین ان فضیلت آنحضرت
 بر کافہ اصحاب از اجلای بدیہی است دلش مدد کہ درین مقام کار بنا کار بدیہی سازد و اللہ تتم نورہ و ما را ضرورتی نیست
 کہ این آیه مساوات رتبہ مقصودی با درجہ رفیعہ مصطفوی و ای نبوت ثابت سازیم مقصود ما بہمین قدر ثابت میشود کہ در
 عم و صہ پیغمبر بتبرکہ روح در وان پیغمبر صلوات اللہ علیہ علیہ بودہ اند و این فضیلت مخصوص جناب ولایتیاب دگری در ان
 شریک نیست اگر باشند انبای آنحضرت لا غیر کما مر از انی مطاوی الکلام فی ثبوت الافضلیتہ علی کافہ الاصحاب المراد
 این همچنان را از اعتراض این فاضل نحریر کہ در تفسیر و ذکر اشارت الیہ بہ بنیاست تعجب می آید جیت قال بطرف ثانی کہ او دخل
 نفس خواہند ساخت ای ملاحظہ فرمود کہ جناب کبریا صیب خود را تعلیم فرمودہ کہ دعوت نفس نصاری با زای نفس
 خود فریاد و البتہ انہا کہ آمدہ بودند اشخاص چیدہ و برگزیدہ آورده باشند پس ہر کہ من حیث الدین و عظم القدر گشتنی
 و دخل النفس انہا باشد درین کلام اشکال است عجیب کلہ ز کین سب زبان خامہ شاہ صہارفتہ کہ ہر چند تفسیر بالرای
 و رای تفسیر مختار تقدیرین و متاخرین است مگر ما بالسمع والبدن قبول عیساییم وان اینکہ حضرت ولایتیاب داخل گشتند
 لان العرف بعد التحقق بانہا من غیر ریتہ فی ذلک چہ میگوئیم کہ چنانکہ عرف ختن را این می شمارند چہ چنین ان ختن کہ شریک
 بنہایت قرب کہ بالاتر از ان ممکن نباشد باشد و صہ فرزند و دیگر از ذکور و انات سوی زوجہ ختن ندانستہ باشد و سل
 ان صہ و صلبان ختن منحصر باشد و فی حد ذاتہ مستصف بصفات کمالیہ ممکنہ انسانی ذرب جلیل از بالای سبع سماوات
 ان ختن را تعبیر این کردہ چنین ختن بلا ریب وارث و قائم مقام صہ خواهد بود و با وجود چنین ختن قیام دگری بہ مقام
 ان بزرگوار ظلم صہ و محصب حق سعری الیہ است و انچہ طرف ثانی اشتراک ارباب کسار را در سبائہ معلل بر ہم عرب
 و اینکہ شمار جزم و ثون نبوی بر حقیقت نبوت خود شان باشد تراک اعوجاب خلق و اہتہا ل ثابت شو و عیسا زندہ
 و سیکویند کہ اگر اشتراک سبب عظمت قدر و تاثیر و عای شان بود و کرمسارک براتب غلیم تر از عیسا ملہ و دادہ پس در ان
 شریک پیغمبر و ند کلامی است باطل چہ اگر انبیا حضرت خیر لوری صلی اللہ علیہ وسلم من تلقا النفس پیغمبر و ند جسم
 از بجای حرف بود اینہم بکم از روی واقع شدہ و مجرد تخولیف نصاری مرکز خود بکہ اولاً وبالذات سبائہ مرکز بود کہ

از خلق همپا ایراب یک نیست و هم مبرهن شد که آنچه بعضی علمای سنییه اشتراک ال عبارات در مباحثه تعلیق باتباع رسم
 عرب میسازند کما ذکر اصلی ندارد زیرا که اگر چنین میبود علامه مخشدری که خیر المصروفه بزرگ بود و لقبش بکار الله نیز دلالت بر
 توقیفش بر رسم عرب دارد و جواب سوال سائل که وجه اشتراک بنا و نسا یا آنکه دعای بدستعلق بذات کلام المکذوبین لغیره
 بود چه بود همین میگفت که رسم عرب چنین بود و اولیلسین و پنهان مباد که علامه مزبور بر وجه فاضل عزیز در مقام هم
 اعریت و اجیت ارباب یکا عند الرسول کرده اند و در آن فضیلت اعز و احب بیدایته العقل ال جناب عزیز در اول
 الخفار اعزیت و اجیت مستلزم فضیلت گفته اند پس نگاه این حضرات بجهت عزیت اجیت عند الرسول افضل
 خلق باشند و بجهت وجود مباحثه شریک کرده شوند و این شرکت بکلمه ایزدی باشد پس عند الله هم افضل بوده باشند
 و حقیقت حاجت بچنین بیانات چیست افضل عند الرسول بیشبیه افضل عند الله و افضل عند الله افضل عند رسوله
 لزوما لایحوم الا لشکاک حوره علی هذا افضل این افضل امام عادل بن ذول بن عم الرسول و تروج البنوول بحکم عدم انتقاد
 امامه لمفضول مع وجود الفاضل کما اثبت اثباتا کامله الحق بخلافت باشند و فقیه حقیق میگوید که از غراب امور
 و بدائع و قانع است که گفتگو در ایت و اجیت و فضیلت این بزرگواران میروند و منشأ این الجامی حضرت سینه
 سفت که فلان و جهان را افضل بلکه اعز و احب قرار داده اند و الا مستحقا جلت شایسته که اولاد و من یقوم مقامهم
 از هم عالم اعز و احب بیباشند و نعم ما قال از مخشدری و بجا فذاهم الرجل بنفسه خارج منم حتی قلیل من ال فضیلت
 لسا و خصم را مجال نیست که بگوید که اینجا فضیلت عند الله میباید چه و در ثبوت فضیلت این بزرگواران هزار
 سند و دلیل و ملازم است فضیلت عند المراب الجلیل عند رسوله الکرمیم کما بینا همین آیه در میناب کافیست تخصیص
 آنچه علامه مزبور بتقدیم بناوت علی النفس تخصیص کرده و بزعم شمس که مساوق نفس الامر است خصم جوابی از بیگانه
 نمیتواند داد مگر اینکه متمسک شود بحدیثی که فقیه در بعضی سائل مولفه خود مستضمن شرکت جناب عثمان و غیره در مباحثه
 از کثیر اعمال نقل کرده و ذلک دلیل علی انهم خیر قواش و خصم ما و یت با تزلزل کل ما جار فی فضل ارباب کلام
 و لعلک تجد تفصیل نهاده ام هماسیانی مطاوی الکلام تمذتیل نافع علمای متاخرین سنییه شعار خود است
 اندک هرگاه بروایات علمای طرفه خود متانی معتقد را چاره دیوار میبازند متشبهت بذیل تفسیق است و میشوند
 و فاضل عزیز در میناب بد طولی دارند حتی که در تحفه اثنا عشریه در کتب و مثل علامه مخشدری را معتزلی و تفسیلی گفته
 در نظر معتقدان خودشان مرویاتش را از پایه اعتبار ناقص ساخته اند و بزعم خود خاطر خطیر را ازین بلیجان پرده خسته
 حال آنکه کتب علمای سابقین بروایات معتزلیه و استناد بکلامش ششون واحدی در توقیفش کلامی نگوده
 و چون اول الخلیفه هم در مقام باریاد کلامش پرداخته و با ما کن عدیده مرویاتش را درین عجلانده کور ساکتیست
 حال صاحب کشف ضرور فساد و آنچه فاضل المعی مولوی سید محمد قلینان از کتب معتبره طرف مقابل نقل کرده اند
 برای تیکیت آنها کافی اند البینا نقل کرده میشود و چون الفاضل الغزیری مثل مخشدری صاحب کتب
 که تفسیل معتزلی است قولنا یعنی الفاضل المعی این تا صبی این ازین کتب با اول فرقه تفسیلیه را در اصل است

در میناب
 از میناب
 صاحب کتب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بهج الا بر و صفاتی که در کلام شیخ عبدالحق در بلوی مستفاد منافی طبع فاضل عزیز بود علی حسب بدنه مستحق
 زموند که بان هم کس اختیارش بخصص هرگاه قیصدق و کذب نباشد که تا پس حسب مثل سایرین طرز ایجاب
 فقیرست و از قبیل ما ذکر آیه آن الله هو موکد و وجهه دلیل و صالح المؤمنین است که صاحب کشف الغم
 از عبد الرزاق صلی دعا فظا ابو بکر بن مروان سما بنت عمیس سدی ثعلبی ابی مالک ابن عباس روایت ساخته اند
 در او از صالح المؤمنین جناب امیر المؤمنین علیه السلام استخوانچه صدره فوستری در احقاق الحق بحسب مقاله ابن
 زویربان که نقل جیابرده استند و دعای اتفاق مفسرین بر اینکه این آیه در شان شیخین نازل گشته نموده میفرماید
 الروایة التي فکرها المصنف قد نقلها صاحب کشف الغم عن عزالدین عبد الرزاق المحدث الحنفی و عن الحافظ ابی بکر بن
 مروان به سناده علی اسما بنت عمیس بهوند کوفی تفسیر ابی یوسف یحیی بن سنیان بنسب به سناده الی ابن عباس
 و قال الکافی تفسیر عن ابی مالک و عن ابن عباس و رواه الثعلبی فی تفسیره به سناده ابن ابی عمیر ذلک نزول آیه در
 شان امیر مؤمنان دلالت قطعی بر فضیلت امیر المؤمنین بر کافه مؤمنین دارد و شرحش اینکه هرگاه اسم فاعل را
 سوی جماعه مضاف میسازد معنی اسم تفضیل پیدا میکند مثل فاضل القوم و زا بدلیل پس معنی صالح المؤمنین اصل
 المؤمنین است جناب سید مرتضی رضی الله عنه و رضاه در شان میفرماید و الظاهر من قوله تعالی و صالح المؤمنین یقتضی
 کونه علیه السلام اصلي من جیسر بدالات العرف الاستعمال لان حدنا ان قال فلانها لم قوم و زا بد اهل بلده لم یفهم من
 کلامه لا کونه اعلمهم و از بد هم و شیهه ایضا لصحة قولنا ما روی عن ابی عمرو بن العلاء من قوله کان ماوس بن حنبل
 شاعر مصر حتى نشأ النابغة و زهر فطاطمة فهو شاعر تمیم فی الجاهلیة غیره افصح و انما اراد بلفظ شاعر شعرا غیره
 ضعف رکاکت تاویل که از صالح المؤمنین بطور فرد منتشده که از مؤمنان صالح باشد بر عقلا غیر مستور و مقاله
 فضل بن زویربان که این آیه در شان شیخین نازل گشته قابل التفات نیست زیرا که بشرحیکه مکرر بعض عرض رسید
 روایتیکه در منقبت امیر کل امیر روایت یکی از تفکات علمای سنییه مطابق روایت امامیه ماثور باشد محتف باقر
 و واجب لقبول و سفید یقین حکایت که علمای کثیر مثل سدی و ثعلبی و غیره با مراد از صالح المؤمنین امیر المؤمنین
 علیه السلام را گفته اند بخلاف آنچه شارح الیسع بن خلفای خود روایت سازند که در آن قرینه خلاف قائم و بعض
 تمت و خطاب معنی زیاده ازین چه خواهد بود که صاحب جامع الاصول که نقل فی مفتح الرسائل طائفة را بکبریه نام
 نهاده و قول انما الاثاق قبول تلا شسته و هرگاه مستحق شد که ای ایشان امیر المؤمنین نزل معنی صالح المؤمنین
 صالح المؤمنین است پس بن عم رسول مختار افضل از کافه مؤمنین باشد و تفضیل مفضول است که از اثبات عدم جواز انطباع
 شده ایم و نیز از نصوص صریح الدلالت بر فضیلت مطلقه و صی مطلق آیه من کان علی شیئ منکم فیه وجه و یتعلقوا
 بشاهدینه استنی الدلالت مشهوره سیوطی اخرج ابن ابی حاتم و ابو نعیم فی المعرفة عن ابی بن مطالب بنی ارضه
 قال ما من رجل من قریش الا نزل فی طائفة من القران فقال له رجل انزل فیک قال ما تقرصوه بود ان من کان
 علی بیتة من ربه و یتلوه شاید رسول الله صلی الله علیه و سلم علی بیتة من ربه و انما شاهدینه و اخرج ابن مروان و ابن کثیر

بعضی از آن

بسیارند پس کسیکه نزد جنود اهل سنت با نیرتبه عظیم تقدیر و مورد عنایت حضرت رسالت باشد حقیقت
 است که او را متصف بان صفات و سینه مصرع حدیث کبریه که موصوفان او صاف القلوبند و او را بیان حقیقی خارج
 است و معنی شیخ نقض کلیات این طائفه میشود و هم در ریاض قول ابن حجر از خاطر خود نباید فرسود و اینهمه کیس و
 نزد سنیان معاویه محمود و العاقبت است و هم برایشان نبرد او حلیل المرتبه بان مشابه که او را با امیر المؤمنین علیه
 السلام بیک پایه میسختند که حدیثی ذکر میکنند که شیخین دل داخل بهشت میشوند و حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی
 معرکه معاویه با معاویه موقوف خواهند بود و لطف انبیا این حدیث را از زبان خود امیر مومنان ساخته اند و هر چند
 منصفین این حدیث را موضوع گفته اند لکن شاه ولی الله صاحب دراز الاله الخفا بدون جمع آورده اند و جلوفطیان
 و عدوان معاویه با بخت ابراجتها در ترکیب این مستحق اجر است و لوکان واجدا منسوب میسازند پس اگر معاویه
 مصداق محمود این حدیث باشد از سفید صبح روشن تر سمرقند انجلی می پذیرد که حرب و قتال او با خلیفه برحق برآ
 حب جاه و ریاست بود و علی نه اذ در مقتول شدن قریب با تالیفات بعضی از صحابه و تابعین بر سرش خواهد
 بود و این خیر العاقبه بلکه در آخرت هم صد نشین مقرر صلی و تبعه همراه خواهند بود و فیه محمد و عظیم لایم علی اهل
 السنه بل بندهم ندیم هم که با اینهمه از عقیده خود نکول فرموده معاویه را مصداق مضمون
 این حدیث قرار دهند فتعم الوفاق چه شتار الیه هم موصوفان این صفات بود که با مقتدای اشرف المفضلین غیر
 لکن با انتم فیه سووی نخواهد بخشید زیرا که امیر المؤمنین سید المرسلین و عده فرمودند که اگر کم را اختیار کرد حضرت
 سید الانبیا تصدیق و عده شان فرموده دعا فرمودند که همچنین واقع شود و خلفه و عده از امیر مومنان
 عدم اجابت دعای سید مرسلان ممکن و تنی ترک امیر المؤمنین علیه السلام ایاه و خزیب و ما اختاروا بلکه بعد تبلیغ
 و تقسیم برگاه راه هدایت پی سپر ساخت بلکه یاده تر ساکن طریق طغیان و غوایت شد فوج بر سرش بودند و
 قتالی واقع شد که بهرام خون آن شام نوک می که تا الیوم از بهیبت ان معرکه لرزه بر اندام دارد و کجا پیش با تالیفات
 از نفوس شیری چه از ارباب هدایت و اصحاب فضیلت عرضت بیجاک شدند و بسبب فتنه حکیم که معاودت بکوفه نمود
 باز مصرف تعبیه عسکر و تهبان سامان حرب اما ده نهضت بودند که ما ذکره اهل السیر که واقعه با لکه شهاب و شطاه و لایق و غره
 و التبتین همه معارک را کسی از عقلا نخواهد گفت که ترک او با اختار و پس مبرهن شد که چند معاویه متصف بصفت
 اکل تراش و غیره و ما هم مصرع حدیث فرور ستاخر باشد مگر متروک نبوده تا مصداق این حدیث تواند بود و همچنین صحابه
 حرب جل جلاله حضرت سنیه راضی نخواهند بود که جناب طلحه و زبیر که آنها را جاری رسول باری میگویند بان او
 زبیر موصوف گرفته شوند فضلا عن عاکشه و هر چند عزم اینحضرات بهمین امور متعلق باشد مگر خبر غارت است
 الال بصره و سلوکنا هموار با سهل بن خنیف فرصت ارتکاب این امور کی یافتند و اینهمه معجزان عن الذکر
 بیچاره طلحه و زبیر مقتول و حضرت عاکشه معسر امیر خیر گیر با لقب تشریف از زانی و اشتند بجا است نسوان
 که حکایتی است لطیف علم نهضت سوئی در نیطیله فرشتند پس این مره را کسی چسان متروک میتواند گفت

و خواب که مشهوره قلیل بودند و جز انحراف از خلیفه برحق باین صفات چه علاقه بلکه آن روسیایان بجزی
 زهد و توبه طاهری داشتند که مردم بجاویدان در حال شان بهشتیاه می افتادند چنانچه ابن ابی الحدید شایع
 نهج البلاغه فصلی بسبب مستضمن حال و مقال شان نوشته و بدلائل جلیبه معاویه و انحراب او را در ارتقای ملایم
 خوایت و فضیلت بر انرا ترجیح داده و باز عاده همان حرمت باید کرد که با جمع مقتول شدند متروک اری
 بموجب اخبار استقبال از زبان صدق تو امان مرخصی چون کس بقیة السیف باقی ماندند که بقای آن
 شجره ملعونه از انباتا امروز است و هر گاه این هر سه طائفه مصداق فحوا می حدیث نباشند و مدلول حدیث فخر
 الوقوع پس صدقش زمان خلافت خلفای ثلثه مستحکم خواهد بود معنی حدیث مستحق که میراث امیرالمؤمنین
 که عبارت از خلافت و غیره باشد متصرف شدند و خودشان را خلیفه رسول افاق بلا استحقاق و در باب
 الاطاعة کافه خلافت علی الاطلاق قرار دادند و مال خدا را که ما حاصل مالک بود دست بدست گرفتند و جناب
 امیر علیه السلام ترکم و اختیار و یعنی بجز و قتال بائی و جبهگان بر نخواستند و بالاخره به مامشاة معصوم پرورد خنده
 و اذ او رثیموه پس حکایتی بس نکین بایشنید که فاضل معاصر خود را اسم بی مسمی نورالدین حسین قرار داد
 و او را شیعیه و نیرو شهید سعید علامه سید نورالدین شوشتری و انموده خودش از نام مفروض مراسلات سید
 و تفصیل این فسانه شکر در رساله که بجواب به فواتش نگاشته ام ثبت است در ذیل تحریرات بمشار الیه تناسل
 تحریر بنی مقام شعاری از نقد تفصیلی ازین استدلال نیز کرده بود و در جوابش از زبان نورالدین حسین منسوب
 این عبارت نوشت حریت را میرسد که از استدلال برسد که غایت یعنی حتی الحق بکلیه مجموع تعلق و او را فقط
 بصبر و شوق اول تمامه تقریر منقلب میشود که از حضرت امیرالمؤمنین در مقابله ناکشین مارقین قاسطین بکلام
 امر گفت نفس یعنی صبر واقع شده و اینقدر هم غور نمیرود که جناب ولایت آبا ترکم و ما اختیار و فرمودند مگر ترک
 همین است که در معرکه جلی و صفین و نهروان واقع شده و در شوق ثانی دلش میباید ان کجا و چون حریت ما و حق بوجه است
 او را خلق احتمالی کافی بخلاف قائل که منصب استدلال دارد و علاوه حضم خواهد گفت که در وقت معاویه این امور
 بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث فقیهین این امور از خصائص نبی امیه است بخلاف خلافت خلفای ثلثه که بدینا
 زینهار خستند داشتند و در کمال بد و ورع بودند پس حل بر معاویه باید بود و فان الاتفاق خیر من الاختلاف
 بلکه برای تعلق مجموع دلیل خواهد بود که اگر فقط بصبر تعلق باشد لازم آید که حضرت امیر بر او صاف سابقه خود باقی نباشد
 و در خلاف مذکور فقیهین پس مفاد حدیث تقریر مخالف آنست که جناب امیرالمؤمنین جواب بحضرت امیرالمؤمنین
 دادند که در بیعت با انکار کاری نخواهم داشت و اجتناب از طریق شان خواهیم نمود و خدا و رسول و اراخوت اختیار
 خواهیم نمود و صبر بر مصیبات زیاد بلوی ان خواهد بود و ما انکه جناب تو یعنی حضرت مصطفوی ملحق شوم انتمی هر چند
 اجمال این کلام بی نظام در نهایت ظهور در زمار حاجت بشرح و بیان ندارد مگر زمره سنیکه مصداق قمار رحمت
 نجاتیم هستند شعاری خود ما خسته اند که بر پا دکانی که دکان خود فروشی چیده بجز و مسوق زبان می الاید متاع کما

عنوان مقاله

در این مقدمه آن میگرد پس اگر از تعرض جواب همان دو طرف متقابل را مستقیم بجز میسکنند اندانایا کار تحصیل کرده می بیند
 و بعضا ضامتی اتصال سلسله کلام تقدیم و تاخیری در ذکر بعضی مقولاتش بکار رفته و با اناناشروع فی کشف عوارض و اناناقول
 حریفه را میرسد که از مستندل به پرسیدالی قوله مگر ترک همین است که در معرکه حمل و صفین واقع شده است اقوال اما اولاً
 پس حدیث منقول بطریق سنیه است و بیان محل وقوع ترک بر ذمه ایشانست و انی لستم فکک غیران یجملوا لشرک علی ترک
 امیرالمومنین علیه السلام خلفا هم التائیکما سید و اما انانیا پس ما رضا دادیم که حدیثی بهر چه از تعلق غایت مجموع خواهد بود
 بصبر رضا داشته باشد و برای خود و غیبه انکار و اختیار ساز و فان مقصود انانی کلیها حاصل و آنچه در شوق تعلق
 مجموع دعوی نموده که تمامی تقریر منقلب کرد و با شش عمی است یا تعامی و الغالب هو الاول چه در متروکین ما خودین
 تفرقه نگرد و متروکین حضرت خلفای ثلثه و ما خودین فرق ثلثه اعنی قاسطین ناکثین و ما رفیق چون متروکیت
 برین فرق ثلثه زنها را اطلاق نتوان کرد و انان علی البدیهاست مرجع ضمیر مفعول فی انترکم غیر انها خواهد بود پس تقریر
 متخید که انقلاب از فطرت انانیه کرده باشد منقلب نمیکرد و ترک بموقع خود و واخذ بموقع خود واقع شده قوله در شوق
 ثانی و بیانش می بایدالی قوله بخلاق قائل که منصب استدلال امر و اقوال ما از تیار حاجت است لال تعلق غایت
 بصبر نیست که دعای ما از تعلق غایت مجموع کما نمینعی حاصل لکن تشجید اللذین میگوئیم که اتصال غایت بجمعه اخیر
 و شمول معنی صله اعنی علی مصیبات الدنیا بجمیع احوال البته هیچ تعلق غایت بصبر است و واقعی ما اول را خلق و
 کافی کرد و صورتیکه خلق احتمال مکانی داشته باشد و در نیقمام نامکن کما سید که قوله بلکه برای تعلق مجموع دلیل
 خواهد بود و الی اخره لازم اقوال این استدلال اگر شایسته از صحت میباشد موجب متنان ما میبود که اثبات مقصود
 ما میگرد و لکن از تعلق امری با امری انتقال از ما عدش بدون قرینه مخصوصه جزیست بس شکرف پس دعوی حضم که از
 تعلق غایت بصبر انتقای ترک و اختیار لازم می آید از اعجاب مقالاتت و مفاد مثل سائر المعنی فی رطل ان شاعر خبر دعای
 ذهن معنی طرف وجودی ندارد و قوله پس منقاد حدیث بتقریر مخالف آنست که جناب امیرالمومنین علیه السلام حضرت سید
 المرسلین جناب و ندر که در نیوقت بانها کاری نخواهد داشت و اجتناب از طریق شان خواهد نمود الی اخره المقال اقوال
 ارباب دراک از اهل سنت لکن خود را از تعصب هم ندیب خود بر کنار داشته بفریادم برستند که اینچه کلام معنی و مهمل است
 که بانها کاری نخواهد داشت اگر معنیش این باشد که تعرض بانها نخواهم کرد پس العیاذ بالله که قول و عمل انجناب متناظر
 باشد یعنی بارشاد و پنچنین عمل انجناب که بجز و ساد آرائی خلقت منصوصه بلا اجمال معادیر امغزول و از ان که اربابی
 سپردادی چار عصبیان و عدوان کرد و پید رنگ ماده جنگ بر سرش و ذودعتی متادای انجناب معرکه قتال کرد و از ان
 که چنین طعم در سابق زمان هم کمتر پیدا کسی است هزار بار از انجناب بین صاحب الاخراب بکشند و از دست انها اصحاب
 اهدا گشته بشوند و خود شش برای متغایه بذات اقدس خود طلب ساز و در اقتل احدی باعث راحت خلق از راحت فتنه
 و اول ذر وید و رو گرفت و با بر سستی بن حکیم بجز و قسرها فقیه در عین حالت فتح و انکار مخالفین که جنگ موقوف کرد
 و از فضیلت ابی موسی و عمرو عاص ظاهر شد و پنچها بر شد باز در صد و چهار بوسان قتال بوده اند که قضیه شهادت واقع شد و

صاحب

مع فلک کله قول قائل صحیح باشد که اینها کاری نخوردیم شنت استعیند بانتم من العبادة والقوا ید متحیرم که جمله جنبان
 از بطن شان خواهد کرد معنی که ام فتره ارشاد بر تفسیر است و لغوی انظر علی سیر العباد بانتم بعد بقره قسح اول
 ان نمره که معنی بگفت است از پیشگاه رسالت مکر اتباع ان فتره ضلالت حضرت امیر المومنین علیه السلام تحمل بود که دفع و
 فرمودند که از طریق شان جناب خود هم کرد و تقلید پیروی شان نیز هم کرد و نمود بانتم من ید المسفوت و اگر بغرض محال
 معنی انسا کاری نخواهد داشت این باشد که امر معروف و نهی منکر نخوردیم که پس از شوق اول هم در بطلان صحت است چه
 در امر و قید از امر معروف است که بود که از امیر المومنین علیه السلام غیر مرعی مانده باشد مستوان کتب از ارشاد است
 در میان مشهور است یا نهی معنی که نظر مستند به از کتاب سیر العبادة صرف با معاد است و بنا بر معزل عن الذکر انهمه عرب
 نسال که واقع شد جناب معترف و نهی منکر هلتش چه بود که معاذ الله سی با جناب که عروس نیار اطلاق با من داده
 که مرغی غیر فرموده باشند نسبت به متواند کرد که سب جاه و طمع مال منال و حرص ملک و رنگ استخمس هم سنت
 مقاله و محاربه شده باشند عا شایع این ذلک بعض اصحاب که انک لخصر علی الامارة با جناب گفته و جناب خلیفه
 مالی همین معنی بر صلی با رت را علت حرمان از تفویض خلافت ساخته اند جناب ماست با جواب ندان تنگن دانند
 که شاه با حریمتید که حق غیر میگیرید حق خود نخواهد چون تاویل باطل فاضل ناصب حمل مضمون حدیث بر عا
 و سخوش باطل گشت و مشایرانی که بلیق خناق مبتلا شده بخرق اجماع اهل نخله خود معادیه را تصنف باوصاف
 لیکر گفته نفس بجالش نکرده و اصحاب حمل نهدوان که از او در مضمون حدیث خارج اند تا آنکه فاضل فرمود نیز با وجود اعتبار
 تصنف نتوانست گفت و مضمون حدیث ضروری اترجس پس لایح از زمان خلافت را شده بر عزم صدق فحواى حدیث
 است و پس نکر انیکه مشایرانی فرقه و جدید پیدا کنند لکن کیف یکن باقیماند انیکه مقرر شد که صدق انچه حدیث
 خلفای اولی باشد از فرامیدی و مقال اترکم و با اختیار و استیفاء بالحق منقذ است که خلفا نلثه فایقش انیکه بعضی از آنها
 تا جناب صی سید کائنات در حیات باشند الا ترک آنها تا حیات چنان مستحق تواند شد جوابش باید شنید و اگر دل
 مستحق باید است اما اول پس ترک مضمومات طبیعت بفضیه سالبه با هم وجود و وضع هم صادق میباشد پس
 شرک تا معدوم شدن شان ترک مطلق بهم ثابت فتره با ندره لا یخلو عن فتره و تا نیا انیکه احکام و عقود شرعی که وعده
 هم دران داخل بر حسب ظاهر جریان آرد نه بر علم باطن علی بن ابی المومنین علیه السلام وقت عرض ان مقال در پیشگاه
 رسول رب منتهی سلمی الله علیه السلام کی علم داشتند که اول کدهم کس ازین جماعت یعنی انما خود امیر مومنان
 بار آخرت سفری خواهد شد پس حسب محاوره بقتضای حال عرضه دادند که حیات خود تعرض بانها نخواهد ساخت و اگر
 کسی را نماند حیات مرقضوی زنده میماند بطرزیکه در حال حیات شان تعرض نرفت تا حیات خود هم تعرض نمیشوند
 و تا نماند و او کند او که او ضایر اترکم و با اختیار و فقط طفا مراد نیستند چه جناب شان چه میگویند
 بلکه مع شکر کا و معادنان که در حقیقت آنها باعث این جرأت علی الله الرسول شدند از انما استخاض کثیر بود خلافت
 تا بوم شهادت انام نام زنده و موجود بودند که اترک امیر المومنین الخلفا و با اختیار و اگر لکن ترک شکر با هم و با اختیار

البته از قبیل تصرف مال بغير حق خواهد بود و سزا نیمی از ارشاد امیرالمؤمنین تا چه تر باشد خواهد بود فی شرح البصائر
 و من کلام له علیه السلام لما عوتب علی تصیره الناس سوءاً فی العطاء من غیر تفصیل اولی السبقات والشرف
 آنا مرونی ان طلب انصاریا لجزیر فین لیست علیه اللذلا اطور به باسمه سمیر و ما من نهم فی السما نهم و لو کان المال لی
 سوت بینهم فکیف و انما المال مال الله ثم قال الاوان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسرف و هو یرفع صاحبه فی
 الدنیا و یضعه فی الاخرة و یکرمه فی الناس ینه عند الله و ابن ابی الحدید یفسر لغات کفته و اعلم ان هذه المسئلة مقسمة
 و رای علی و ابی بکر فیرا واحد هو التسوية بین المسلمین فی قسمة الفی و الصدقات و الی هذا ذهب الشافعی و اما عمر فانه
 لما ولی الخلافة فضل بعض الناس علی بعض و فضل ابی بکر علی غیرهم و فضل المهاجرین من قریش علی غیرهم من
 المهاجرین و فضل المهاجرین علی الانصار کافة و فضل العرب علی العجم و فضل الصبیح علی المولی و قد کان اشار علی ابی بکر
 ایام خلافة بذلك فلم یقبل قال ان الله لم یفضل احد علی احد و لكنه قال ان الصدقات للمفقر و المساکین و المعالمین
 علیها و المولقة و لم یخص قوم دون قوم فلما انقضت الیها الخلافة عمل بما کان اشار اولاً و قد ذهب کثیر من فقهاء المسلمین
 الی قوله و المسئلة محل اجتهاد و للامام ان یعمل بما یوردیه اجتهاده و ان کان اتباع علی عندنا اولی الاسباب اذا عارضه صحاب
 ابی بکر علی المسئلة و ان صح الخبر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئى فقد صارت المسئلة منصوصاً علیها لان
 فعله کقوله استی و لکن یتم ذکر الندا فانه ینفع فی مواضع عدیده و ینعنی برای حصول کان و کسانیکه طبع ریسانه و از نذر
 علی مراتب خطوط از مال منال است که گفته اند که کا و و خرفه بشود از نامی توش اومی فریه بشود از راه گوش و و شیه
 خلقا که نزد حضرت سیدارفع و اعلی است از جنابشان چه استبعد که بذات خود زهد و روزه و حفظ نفسانی و تمتع از مال
 خلق حاصل کنند بعض سلاطین با آنکه خیلی ستمک بدینیا بودند بذات خود منتهای جبر و خشونت زیاده از حد و ماکل
 و ملبس میکردند چنانچه در تواریخ هندستان مندرج که ناصر الدین پادشاه دهلوی قوت و لباس را که همین بهم میرسانید
 و بران اقتصاد و ثروت از جمله زمان متاخر حال عالمگیر نیز بنطاهری همچنین حال آنکه جاه طلبی و طمع او خصوصاً در امر حاکمان
 و درین وادی از سلاطین مستقدم پیشتر حتی که در قتل خوان هم بائی و جبرکان لکن لا علی و در الشریح تفصیری نگوده پس
 مبرین شد که زهد و ماکل و ملبس دلیل انقطاع از دنیا و عدم حب مال نیست و بنده بکتابی در اقوال امیرالمؤمنین علیه
 السلام دیده ام که عبارت بعینها از فکر افتاده محصلش اینکه اعظم مور منقضی بهلاک اخروی خفق نعال بقفا انست
 اتی و بنطاهریست که حب مال از لوازم عدیم الانکاک حب جاه و ریاست است که برای صرف خاصیات نباشد مستتر
 مباد که آنچه گفته شد بر سبیل تنزیل و الا هرگاه تراث تراث متضوی و مراد از ان خلافت باشد که سبب انچه جناب
 صلیق برای ماکل و ملبس خود از بیت المال بذریعه خلافت گرفتند داخل اکل تراث خواهد بود و انکان قلیلاً و جناب
 این خطاب که هشتم و نهم از هم از بیت المال بصرف ذات خاصه رده بودند پس بجملة اکل التراث صادق کوی برای
 ادای آن وصیت فرموده باشند و سعادتمندیست که متروکات جناب معروض بادای این بن معتد به کفاد کرده و باینکه
 و برای در یوزره از قبیل خود که اشاره کرده بودند انها و اندی اند و نند و ذلک فی کتبهم الصیحة و چون بعون الله تعالی